کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۰



شماره ثبت کتاب ۲۰۸۵۷۳

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه مشکات الجنان

مؤلف: ملا سلیم علی متخلص به ساقی

مترجم:

شمارهٔ قفسه: ۱۷۰۴۸



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۵۷۴

کتاب مجموعه مشکات المحتاج

مؤلف ملا سلیم علی متخلص به ساقی

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۰۴۸

الحمد لله ... لق سقاه الله من كاس النبي والولي برشته نظم در آورده

... فريد نماند احمد حقي خود محمد علي جعلوا له فداه سمية الساي ...

كه از ... بافي اولاد روحانيين با عقل وتعين اردو مكنون اسرار

... از انوار دل ديده متنعم وبهره مند گرديد سالك خلوت

دل را نور مشكات اين كلمات روشن وباصفا وارتاد ...

حصل وصفا خود را بهاشد بالنبي وآله الامجاد خير اولاد ومريد ...

شد وبعد كلمات نهجي برسي مشكوة بطور وبهجي كرد هر از اين ...

وحفظان برسالكان آسان نمايد والله الموفق والمعين في المبدء والمنتهى

وعليه التوكل والتكلان ... مقدم صباحي وخاتمه مصباحي

قال امير المؤمنين عليه السلام ... معالم ... النهج

نعرفوا ... اظهار اسرار الالهيه في قلب العارف والقدر

بار زهد الاسرار بلسان الاشاره على طريق الحكمه ... توبة العارف ...

سوى الله ... ثواب المجاهدين في مشاهدة رب العالمين

نفس في محبة الله وانقطاعها عن الهوى ... حضور القلب مع الرب

خطرات المجلى الذي في محل خاطر الطالب الواصل

كره الجنة لعله الشوق ... وحني من الطاعات ولم

وباشد نفسه وبدنه لانجلاء الروح وطهارة القلب
زوار بيت الله الحرام يعني قلب الانسان الكامل تسيق فالحج
بقطع التعلقات شهود الحق بعد فناء البنية صدق
انكا نصدقها بنيا ضمير خال عن فكر الخلق وتصور الغير
طوالع النور الساطع في قلب واسع ظل الالوهية في مقام
الربوبية عناية الازلية وكفاية الابدية غناء اغنى
المطلق والله غني عن العالمين فطرة الله التي فطر الناس عليها
قرب الرب في حضرة القدس كلمة الله العليا
لوائح انوار الغيوب في قلوب السالكين مصدر الموجودات
ومنبع الواردات ومسكن الطيبات ومعدن الحسنات نور
يشرق من صبح الازل الى شر لهو يلة في مظهر كون جامع بالجماد النبق
هوية الالهية في عين جمع الاحدية وجلال
[illegible] الولاية من غير زيادة ونقصان بلا كمية وكيفية
في الخلق ملتباً الله تعالى

دستى واحد ز دشت باد
الله

١٧٠٤٨
٢٠٨٥٧٣

٢

اعتبارت كوار ذوات عزيز	جمله الف شو مجرد از جمیع
آن توحيد او فنا كرديش	نه لشيند بدامنت كمكي
از زماني يكانه دوران	همه بفرمان تو است كون ومكان
الله الله احد تو بي صمد	از تفرد بما به سند مدد
با بهاء تو در سادت اوت	معرفت كرفتن شود نكوات
باب توحيد بس همين بوده است	بس براءت عشق او سپرات
بار كام حلال اوست قربى	از همه عيب اذ جلى و خفى
بار كن تو وله بر لسفر	يكه زبي ضرر حبس ودبر
بار آلها بوي كن از غيرم	محرم كن دوا نه از دشتم
تا تاب سوان تمام كنا	تا بكه بي تو محرم در كا
توبه ات از كناه بان كند	ز الم ديو سينه جان كند
تا تو قرب حق شود حاصل	دمي از ياد او مشو غافل

تا توانی مکن خیال گناه | تا نباشد دلت سیاه از آه
تائبم ای خدای بی همتا | نظری کن برحمت بر ما

السلوک الرابع حرف الثاء

ثنای خدا فراوان کن | چمن دل ز ذکر او گلستان کن
ثمن وقت خود زیاده نما | هم ثواب عمل برون ز حدا
ثابت اندر طریق حق باش | در ره ظلمت مپوی چون خفاش
ثمر معرفت یقین باشد | شک میاور که دین همین باشد
ثبت کن نور خود خدا در دل | بالهی بنورک الکامل

السلوک الخامس حرف الجیم

جهد جمیل کن در علم | زینت علم را بدان ز حلم
جمع کن علم با عمل بود | هر چه هست جز خلل نبود
جاه مطلب از آنکه جاه شود | دین و دنیا از آن تباه شود
جو از طالبان علم دوا | بود دای مرید جهل و هوا
جد و بذنی تعلمت علما | اجتنی بصالح العلما

السلوک السادس حرف الحاء

حیا کن و خیر حق تحصیل | حسب للنفس ذات للتکمیل
حامی دین حق تعالی باش | حافظ عهد و سر مولی باش
حب دنیا برون نما از دل | تا توانی تو طی کنی منزل
حلم و عفو و وقار عادت کن | زین عادت طلب سعادت کن
حال اهل حسد چنان گردان | که نباشیم عبرت دیگران

السلوک السابع حرف الخاء

خانه خیر خود و خلاق تو جاه | خلق بد را مده بخانه تو راه
خانه دل ز غیر خالی کن | خلوتی بگزین و حالی کن
خیز از خواب خوش ایا عاشق | گر تو در عشق دوستی صادق
خوب کن خوب خدمت او را | تا بیابی کرامت او را
خانه ای دوست دائم آماده | خیز از تو اهانت کی ماداست

السلوک الثامن حرف الدال

دال دین را درست کن تکمیل | درد خود دار دوا بکن تحصیل
دل بدست آر تا توانی تو | در مده تا توانی تو
در عوض در با بستان | در فردوس را بهیا بستان

دست از پا فتاده را گیر | دگری را مکن ز خود دلگیر

دردمندان به مدد کارم | دست با گیر ای خدای کریم

المشکوة التاسعة في حرف الذال

ذال ذکر خدای دایم کن | دیو را در جهان قائم کن

دل تا او بود ز ذکر خدا | سرش از تن ز ذکر سازد جدا

ذوق ذکر از دلت برون نرود | ذره‌ای کبر در درون نرود

ذکر حق بی تو منتشر باید | ذم و مدح کسان نمی شاید

ذات پاکش منزه است از عیب | نیست در وحدتش تو را دو راب

المشکوة العاشرة في حرف الراء

راه رفیق و رهبری باید | که تو را راه راست بنماید

رو تو علم و عمل بما تحصیل | که رفیقند هر دو نعم دلیل

رحم کن بر ضعیف و مسکینان | رحم بر تو کند خدای جهان

راحت روح تو است در تسلیم | راست از کشته رضا بقضا

رحم کن و تبع بکنه کاران | ما ضعیفیم و رحمت باران

المشکوة الحادی عشر في حرف الزاء

زان زبان را نگاه دار به زر | که در ارسال هست بیم ضرر

زینت مرد در خموشی اوست | بسته لب به دهن بود نکوست

زن اگر مسکین عفیفه بگیر | گردن و پای را مرز بزنجیر

زاد دنیا فنا کن و بگذر است | ده طلاقش که بر سر حکمت است

زاد و انعم در کهت ای رب | چه عیان است پیش تو مطلب

المشکوة الثانیة عشر في حرف السین

سِرُّ اخاک فخالِ السِّرِّ | ستر تلما له من الستر

سید القوم من هو اسخیٰ | لا الذی سیر نا به اوحی

سیر قسمت و ابدت اوز | سر و پات جبر سکینه نبود

سینه از مهر یار روشن کن | خویش را بهر خویش گلشن کن

سوز صار ابا آتش عشقت | نیست جای زاهد و بیت طاقت

المشکوة الثالثة عشر في حرف الشین

شین شکر خدا ز ابجون کن | شکر نعمت خدا افزون کن

شربت ای اردهی بکسی | شهد نوشی دست سبیل دهی

شاد کن غمرسیده را گاهی ... شادی روز محشر ار خواهی

شاه شاهان شبیر و شبر را ... شوشهید و شفیع شو ما را

شرمسارم خدا ببخش مرا ... شربت از کوثرم عطا فرما

المشکوة الرابعة عشر حرف الصاد

صاد صوم و صلوة عادت کن ... صبر بهتر بود عبادت کن

صبر از معصیت نما جاهل ... در بلیت ز حق مشو غافل

صابران راست بی حساب ثواب ... صبر کن تا رسی به راه صواب

صدق باید تو را بحال و مقال ... تا رها گردی از عقاب و عقال

صمد اجل ذات او و علا ... صید کردان مرا بکرب و بلا

المشکوة الخامسة عشر حرف الضاد

ضاد ضایع مکن تو عمر نفیس ... ضع ضیلع الضیلع ذاک جلیس

ضبط اوقات کن برای عمل ... عنقریب آمد است بیک اجل

ضامن رزق ما خدای تو است ... آسمان و زمین برای تو است

ضرر و نفع خود ملاحظه کن ... نفس خود را همیشه موعظه کن

ضوء انوار تجلیت خواهم ... شد حریم این موسی اهتم

این کتاب

مثال ابراهیم ولد کربلائی رجب

المشکوة السادسة عشر حرف الطاء

طا طواف حریم جانان کن ... جا بنزد در جانان کن

طور اثبات و لوای امین ... کسب نوری نما از ان گلشن

طا بفان طوایف ملکوت ... طالب من طالبان بیت السبوت

طب و طاهر و طریف شود ... عرش را جوز ملک مطیع شود

طی شود کی بود بساط جهان ... تا نشینیم همه جانان

المشکوة السابعة عشر حرف الظاء

ظا ظلمت رو آمد به جهان ... ظلمت آخرت ز ظلمت دان

ظفر او بود صدوی بخواهی ... عدل را دوست دار و کن شاهی

ظاهر و باطنت یکی گردان ... ظن بد را بدل مبین توان

ظالمی را اگر معین گردی ... همه در دوزخ با وقرین گردی

ظاهر ابا طن اول و آخر ... باطنم را بنور کن طاهر

المشکوة الثامنة عشر حرف العین

عین علم و عمل نما تحصیل ... عقل را دایما نما تکمیل

عادل است آنکه هست با انصاف ... با خدا و بخلق باشد صاف

عمر را صرف کن بطاعت حق ... عمر و دنیت چکار ای احمق

عار بادت که عبد او باشی ... عین نو غیر او شود ناشی

عالم الغیب والشهاده توی ... انچه بایست داد داده توی

المشكوة التاسعة عشر العين

عین عزت غنای نفس طلب ... حبذا درس و بصره شام و حلب

عیز حق و فضل که هر روزی ... چشم خود را بو علی تر دوزی

غنی مطلق است ضامن زان ... تو باین و باز جو انکران

عمر روزی محو ز بکن انفاق ... عیبت کس مکن که هست نفاق

عیب دان عیب تو بپوشد ربع ... غم ما نیست هم و شرمانش

المشكوة العشرون حرف الفاء

فاء فانیست عالم امکان ... فانی من فارق لما ما کان

فارغ از غصه‌ها دو ران شو ... فارغ القلب دو بجانان رو

فیض فوز و فلاح ما جستیم ... فرض در فرض دان و در سنت

فالق الحب والنوی رب ... فرج و فتح فادسان عرب

فاطر الارض والسموات لعا ... فاقض حاجاتنا المهمات

المشكوة الحادي والعشرون

قاف قربا بکعبه او شو ... قرب خواهی چه شخص اهو شو

قانع داده اش اگر کردی ... قدر یابی و عزت و مردی

قدر خود را بدان صنم عزیز ... قبر هم خانه ایست اخر نیز

قدری اخر عمارتش او کن ... قبله قلب دل نیکو کن

قادرا قلب کن تو احوالم ... انچه خواهی تو ده کرم لا لم

المشكوة الثانية والعشرون

کاف کافیست رحمت بارا ... کرهت کرده و مکرمت ما را

کار ما را بخویش وا مگذار ... کل ما را بما کل بجار

کار ما جرم و معصیت باشد ... کار تو عفو و مغفرت باشد

کس ما است از کنه نکنیم ... کرم و فضل میشو ندعد نیم

کرمی کن ای عزیز در شب و روز ... مهر حق را بسینه تا فروز

المشكوة الثالثة والعشرون

لام لله کن عبادت او ... لایق او لست حیزهای نکو

لب عطا کرده است و لب او رون ... لب بشکرش نمیکشایی چون

لعل و یاقوت و لولو لالا ... لمعاتش ز عالم بالا

لای دل را ز تصفیت لا کن / بسریر علای ماوی کن

لیس لی مطلب سوی رؤیاک / لطف بردار سر ز روی ما

المشکوة الرابعة والعشرون

میم مال از برای انفاق است / ممسک او ملوم آفاق است

مرد نای مرد گر یقین داری / مال ده هر که دفن داری

مرده ای زر مرد بی مایه / مرد خواست بهر همسایه

مستطال و مست مال مردم آید / مالک الکون کان هو نا کم

مرده کان را تو جان دهی آنقه / ماند کان زر اپناه ده تو پناه

المشکوة الخامسة والعشرون

نور نور وجود الله است / نیر اعظمش نعت هست

نیست زائد وجود او بر ذات / عین هستی او است هست صفات

نشود کنه ذات او مفهوم / نبود او حد این ز موهوم

نیست محتاج وحدتش بدلیل / نحن لبنا اتباع حسنه علیل

نتوانی که پی بری تو کس / بل اتانا رتق برای عاقل بس

المشکوة السادسة والعشرون

واو واجب بود ولی جبری / وجه وی واضح است نی مخفی

ولی الله والی و لا / و بل از بهر منکران و لا

واصف او خدا و پیغمبر / واجب از بهر ما چه او سرور

وجه فرموده او خدا او را / وجه او را شناس وجه خدا

واقف حال وصل کن ما را / بنبی و بآل او دو سرا

المشکوة السابعة والعشرون

هاء هادی خلق بعد علی / حسن است و حسین سبط نبی

هم علی باقر است و جعفر حق / موسی و هم رضا است مغفر حق

هم تقی و نقی زکی عسکر / هست مهدی محمد مظفر باقر

همه از نزد حق ولی بودند / همه معصوم چون نبی بودند

همه دم مغفرت ز ذا البرکات / بر محمد و آل او صلوات

المشکوة الثامنة والعشرون

لام الف لا اله الا الله / وحده گر هست ای آگاه

هست ما و دار همه عزیزان ... رحمه اشجو زهد با بار
خبر شرح هذه ابیات مسلسلات
شود اندر الشیه ... ان

لا اشوا یحه عیدا این ذکر است — لحتر بن عبادت فکر است
لا بحال المنکر با فی آلذات — ما کجا این سنت هیهات
لا بو تو عبادت ما نیست — نفس ما الیث عادت ما نیست
لا در آمد که عجب بیشه کینه — لام الف لا شو یر و دم زنیم

الشیه الشانیه الخمس

یا رب عن یار انت — مخلصان عزیز ذو الناسات
یک از نعات احمد محمود — یاور انان آن شه مسعود
یا رما کن تو در همه احوال — انس انس و جان ربا آل
یاد خود را مکیر از دل ما — یمن داخل نمای در که دل من
بنی انا انترا بناب الجود — محبتان دسابق محمود

الشیه السادسه

ای عزیزان با وفای حسین — کما ست یاد کار زمن
دیده از حقایق اشراق — عمده علم و حکمت و اخلاق

نظم کردید این دو شهوار — هر کو شش دل ولو الابصار
ملکه این بهر بالمرجان آ — ضبط آن کن که عین عرفان آ

سال تاریخ نظم این اسرار
حکمت مشکاة معدن الانوار

۵ ۲ ۱ ۳ ... حکمت مشکاة
۵ ۲ ۱ ۳
۱۲۶

از بهر ... رود بر جوهر خسیس — از بهر ما د ... رد مسند ... حسیند
خاک ... آن ... سالکه فرمان — سر نجیب ز اینشان ... ما
هو ... جلش ... ضایع ... — رو ... ز دو ... با طالب ... حد
لفرین ... طالب مال — در ... که ... تو ... یا
بر دو ... در ... آن — ای خوشا ... که ... در

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ترک لذات جهان ای یار کن　　　بار حق آن هر چه نه [illegible] کن

یار چون با توست با او یار شو　　　اجتناب از طعن اغیار کن

صحبت اشرار زنار است [illegible]　　　همنشینی با همان اخیار کن

[illegible] حاصل میشود از خلق [illegible]　　　ترک این اطوار ناهنجار کن

رو بسوی گلشن جنت [illegible]　　　دوری از این گلخن پر خار کن

حرف بیجای دلی کمتر بزن　　　تا توانی [illegible] کار کن

گر نثار از دوست میخواهی [illegible]　　　قدری از نان [illegible] ایثار کن

عزت ار داری [illegible]　　　در [illegible] خود را خار کن

در [illegible] زمان [illegible]　　　[illegible] کن

خوش جوابی گر [illegible]　　　ناحق [illegible] انکار کن

[illegible] حال خود از خلق [illegible]　　　عرض مطلب با [illegible] کن

[illegible]　　　هر چه [illegible] زار کن

ای صیادان [illegible] دام　　　خاک [illegible] کن

کار خلقش که گردی هر [illegible]　　　هر دم [illegible] کن

زاد راهی [illegible]　　　وقت کوچ [illegible] آمد [illegible] کن

[illegible]　　　در سحرگه ناله‌های زار کن

[illegible]　　　[illegible] کن

[illegible]　　　[illegible] کن

[illegible] فرزند و زن [illegible]　　　[illegible] متصل [illegible] کن

[illegible] کاسه گرده　　　وقت مردن [illegible] کن

[illegible]　　　آب [illegible] شرم [illegible] کن

[illegible]　　　[illegible] دشوار [illegible] کن

[illegible]　　　[illegible] کن

فیض [illegible]　　　[illegible] کن

[illegible]　　　[illegible] کن

[illegible] کار خود　　　[illegible] کن

[illegible]　　　دوری [illegible] کن

میل داری [illegible]　　　رو بسوی [illegible] کن

[illegible]

[illegible] دل　　　[illegible] دل

[illegible]　　　[illegible] دل

[illegible] دل　　　[illegible] دل

[illegible]　　　[illegible] دل

[illegible]　　　[illegible] دل

ترا هم زاد آدمی بد آخر — چرا کردی بیکار ای دل

نگاهی کن بسوی عالم نور — برآی زود که خود تار ای دل

ورع را پیشه کن با علم و حلم — صبح را پیشه کن چون خار دل

قناعت کن بی رنج لب و ریب — وزان شو طالب انگور دل

حریص دل بمال است آخر — ببین از درهم و دینار دل

ریاضت کش بدوران پیشه — شوی صاحب سرای دل

کلیقان تا توانی تیغ بران — ولی ما نا کنی آزار ای دل

بدست آور دلی تا میتوانی — بکم رکن نگوسیار ای دل

مشو آزرده دلدارت قاتل — قاتل کم با گفتار ای دل

دلت گیتی و ز و رسته کن — ترا بخوانان ملدای دل

چو آنچه بعلی بود آن نداری — ببین بوجه ترسم بار ای دل

پیشه با توان دل دار پسند — تو مشغول در و دیوار ای دل

ده آنصاف و رزه کی سرت — بکش آیینه اطوار دل

ز اهل آن قیمت المعز است — رهو آسان پیشه زار ای دل

چه رای سخت اندر پیش داری — چرا سستی چنین در کار ای دل

رهت کردی از طول امل در — دلت ... و محنت ای دل

اگر خواهی نجات از شور و شر شن — ز ... چار ای دل

ترا بر گل چون سنبر عوان — ازان حرکت و سست گفتار ای دل

رجائی ... کوثر بنوشی

بشنو گر نوری بشنیده رای دل

بسم الله الرحمن الرحیم

رسید از آنکه بحر حقایق / طبیب جان و دین شاه جعفر صادق

سوال کردند بعضی ملازمانش از شاه / بگو که چیست توفیق از الله

چه باشد تا توان [illegible] / که به هر عزت آید [illegible]

جواب گفت که این شاه مسند تعظیم / [illegible] تعلیم

بگفت شاه بیان کن که تا شود معلوم / بگفت اول الفاظ [illegible] معصوم

که هر چه دوست بود [illegible] / [illegible]

[illegible] خود را / [illegible]

چه هست [illegible] / بگفت شاه که احسن [illegible]

بگفت که دیدم که اهل دنیا / بود [illegible] همه از انبیا

[illegible] اولاد / [illegible] فساد

عظام [illegible] / [illegible] تمام سخن

[illegible] / [illegible] مولا

۱۳

بگفت شاه که احسن عابد او عاقل / جواب گفت که [illegible] از دل

بدین تمام که همه [illegible] این دنیا / میان لهو و طرب جا کرده‌اند و هوا

بسمع جان بشنیدم که خالق [illegible] / [illegible]

همیشه کوشش [illegible] / که تا [illegible] آید [illegible]

بگفت شاه که احسن [illegible] / جواب گفت که [illegible]

که هر که چیز نفسی [illegible] / [illegible]

[illegible] / مضاعف اجر [illegible]

[illegible] / [illegible]

چو نیست [illegible] / [illegible]

[illegible] / بگفت [illegible]

دگر بگفت که [illegible] / [illegible] اهل دنیا

چو از بحر قضا سفینه را خوندم … وهم و حمد ربان در آخر شد محکم

یقین شد که حصر از ان قسمت … نه هر جمع کند احتمال ابدان

حسد بردم و هم کز آسف خوردم من … هر انجه فوت شود منی و اندر بحر

بگفتا بدکه احسنت یا غلام غنم … دعا بکرد قضای حکم در هم

نظاره نمودم که اکثر مردم … بیکدکر دعا و نموده رد دائم

ببینند کنیز از هم نموده امتحان … شنیده کوش من اینک الشیطان

لکن عدو وغیر بعد فتح دوا … که هر امر از غیر آید پدید نکو

همیشه مشغول بود او تا ابلیس … کذا انکسر خود را امر از عدو جنس

بگفت شاه دگر بار احسنت احسنت … جوابم بگفت که هم شعر ز بیم من خو

نعت کشیده چه بسیار محضر از روی … خیانت عدا نموده هر از دو

ولیکن حصار امر ما خلقت رسید … سلمان و غیره بر قضاء ابد

بس کرد صدق او حق و تعال از صدق … قضا نموده تقدیر از روز الست

گر تا این دم از ادار هم زده … دعا بصدق او خاص اندر دو جان

ملخص نمودن فرض مشغول کرم … با و بگفت کر احسنت ای امام امم

نمود مسئله چنین تقریر … نمود شاه ملائک سپاه هر شب سیر

مدیر امر که کرد ز مردم دوران … نمود توکل شاه که بر حبیب استدان

تمام نیز که بعد خلق نیز که … شنید کوش من آن ایه کلام الهی

سلمان این من تقول الی الاخر … امان من توکل کلام از باهر

اذا زبنا ماست کرم نادم … نمود از تعب و فتح و فضل ادم

ز شیر قطع نظر کرد مرا امام انام … بگفت شاه چنین بعد از کلام تمام

بدانکه جمع نمود هم ز بعد جمیل … کتابهای بما و تو از خداوند جلیل

از این مسائل هشت جواب است … کلیه هشت هشت تو شد افتاده است

سلام و هم صلوات بیار بر اخیار … محمد و علی و اهل بیت هشت و چهار

بهشت و جاه و خدا با کرم این احسان … بهفت دوره ما هشت بوده بر زمان

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

یا فرزند آدم کر ... وکر ...

... ودنیا ...

... امیر المؤمنین علیه السلام قال ... بالتوبة والاخبار

الزهور والقف ... کل کتاب کاملة ... التوبة

... فقد سلم من الآفات ...

...

هر کس ... نماید ... سالم از آفات

هر گز ...

... از آحاد

غم روزی مخور ای ...

گر بیش از ... کشته ...

۱۶

جامی از مینا مکیف دارد فلک | دائما شوق و شعف دارد فلک
باده می نوشد ز مهر کهکشان | بزم عالی با طرف دارد فلک
گونه مهر از ساقی کوثر بدل | همچو گوهر در صدف دارد فلک
از مهر روی عدوی آن شه کربلا | رو بسوی نجف دارد فلک
چون نکرد از زمین کردن آب | بر همه اشیا شرف دارد فلک
[illegible] تا آنکه بوسد [illegible] | رو به [illegible] دارد فلک
[illegible] شمع مهر و ماه | هدیه [illegible] دارد فلک
[illegible] | با ملایک صف بصف دارد فلک
[illegible] | از پی [illegible] دارد فلک
چون نظر بر [illegible] | [illegible] دارد فلک

ساقی از مهر محبت روز و شب
[illegible] دارد فلک

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

روانکه مسند نشین اول [illegible] | [illegible] سرور رسالت [illegible] بنا

رجوع کرد چو [illegible] همراه اصحاب | نزول کرد بمسجد [illegible] حجاب

نمود خطبه [illegible] ادا [illegible] | خطاب کرد باصحاب [illegible] آمین

[illegible] عطا [illegible] | [illegible] که [illegible] بود [illegible]

[illegible] داد [illegible] | [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] که [illegible] | [illegible] کرد [illegible]

[illegible] است [illegible] | [illegible] مسلم [illegible] خطا [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible] | [illegible] هدی

[illegible] اسلام [illegible] | [illegible] جمع [illegible]

[illegible] | [illegible] زمرا

[illegible] | برابر [illegible] خون [illegible] کند

اما از اکرم [illegible] | دولت سعی [illegible] مسلمان

کمک کند همه متفق [illegible] | بر دفع دشمن [illegible]

وجود موعظه کرد [illegible] | بجهد [illegible] عطا کرد [illegible]

[illegible] | خصوص [illegible]

[illegible] ز [illegible]

امیدوار [illegible]

[illegible] سالک [illegible] | این [illegible]

شاه شاهان جهان [illegible] | حافظ [illegible] حق و ولایت

[illegible] | مهر برج آسمان [illegible]

عالمان [illegible] | چون [illegible] معرفت

[illegible] | [illegible]

هر که باشد اهتمام [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] مکرمت

[illegible] اصلاح [illegible] | [illegible]

[illegible] اصلاح [illegible] | باید [illegible] خلق [illegible]

[illegible] | [illegible] او و [illegible]

رب کند اصلاح [illegible] | بین او و خلق [illegible]

الغرض [illegible] | اهتمام اندر مرام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای دل این سان خواهد شدن
عشق ما از سر خواهد شدن
بعد رفتن ما جز او خواهد شدن
دیده ها پر رنگ خواهد شدن
جای تو کی اندر خواهد شدن
پای کس و پای قمر خواهد شدن
دولت از ما جدا خواهد شدن
حال کاهت ما چو ... خواهد شدن
از لقا خار تا آه خواهد شدن
دست حال جمال خواهد شدن
حسن ... خواهد شدن
بر سرها چه خواهد شدن
بعد از آن بهر کی خواهد شدن
بر صدیق این ما خواهد شدن
جمله ایشان ... خواهد شدن
شاه ... مصطفی خواهد شدن
سر ... خواهد شدن
حق از ... خواهد شدن
جسم و جان ما ... خواهد شدن
در عمل ... خواهد شدن

ز ... از خدا خواهد رسید
ای عزیزی خانه یا رب دریغ
بر سر این دل و ... اکبر
چند بخندی چه کنک ...
... بالای تو در سرا
در عزای ... روانند ... کور
مرد موران ... تو ...
که علاج ... ناخن ...
ورنه ای ... السر شود
شه ... که ...
جز تقی ... داری جهال
وای ... زیر و ... او
در حساب ... صراط
روز محشر از خدا ... جلیل
هر که مهر آل ... دلش
اگر حق مرتضی ... است
دست او ... اهل ... او
رضای حق ... رضا
... است
... شود

ناتوانی که هدآرای مرد ... ندای تیغ
تا دم اخوان ... ازعلا ... بود ... کرد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد آن خالقی که نعمت داد — عالمش قطره‌ای ز بحر عطاست
نمی از فیض بحر احسانش — دمی از روض روح افزا اوست
خار احسان او سما و زمین — چه لطیفند هر دو و شیرین
شکر شکر او بکام همه — عسل رحمتش بجام همه
نعمت او که نیست افزونش — نوشها بس زیاده از نیش است
ذات بی‌مثل بی‌نظیر او — در صفات و سمات همچو بود
احد است و شمار از او معزول — صمد است و نیاز او مجهول
آن خدایی که عقل از او فهم — ولی صمدی که جنس ناید
آن حلیمی که داده از حلم — همچو جان با بدن الست
آن علیمی که علم اوست بدان — بحقیر و جلیل هم یکسان
عقل حیران و واله گشته — رفته او را ز دست سررشته

فلک و هم ملک بفرمانش — مه و خورشید قرصی از خوانش
آن قدیری که هست خالق آن — کشته جام جهان نمای عیان
بی‌نیازی که آنچه نعمت‌ها — هر دمی بی‌حساب کرده عطا
لطفها کرده است بر تن ما — ز آمدنهای خیر بر ما
از شرعش چه شعر بار بات — عکس عرشش آمد آویزه‌ای
بحر جودش همیشه در مد است — فیض بر ما زیاده از حد است
بر نبی و ولی و آل رضا — صد هزاران سلام باد و ثنا
تا از اصل و ز فرع هست نشان — باد رحمت زیاده بر ایشان
دشمنان از اقربای کلنای — باد در نزد لک و خواری
نوش از ما و نیش از ایشان — تا ممکن هست این کدوی جهان

در بیان ...

بعد صد و درود و مدح و سلام — بشنو ای مؤمن نکو فرجام
این حدیث شریف علم و عمل — که زیاده است شهد نحل و عسل
سخنی بس دقیق نازک مو — تحفه از بهر دوستان نکو

نقل باین نظیر و کرامات / نقل مجلس زهی مناجات

نه عسل باشد این نه شیرینی / روح قدس است و جبرئیل امین

این شراب و رحیق مختوم است / تحفه خادم است و مخدوم است

مشک باشد بکر را من است / نه خطا شد منور امن است

این سواد ابغض ز اهانات / ظلمت آمده وست آب حیات

نان و حلوائیست با کشکول / عقل باشد مجسم و معقول

سلسبیل است و جام مالامال / بهر اهل کمال ابدال

جمع در این شد است شیر و شکر / از دم و فیض ساقی کوثر

طرفه این تحفه کز نما آمد / همچو جام جهان نما آمد

این جهان بینت الجهان دکر / عکس مطلوب عیان بنظر

هر که این جام جم بنوشد / نشأه ذوق او و بخشد

که این نشأتین در کند / پرده ها و حجاب را ببرد

روی محبوب را ببیند او / کل مقصود را بچیند او

جان شیرین کند بقربانش / هر چه خواهد دهد بفرمانش

یا رب این حال را عطا فرما / بهمه طالبان حق بنما

اهدنا یا کریم ذا التوفیق / ولقنا کاس ذلک التحقیق

انت الفرد رب خیر معین / من لنا یاتی بماء معین

هم بنان کل شئ صحت / والهمان بمال بالبهجت

استمع ما یقول بالنغمه / عندلیب الریاض فی النعمه

یا مبیت النفوس والاحوال / یا حبیب القلوب بالاحلال

لنتعین بذاتک الموجود / نستبین لما بنا مفقود

نطلب الفوز بالفیوضات / والافاضات بالریاضات

والکمالات بالدلالات / والخلوصات فی المقالات

یا مفیض الوجود والخیرات / یا مقیل العباد فی العثرات

من که باشم که دم زنم از تو / هر چه گویم همان همه از تو

عجز و تقصیر پیشه من است / بلک از گفته معاش نماند

فکرها عاجز است از وصلش / عقلها هرزه میزند لافش

عقل عقل است و جان جانست او / و انکه زان برتر است آنست او

راوی این حدیث صدق آیین / کرده کام از سخن چنین شیرین

که یکی روز خیر خلق خدا / پادشاه سریر او ادنی

حمد مخدوم حرم اسعد / از ازل بی نظیر تا باسد

از شرف همچو آفتاب نزول / کرد در خانهٔ شریف بتول
همه از پا و ران او سلمان / فاطمه از ورود شد شادان
در رهٔ او مر جان خود نثار نمود / در تحیت سخن چه کشود
کای پدر جان خوش آمدید شما / از فروغ تو کلبه‌ام بضیا
جان جانان فدای جانت باد / دلم از مقدم تو شد دلشاد
لیک مهموم بود دختر تا / که نبودش بخانه هیچ ادا
که بیارد برای آن سرور / جان شیرین کند نثار دیگر
مصطفی چون بدید غمگین / گفت ای فاطمه مشو غمگین
رو در آن خانه‌ای نکو مقدار / هر چه یابی برای باب بیار
داخل خانه شد چه آن سرور / دید جامی ز مهر روشن‌تر
شکر و حمد زیاده از حد کرد / با شعف نزد آن جناب آورد
از عسل جام را لبالب دید / عسلی اندر آن چه شیر سفید
چه عسل بلکه صاف شیرین جان / عسل و جام از صفا یکسان
در میانش عیان یکی مویی / همچو خط بر عذار مه‌رویی
مصطفی گفت این مجمع جماعت / طرفه احسان و تحفه‌ای نعمت
با یدا اول که هر که از ما / مثلی بهر این کند ادا
طرفه گوید یکی مثال نکو / بهر این جام و این عسل این مو

بعد از آن نوبت جان گذید اورا / چونکه هست عاقل و دانا
گفت اول از آن میان سلمان / که ای شاهد جان یقین ایمان
که بود کامل و چه مهر انور / او از این جام هست روشن‌تر
بهر اهل کمال و صاحب حال / شهد تحصیل این بسی حلال
اشهد الحق این عسل الست / لیک معلوم اهل عرفان است
که مر او را با خرت بردن / در همه حال حفظ آن کردن
از چه باریک تر بود زین مو / همچنین است این قضیه نکو
بعد از حضرت امام حسن / گفت این افتخار اهل زمن
پادشاهی و مملکت داری / که به سنی عطا کند باری
هست روشن شکفته تر زین جام / ذوق تحصیل و جمع آن به تمام
زین عسل بهتر است و هم خوش‌تر / لیک در عین صاحبان نظر
عدالت سلوک کردن آن / هست از این موی دقیق تر ای جان
بعد از آن حضرت امام حسین / گفت این نور مردم عینین
علم دین جام انور و اجلی / طلبش زین عسل ز بی احلی است
عمل آن به علم خود کردن / او از این مو دقیق‌تر بودن

صد نعمت و عطای حق بود   فاطمه بعد از آن چنین فرمود
زن که با عفت و حیا باشد   با خود زوج و با خدا باشد
یقین الطف است و روشن‌تر   او ازین جام ای حباب برید
از حیا اش که سرمهٔ دین آمد   دیده مردمان پسندیده آمد
آنچه شیرین‌تر آمد به نظر   زین عسل آن هر آنچه بود بصر
لیکن ای همدم دل پر غم   اجتناب از چشم نامحرم
آنچه باریک‌تر از این مو هست   سیما بر زنان آمده روایت
این معانی چو شد بیان از دم   مصطفی شاد گشت و دل خرم
کرد تحسین آن رسول احد   همچو گل شد شکفته و گویا
که خدا از چه لطفهای خجسته   جای از خشم نبی خالیست
که ملطف سخن پردازد   با شماها موافقت سازد
بود در گفتگو حبیب الله   که در آمد علی ولی الله
[illegible]   آن خیال صحابه الثان
بوذر و قنبر و دگر عمار   بود مقداد از این مقدار
بعد تسلیم و بعد تکریمش   مصطفی گفت به تعظیمش
که شما هم نظیر یابانید   هر از این جام این عسل گوید

مرتضی در بیان عزیز حبابن   گفت ای جان جانانه ام مهمان
اول از این جام الطف و خوش‌تر   بلکه از جام بادهٔ کوثر
خدمتش لذتی که می‌بخشد   زین عسل آن زیاده‌تر باشد
لیک ای مهتر زمین و زمن   میهمان را به خود رضا کردن
صعب و باریک‌تر از این مو هست   ده میدان و از قلم گویست

عرض فرمود بعد از آن بوذر   کای رسول مطهر انور
شرع اعلای انور ما را   هست از این جام انور و اجلی
فهم و تعلیم آن در روز یقین   زین عسل بیشتر بود شیرین
عمل ما به شرع و دین نکو   از اشق و ادق بود زین مو

گفت عمار این سخن جان است   نشاءه من ز جام قرآن است
نور قرآن زیاد از این جام است   جان عالم تمام از این جام است
خواندن و فهم آن بود ما را   حلاوت از این عسل احلا
لیک باریک‌تر از این مو دان   عمل مومنان بر این قرآن
همگی را عطا کند وهاب   علم و عمل آن به وجه صواب

کرد مقداد عرض کای سرور … معتدا قبلهٔ ام ملاذ و مفر

من ضیاء د کرمی بینم … در نمازاست فوق العیم

جام جان من ان نماز بود … انحلاوت که در نماز بود

این عسل چیست و انحلاوت او … این چه شیرین تراست و بس نکو

کردن ان نماز را اما … بحضور و خضوع چون علما

ان ازین مو دقیق تر باشد … کار دشوار تر ازین بود

عرض نمود بعد از ان قنبر

ملطف کلام چون عنبر

ما الذی جام بس بود انضر … خیر کردن نهال شیرین تر

باشد از این عسل که در جام است … لیک یک ابر زهر این کام است

بوی مستحق نهادن او … هست باریک تر بسی زین مو

کرد حسین جناب پیغمبر

شد شکفته چو غنچهٔ احمر

بارک الله و مرحبا کنی … ز و با ایشان نموده این را گفت

که چه بهتر بعین عرفانست … ادمی جسم و معرفت جانست

بهتر است معرفت ز جام بلود … معرفت عین بهجت است و سرود

طلب معرفت که ان عمل است … در حلاوت زیاده از عسل است

کار فرمودنش که نیکوی است … ان اشق و ادق از این موی است

ان زمان کان جواب بحر گفتند … در تحقیق هر یکی سفتند

جبرئیل از جناب رب جلیل … امد ان باد هر دو با تبجیل

گفت ای سروران بزم کمال … افتاب همه و نجوم جلال

بنده ام خادم شما بالفر … در هوای شما برد جا فر

برسیل اقتضای خاطر من … یک نظیری بیان کنم بحسن

ان وجود خدای جل علا … هست این طاس اظهر و اجلا

لذت طاعت و عبادت ان … که کند مؤمن ذوی العرفان

زین عسل بود است شیرین تر … وز شراب طهور روز کوثر

لیک حق را رضا خود کردن … حق فرمان او بجا بردن

حد مخلوق کی تواند بود … ان ازین موی ادق نما بنمود

بعد از ایشان نسیم ربانی

بو رسید انجناب سبحانی

وحی فرمود خالق معبود … کای ایشان بزم خاص ورود

ان بهشتی که من زعین عطا … کردم اماده از برای شما

ان صفا و ضیای بعد او … ان بجا و صفای جام نکو

بی نظیر ان بهشت را دانید … همچو ذات تعالی تقریر ید

نعمت ان بهشت با بهجت … زین عسل ادید است در لذت

لیک ای بنده کان شوید اکاه … ان صراطی که هست سر راه

ان چه لیسار ادق بود زین مو … ای خوشا انکه بگذرید از او

بعد ازینها بوحی حق ودود — جبرئیل امین چنین فرمود
این زمان نوش جان کنید او را — کاین عطا از خداست بهر شما
از بهشت آمده است این نعمت — آفرین بر شما و صد رحمت
جامش از صنع خالق الوری است — موی مشکین گیسوی حوراست
لایق حضرت شما کردید — شکر احسان حق زیاده کنید

ساقیا زان شراب روحانی
کن بجامم ز فیض ربانی

لذت این که بخوردم یارب — عقل و جان مرا بیفزودند
زان شرابی که از بیان است — دل بی‌سامان ز بند دلجانان
بینوایان عشق راست نوا — در هجران از آن بیابان بدو
جسم زارم ضعیف و هم خسته — جان به آن خاکبوسی وابسته
چشم بینور گشته از فرقت — طاق گردیده است هم طاقت
هفت عمر تا بکی جدا باشد — همدم درد و روز و شب باشد
خار باشم چه نارده گلشن — زار باشم چو عندلیب چمن
بیش تا چند از زمانه خورم — نوش بزم وصال داد و درم
زین کدورت فلک نجاتم ده — وز سبوی ملک حیاتم ده
دیر بود جان و دل از آن زاده — تا شود جسم مرده ام زنده
زان عسل هم بکام من برسان — که شود نوش نیشها آسان

کاش می‌بودم اندر آن گلشن — دیدم از شعله ضیا روشن
مینشستم نظاره جه مجلس — میشکستم کدوی هر ناکس
همچو پروانه جان فدا بودم — با چه آن مرغ با نوا بودم
اندر آن گلشن بهشت نشان — بودی این زار اگر بحقشان

مسرورم چو عندلیب چمن
اینچنین عرضه می‌نمودم من

که حقا او حرمت آنیان — که ولی احمد و صاحب شان
بدل مؤمن از حق انور — هست این جام صاف روشن‌تر
ذکر فضل و مدایح عترت — هم زیاده آمده است در لذت
بن عسل از بکام از ذایق — که بود در ولای شان صادق
ذکر ایشان برای اهل یقین — همچو جان آمده است شیرین
مومنان را غذای ایمان است — هر چه گویم زیاده از آن است
واضح است این سخن بسی واضح — بیروال بودن ای ناصح
از چه مشکل چه شکل ای جانان — هست باهر ترا این عنوان
یا رب از لطف خود تو بر ما — این عطا را زیاده کن بر ما

جان ما ایلنا بلا گردان
پیرو آل مصطفی گردان

نکته‌های لطیف جانان را / گفته‌های طریف ایشان را

گوش داری ز روی علم یقین / نوش کردی و کام شد شیرین

حال پندیست بشنو از ناصح / تا شود بر تو راه دین واضح

ایمنش بوده حال اهل الله / در همه حال واقف و آگاه

عبرتی از کلام ایشان گیر / عبرتی بیشتر [illegible]

صدف گوش را پر از در کن / جام دل را از این عسل پر کن

این عسل از آن شفا باشد / زهر تو حنظل از چرا باشد

این عسل حب علم و معرفت است / رفعت است و دنو منزلت است

این عسل حب حق و ایمان / این عسل حب حق و عرفان

بادهٔ خوشگوار این عسل است / ذوق و علم و ثنا هم عمل است

این عسل زهر کام اغیار است / بهر بیمار بیش از آن مار است

زین عسل کام خود نما شیرین / اهل ذوقی بیابی از تحسین

عارفان از عسل اگر سنجی / یکسر موی حق نه رنجی

ره بحقشان چو که نزدیک است / لیک از آن ره چو موی باریک است

ای که داری به سر هوای شکر / در طلب زهر کش نه چو کمتر

ملطفه عذر تو عادت کن / کام جان از [illegible] حلاوت کن

هرزه کردی و کرد تو هرزه خود / بیقین [illegible]

ره چه خوش گفت آنکه [illegible] عرب / با دب [illegible] طرب

انما اللاهی عن اللهی / انما الناهی عن الناهی

ثم فقد ضاق فی الحال المجال / اغتنم فرصة لکف الحال

اترك [illegible] / حصل الحال لما هو الاولی

[illegible]

ای عزیز من از دل و از جان / تا توانی بکوش در ایمان

نور ایمان بدل چو تابد / عقل ابد بدان بتابد

ملک از جان شود [illegible] / چرخ گردد کمان قربانت

تیرهای حوادث بران / همه آید برای تو پنهان

از [illegible] در [illegible] کردی / کم [illegible] کردی

از توکل توکل ایمان جو / آب عرفان بیاب [illegible]

ره تسلیم گیر و سالم شو / فوز تفویض بین و عالی شو

اصل ایمان بروی اخلاص / اهل اخلاص است و خاص

اهتمام تمام ابدا کن / اختصاص خواص پیدا کن

تا رخواهی خویش چون برسی / بمقامات قرب الله برسی

آنکه ایمان بگور خود برده است / آن نه مرده است مرد و از زنده است

بود ایمان کمال از عمل / که بدون ثمر نیست نخل
بی عمل چون درختی است / اندر آن که هیچ میوه نیست
روح ایمان محافظ اعضا / هست مثبوت حفظ انفرما
درجات اند برای ایمان / شدت وضعف ثابت است

فی ذکر فضل العلم

بیقین جمش بما تبین / نیست ایمان بغیر حق یقین
لشنو از وصف علم ای طالب / تا شود شوق آن ترا غالب
علم نور است و منبع عرفان / آن سرور است و روح ایمان است
علم خورشید عالم عالی / علم در ملک معرفت والی
علم بال از مرده های زمین / منزلش روح جبرئیل امین
علم علم از بهشت و رضوان / قصر و حور است و روح و ریحان
علم و عقلند جان یکدیگر / هر یکی بی دگر تن بی سر
علم تاج سر است و نور بصر / آدم از علم تیغ با جوهر
علم زین است و ترک آن شین / طلب او که واجب عین است
طلب علم دین که فرض بود / بر مکلف ادای فرض بود

فی فضل طلب العلم

قال خیر الوری لاهل الدین / اطلبوا العلم ولو بالصین

اطلبوه ولو بسفک مهج / حصلوه ولو بخوض لجج
طلب العلم فرضة واجب / لیس عنه لمسلم صاحب
توبجد و تعب برای خدا / بطلب اقلا تعلوم را
که بود او جب و بود الیق / بحقیقت رساندت الحق
علم علم حدیث و قرآن است / ما بقی بغی و جهل و طغیان است
حیف بستان نحو ظالم عمر نیست / صرف گردد بمصرف ابلیس
در بنا دارای کی شفا باشد / شرح اسباب کی دوا باشد
نفع کی صد شد تر استفاد / حمل و نقلش مکن بنا الحمار
هندسه و سوسه است و تخییل است / نیست تحصیل بلکه تعطیل است
وصل و اعداد منع استعداد / میکند چون دهد ترا ارشاد
از نجوم ار تضاع کم بایست / در یکی تو چرخ دولابی است
از چه مستخرجت پس ماهر / بر زمین میزند تر آخر
حالت از فلسفه تتبه باشد / فلسفه فلسفه بلا سفه باشد
ای که ترا از نجوم و ابد اعش / وز فلک کوکبی و زاوضاعش
هیئت جمله را بیان ساز / بکما بنای خود بس نازی
هیچ از وضع خود خبر داری / حرکات و سکون خود شمری

که چه تاثیر آن بود در دین | شرفات از وبال و نحس قرین
نیک و بد دانی از همه ساعات | اگه از ساعت و روز و ممات
ای هلال الحوادثات زمان | عبرتی گیر از اختر دوران
سر فرو برده بعلم حساب | هیچ یاد آوری ز یوم حساب
طالب کیمیا و نعبد ه | ای چه بیار بوح و بی من
که جمادی کمال که زاید | عقل و دین تراچه نفع بود
خویشتن را اگر کنی اکسیر | بی نظیری بعالم تاثیر
حالتی از فلسفه شد باشد | فلسفه نیست بل سفه باشد
این هوسها حبایل شیطان | دوری از فیضهای رحمانت
کاسه لیسی بو علی تا چند | از نبی دور و از ولی تا چند
پیروی هر دو مایی و هم اولاد | تا بیابی توفیض امداد
حبل جوهر نعروة الوثقی | هو بحبل المتین الاعبا
سبب اسباب فیض الطاف | کرا بنفیعه بحساب
عین حکمت نشان ایشان آن | منطق ما بیان ایشان آن
آن معانی که از کمال بود | در کلام نبی و آل بود
در بدیع است صرف عمر بدیع | در ریاضی که حاصلش تضییع
یا الهی بعلمنا الاعلی | اهدنا بالذی هو الاولی

لا اشق بعالم التوحید | للوصول بعالم التجرید
ای طبیب نفوس اهل وفا | ده شفا این طبیعت ما را
علم رسمی که قیل و قال آمد | کی ترقی ز انجال الصد
بکرمانی بهوش ای خواب | پای مگذار در طریق صواب
ای مدرس که دوری از نکوی | در بی انه عشق یا دیر نکوی
تا بکی فرد نردبان تازی | اسب خود را بهر طرف تازی
دور باشی ز مقصد اصلی | کور از بام قضا نه لیلی
در فنون مقدمه تا کی | عمر با دداده هی هی
اجتهد و اعمل ایها الغافل | اجتنب واحذر ایها العاقل
طلع الصبح والثریا غاب | ما حسبت الشراب الا سراب
ما ظننت الغنا کان غناء | ما زعمت الشفاء کان شفاء
ایها الطالبون فی المدرس | کل محصولکم بدا ممحص
ساکنی الخانقاه والدیر | کم تدورون حومة الغیر
ذکرکم ان یکن لغیر حبیب | فکرکم فی وفاء غیر قریب
قیل بعداً لکم لقوم عاد | نبذوا عهد صاحب المعاد
اضحوا الرحوالی الابد | ان تریدون منزل اللیل

سا بنا فی ره تهت ... ریان
... کرد ... جانان

در بیان فضل العلما

علما اند هادی و رهبر
علما وارثان پیغمبر

علما دوستان حق باشند — که عظیم و قریب حق باشند
رتبه شان در بهشت هست بلند — گرچه اینجا براحق چه بلند
فضل علم و مداد این علما — ارجح است از دماء این شهدا
خوف و خشیت ز دل ایشان است — خشیت حق صفای ایشان است
آب حیوان که نام از پی ماست — در سواد مداد این علماست
به کتاب و [illegible] — به کتاب و بیاض از پی ذکر
از سوادش سواد دیده جان — از بیاضش بیاض عین عیان
تو ز لوح خرد و قلم بری — به قلم عرش لوح و هم کرسی
نور علمش چه آفتاب بود — از ملک از فلک حجاب بود
ملکه [illegible] — از ملک بهتر است بالاجلال
می شود فرق این ز اعلو — که ملک خادم است و مخدوم
رتبه عالمان چنین اعلاست — [illegible]

در بیان طالب العلم

هر چه هست از صغار و کبار
بهر طالب کنند استغفار

هست صوره [illegible] — بلکه ماهی بقعر از دریا

بر سرش رحمت از سما بارد — زیر پایش ملک جناح نهد
سر به علم در دم سر داد — همه شرها [illegible] دارد

[illegible] علما

کوش در علم تا که جان داری
هوش کن گر عاقل جان داری

عالم بی عمل چه سر دارد — حکم آن نخل بی ثمر دارد
خویشتن را چه شمع می سوزد — روشنایش بهر غیر بود
بر سرش خاک باد و خاکستر — مرد زاهد او بود بهتر
آنکه بر علم خود عمل نکند — [illegible] حرص و [illegible]
او و ابلیس هر دو تا یکسان — مثل الکلب بهر او برخوان
حسد و کبر آفت علم است — [illegible]

در بیان معرفت

من خالص حکام [illegible]
[illegible]

معرفت می شود ز علم پدید — [illegible]
علما چون عیان گردد — معرفت [illegible] پنهان گردد
[illegible] — ملک آید بدان [illegible]
رفع گردد حجاب از دیده — بینی اعیان همه برای العین
کوش تا عین معرفت گردی — [illegible]
عارف است آنکه [illegible] — بلکه [illegible] دنیا

ترك خود كرد وهم فنا كرديد — غير حق در ميانه هيچ نديد
عارف حق وحق عارف اوست — مغز اين است وغير اين در پوست

اى مكلف وجود ذات خدا — اظهر آمد ز جمله اشيا

از ره فرط وجود خود مخفى است — زانكه ضد از براى ذاتش نيست
عاقلان را در اين تامل كن — عارفان را از اين تعقل نى
اول مكلف [illegible] — هم اولوا الله شان ز قرآن
تا كه ره سوى حق برى بى غلط — [illegible] واضح آمد اين مسالك
غير حق در ميانه چيزى نيست — محض توحيد حق همين معنى است
ليك در معرفت بذات اى مرد — جد وجهد تمام بايد كرد

كنه حق را محال عقل دان — كرده بر عقلها [illegible]

نقش در خانه صاحب خانه است — اين نكته است آنكه ديوانه است
[illegible] غير از [illegible] — غايت فهم تو است الله نيست
فكر در ذات حق روا نبود — جهل محض [illegible] خدا نبود
[illegible] — بى تصور [illegible]
چون [illegible] — [illegible]

ابجد از اوصاف خود بيان كرده — رهنماى بما عيان كرده
پيش از آن نيست هر مكلف — ما و كما راى او توصيف
او تواند بوصف [illegible] — ذات خود را چنانچه [illegible]

هر چه فرموده ما يقين داريم — غير اين ره بجانبى نبريم

علم [illegible] عالم — كه چنين صنع متقن محكم
بى [illegible] از موجود — از محالست كى تواند بود
عالم است و حكيم و هم قادر — علمش حادث آمد اى ماهر

نيست محتاج وصف حق به بيان — از عيان نيست بهر اهل عيان

منما بر دليل استغراغ — كر نجسته است روز را بچراغ
كل شىء يدل انه هو — انه لا اله الا هو
چون حكيم است عادل است خدا — جز بر و نقص و قبح نيست روا
نيست راضى بظلم ظالم هم — همه افعال او منوط حكم
هست تكليف لازم حكمت — نعمت آمد ملازم نعمت

کرده ارسال از آن رسول را · داد از عدل شرع ایشان را
این شریعت که حالیا برجاست · بهترین شرع بهتر انبیاست
چون نهایش نبود بعد اعلم · قائم است تا بروز قیام
حافظ شرع چون امام آمد · لطف حق بهر ما تمام آمد
کیست غیر از علی و آل علی · لایق این مراتب عالی
جود و جود حق از نما ظاهر · منکر امداد از حجت کافر
بلکه از روز هست و شی تو · برتر جای سخن دهر و دیگر
شکر نعمت چسان بجا آریم · مصطفی را بجان ثنا گوییم
که بود هادی طریق رشاد · او نماید بما صلاح و فساد
بهتر و مهتر دو عالم او · اصل تکوین و نسل آدم او
مظهر اسم اعظم او را دان · ابن عرش ز بعد او ای جان
آنکه در حق او خدای حمید · مدحها گفته در کلام مجید
جبرئیل امین ثنا گفتش · مصطفی را ثنا دعا گفتش
قاضی این جهان ولی خدا · مفتی بحر و بر علی علا
از خدا والی ولایت غیب · حل هر مشکلات بی شک و ریب
معطی سائلان و حلال ذات · مهبط قابلان بتر صفات

واقف دار دل همه انواع · عالم است و عالم ابداع
علم دین هر وضع و شریف · اصل تکوین هر کثیف و لطیف
عالم عامل علی الاطلاق · کامل و اصل با استحقاق
مصدر و منبع فروع و اصول · مرشد و مقتدا بقول رسول
آنکه هادی اهل توفیق اوست · فاتح باب کنز توفیق اوست
گر نبودی هدایت آن شاه · هیچ سالک نبردی ره

تکمیل فیها از امامت کسی باستدلال لِسائِلِ الجلیل
از خلیل جلیل کرد سؤال
که علی شد بر امام مبین · گو چه باشد دلیل گفت ضمین
احتیاج تمام خلق با او · بی نیازی از همه مشکور
حمیت آنکه همچون کل · که علی است آن امام کل دین
اشهد آن شهد شد کلام جلیل · لیلی بر است این کلام جلیل
مرد انصاف اهمیت کافیست · در دل اگر صاف باشد این باشد
جعفر ابن عقیل در یابد · از علی دور گر چه در یابد

و ایضا فیها مومنا گر ترا است نور بصر الشرع النبی
دار نعطه شرع پیغمبر
از دل و جان بقول ازو فنا · حکم پیغمبر است حکم خدا

خفت عقل باشد و ایمان	که نجات آن گران نماید آن
بنود حرص باکران صنعت	ملت احمدی نبی بدعت
ردّ آن رد جمله حکم خداست	کفر باشد سخن در این جا است
من نظم بخوان تو از قرآن	تا بدانی شعار متقیان
پای اینجا مباش بیرون بگذار	تا که یکسره روی سوی گلزار
سد از دست مرد حبل متین	همچنین دان نجات و شرح مبین

[illegible] قاریا ای ملازم قرآن [illegible]

ای علیم معالم قرآن

قدر قرآن بدان و خوش زناو	که توانی بخوان بصوت نکو
تفکرت ناد و باترتیل	همه مجهز و بکاء و هجی علیل
تا که قرآن ادا نموده شود	با به جهت بدل گشوده شود
ورد در آنا اللیل بخوانی	فیض یابی و فوز رحمانی
درد هار اشفا است این قرآن	که با خلاص خوانی و ایمانی
رقم پادشاه جبار است	قلم و لوح و عرش با مار است
سا تعظیم و دار تکریمش	در تعلم بکوش و تعلیمش
با طهارت بخوان و باعبرت	که همش حکمت است و هم عبرت
نور چشم دلت زیاد شود	گر نه و دش تو را یاد رود

ای رب قاری که قرآنش	لعن او واصف بد الحالش
کو بخوانی بخوان بلحن عرب	نه بلحن فسوق و اهل طرب
تا نبیت شود بوحت کور	هم شفیعت بود بحشر نشور

[illegible] ویقال للقاری القرآن

اقرأ وارق تنال الرضوان [illegible]

ای که هستی تو شوق مند نماز	غافلی از اداء و حفظ نماز
این نماز آن ستون دین باشد	شمع راه تو بر همین باشد
این نماز است رکن اعظم دین	در نمازی بفوق عرش برین
این نماز است زد بار کمال	باعث قرب بارگاه جلال
این نماز است قرة العینین	مؤمنان را ادای وجوب دین
این نماز است اکمل طاعات	همه موتی بافضل ساعات
مونس قبر و شافع محشر	این نماز است و تاج تو بر سر
مصنور ادکنی ادا است نماز	جسم بی روح را شود ممتاز
اول پرسش تو در این روز	این نماز است چهره را افروز
گر نماز تو شد بعز قبول	باقی طاعت شود مقبول
ور نماز تو رد شود امروز	ز عملهای دیگرت مهجور

ور توانی محافظت سازی / بر ادایش مداومت سازی

رستگاری بیابی اندر دین / دور گردد ز دل ترا از ریب

خوان ان الصلوة تنهی را / تا بیابی تو سر انهیا را

بجماعت گذارش تنها / تا شود جامع فضایلها

همچنانکه ثواب ان شد تام / هست بی بهره تارک از اسلام

بار الها مرا موفق ساز / بر ادای نماز و حق نماز

ای که داده ترا حق متعال / بهره از جود و فضل مال و منال

زینت و تاج از زر گشته / هر چه خواهی میسر گشته

قد مالت بدان من به ملک / مال و اولاد فتنه اند بدان

چشم من لحظه تو چشم بمال / نعم عون نه سو گفته بمال

مال را صرف اخرت گردان / که بهر بود نفع بی حساب ران

انچه خوردی و در زدی همه مال / وانچه بگذاشتی ز اغیار است

انچه پیش از خود تو فرستادی / رفع روح ثواب و هم شادی

شکر نعمت زیاد تو بر زود / خواهی ار نعمت زیاد شود

جهد کن در تصدق و خیرات / که شود فیض و باعث برکات

صرف و تبذیر ز عقل مذموم است / جمع و کنزش بشرع مذموم است

طوق در گردن اژدها گردد / چون حقوقش بمستحق نرسد

نبود ان بخیل بد ز سرا / که دهد حق و لحب او را

ان کریم است و ان سخاوت او / کو رساند بصرف نیکو

مطلب مال را بقدر کفاف / که بود اسلم از برای عفاف

در حلالش وعا امد حساب / در حرامش چه بحساب عقاب

عاقل از جمع او کنار کند / غافل از جهل جامه باز کند

بر بخیلان تو بهشت حرام / بر کریمان سلام و صد اکرام

ای که هستی تو پادشاه جهان / بگریز از ضرر اسیر دم سحران

عرضه میرود ز مسکینی / ای که بر تخت جاه و تمکینی

شکر نعمت بجای آر مدام / که ترا داده اقتدار تمام

سروری داده است و سرداری / که تو دست فتاده گیری

داد مظلوم را ز ظالم گیر / عقل دادند و عدل [illegible]

که تمانی تو و سلطانی / نه بجهل و بظلم شیطانی

بنمای حمایت مردم / بنجا پرشکایت مردم

بر رعیت عنایت باشد / بضعیفان اعانت باشد

نشینی بتخت کسری و جم | آه مظلوم تو بعرش رسد
چشم راحت ترا بخواب رود | خانهٔ دهر خراب شود
عدل را در میانهٔ مردم | پهن میباز تا نگردی کم
بعدالت بپای دار سلوک | تا سریرت شود سر از ملوک
پادشاهی بکفر میماند | لیک با ظلم جاودان نماند

ای خوش آن پادشاه عدل‌نشان
که بر نیکی نمود در دو جهان

پادشاهی بواعظی گفتا | که مرا گفت حبّ این دنیا
پادشاهی و جاه همای برود | بر حرام الذات از نظر
سخنی گو که اعتبار شود | در بوم انفس خار شود
گفت ای عالم نکو گفتار | که ابات و عالم اسرار
گر شکم حبس کرده شد ز طعال | گر نفقی از نصرت و ملال
کار بر تو شود مسلمانی شاه | سد شود راه در شدنا حاجاه
کوی راه و مملکت چه دهی | کشود فتح از ره و بر هی
گفت تا نصف ملکم یکجا | که همه من از آن با تحد
گفت دیگر کای شه آفاق | نشود بند اگر بر اطلاق
هر چه هست از غذا برون آید | دلت از غصه پر خون کرده

بعد ازین حرس چه سید از جاه | حکیم از طلب کند ای شاه
گفت از نصف دیگرش بدهم | تا از بن بدهد ملکم من ترهم
گفت ای عالم زمان ای شه | خوب بنگر که تا شوی آگه
که ترا الحمد امدن منظر | بچهار دین کشت ای سرور
قیمت شاهیت به دانستی | که بعمارت و فراستی
در بهاهل معرفت ای جان | هست بیست از نیکم نسیان
ساقیا قدر جمع غم را | لباس از محی غم دنیا
نکته است و این گفته اند نقد | چند بر روزی دوات و بانیت

مومنا ای بزن نکو صورت
بکرمان آنگاه دار و سیرت

دست بردار این اداهات | چند این نغمه و نواهایت
تا بکی خویش را بیارایی | که ببینی معرکه بلایی
از بات که در زبان داری | در دهانت زبانه نار است
دمی او دا نگاه دار شر | پرده عصمت فکن بر سر
بکرمان ده قرار نسبت | پای صبری بدامن عفت
همچو سال که از هر بد کردنبا | چند ازین غیر نقد و سرخ و لاک
ار خیا سرمه مدهن رنگش | مردم از ار حیله و سرکش

و معاده نیست نیکو تو | ابد و جاره و بیش مادر تو
احترامش بکن بمدت | تحت الجنة لدی کوملت
شوهر از تو اگر رضا باشد | از تو راضی مکر خدا باشد
ای عزیزان طالبان لقا | زن نیک است در جهان بسا
کید کن تعظیم خوب بخوان | الحذر زن بیار از خوبان
خوبیان در جهان محصور است | ما لقی بیا که دنیو است
زن که نیکو بود بصورت او | هست در عقل انتساب نیکو
از وفا و حیا چه ان نبود | قالبش لا یقه همان که بود
دنتن در کو که بدزد زنیه | با که در چاه همچو بیژن به
زن بد را علاج غیر جدا | نکندش مکن ادب او را
کر تو ای یار اهل کسی | ور نه خود امر و غلامش کن
باز خود ایکو برند نهاد | بو خلافش بشوهر کند کار
ور بکوید نی شوهر خود | چو ببیند علوه در بر خود
رو باو دل نهاب عنبری | که ندیدیم نجاستش خیزی
کفر کشته است وان شده کافر | بخلد وند اولو الاخر
بخوای زنی تو شرمانی | ترس از خدا تا د سوز نهان

آتنا حسنة لما استناد | وقنا ربنا عذاب النار

باب ... الضيف
از غریب انا و طان | مهمان چند روز در دوران

بیست جای اقامت منزل | از وطن تا فناء ای دل
ای مسافر تو عزم وطن | مهمان روزی خود کن
وطن اصلی تو دار بقا است | در که ره دین وطن که دار فنا است
از وطن حب الوطن ایماق | هست این داشت ان سوالها
از وطن نیست مصر و شام و عراق | از وطن راست بکرد ای مشتاق
طی ره شود بسعی تمام | نه بتقصیر و بطی در اقدام
زاد برگیر تا شوی ازاد | این سفر را پیاده باید زاد
مهمانی را عزیز کرده خدا | اندرین داد با کرامتها
تا رسد قابلیتش ظهور | طلبد بی و داند و حضور
نعمت انجا تمام خواهد بود | داد حمد و سلام خواهد بود
شکر احسان او بجای بیار | پا زره ادب بیرون مگذار
بندکان را نموده احسان | مصطفات حق شرط با سبین
کشا سند کرامت مهمان | بنما خدمت مهمان
وا داو شود بوجود منزل | خدمتش را بجان کند دل

هرچه مقصود او بود آرد / وز تکلف کند براش سزد
میهمان بهر صاحب خانه / هدیه‌ایست از خدای سبحانه
نعمت خانه‌ات بیفزاید / روزیت بیشتر از آن آید
چون بیاید بیاورد نعما / ببرد چون رود هزار بلا
برکت از برای او بارد / اجر عقباش جای خود دارد
فضل دارد از این جهت مهمان / مر تو را نیز بان صاحب جان
شکر حق را بجای آر مدام / که در خوان تو میخورد انعام
اکرم الضیف کافرا کان / زان جهت مر نبی نمود بیان

تادیب نفس را تربیت نما ای جان ترغیب
تا شود اعز ز ملک جنان

ملک ار وا نه ملک شود بهتر / ملک وا ز فلک رود برتر
نفس تو گر سگ معلم نیست / او ز سگ کمتر است و آدم نیست
آهوان گر صید شوند ورا / گر نه بیرون رود سوی صحرا
نفس گر دیو آن سگ شیطان / که چنین باز ماند در زندان
ای هلاک سهام دیو پلید / چند باشی سلام دیو پلید
میل کن سوی مسند باقی / گر تو خواهی فراغی ای ساقی

[illegible]

ای دل ای بی‌خبر ز آخر کار / گر نه مستی چه میشوی هشیار
چند بود اندر این دیار و منزل / همه رفتند و ماندی در گل
تا کجا نرمی کودکان تا کی / چند ره بند خویشتن چون نی
نظری جانب گلستان کن / جا به پنجالست فکر سامان کن
قفس تن شکن درهم / چند در بند غم درین عالم
طایران ریاض رضوان شو / بفراغت در آن خراسان شو
دائما در خیال و خواب و خوراک / غافل از خواب زیر خاک هلاک
روز و شب فکر کار خود داری / هیچ از مرگ خبر داری
کارهات عزلت بی سایه / مرگ خواستن بهر همسایه
آه از آن زمان که بی اجل / تنگ مرده بگویند از جل
طی طومار عمر تو سازند / رختهات در حصار ...
غارت خانمان کنند ترا / جا بکاهت دهند بعد ترا
آه از آن دم که باد و صد حسرت / کنی از صحبت دوستان هجرت
لحکامت بخانه پر شوند / افکندت بخاری اندر گور
مار و مور از تو هجوم آرند / بار دیگر چو در ترات سازند
دو ملک در رهند قبر آید / بچه هیبت سوال او تو کنند
آه از قبر وان هراس هولناک / آه از شدت حساب و سوال

آه از وحشت و عذاب قبور / آه از دهشت عتاب نشور

آه از آن دم که نامه‌ها ما را / شود از هول دین‌ها حیران

نامه را غل نموده در گردن / بود دهان مهر بوده از گفتن

آه از آن دم که نامه‌ها بجهند / تا ترازوی عدل و وزن کنند

آه از آن دم که مالکان عذاب / سوی ما آورند روی شتاب

همه بلکه از اینها ما را / نبدی گویند ادخلوا نارا

آتش آن دم که او زبانه کشد / بدم اهل گناه را بکشد

آه از آن عذاب و انکالش / از شراب حمیم و اغلالش

از زفیر و شهیق بدکاران / آه از آن جامه‌های از نیران

آه از قهر و هیبت مالک / آه از زخم و ضربت مالک

و آن همه ناز و آه و وای اهل عذاب / آه از ناله‌های بی خور و خواب

که نه مرده بوند و نه زنده / دود از هر طرف فشنده زنند

وای این گونه‌ها عذاب و نقم / ربنا اغفر لذنبنا و ارحم

آه از آن دم که بر صراط گذر / گذر ما فتد بروی سقر

چه صراط از صراط باعقبات / ای خداوند بهر پای ثبات

نه حالت که نه کنیم از آن / در گذر یا رب از گنه کار

ما کجا و عقابت ای غفار / رحم کن رحم کن ایا غفار

بندگانیم سرکش و بی باک / فضل کن فضل کن بمشت خاک

ای خدایی که نیست جز تو خدا / روی رحمت به بندگان بنما

در دنیا نفس نهاده تو / هرچه داریم جمله داده تو

آنچه خواهیم اگر دهی تو بما / می‌کنند شاد از حبیب تو را

و ذکر عنبران ایا رحمن / دشمنت شادی شود شیطان

شادی دوست عین مطلب / از بماکن ... مبرد به بخت

ولقائنا يا الهي بذاتك الاكرم وبصفاتك وباسمائك الاعظم وسوله ...

بملائک عرش و کرسی هم / بسموات و حق لوح و قلم

بحجابات و حرمت خاصان / بکرامات و خلوت نیکان

بنبی مکرم محمود / بولی معظم مسعود

بامامان بآل با عصمت / بسنه جان محبت و محنت

بشنیدن یاد لا امر کنن | باسیر انسبل بمجن
بفقیهان و عالمان کین | بامیان شرحاص و شرح مبین
بکلام معظمات و فرقان | باتمام مکرمت انسان
نحو حمله حتمهای خطیر | که تو دادی به بندگان حقیر
که باین بنده ضعیف بکر | جاکر الساقی کوثر
اوفتاده بناجال خراب | دستاو کیر یارب ای وهاب
نظر از لطف کن براحوالش | فالطف عین جود بما حالش
تا [illegible] بخشد | [illegible] دیگان بخشد
ساقی اهل بند کنه کارا | مادح اهل بیت اطهار است
بنده را وعده کردن ارقلیل | نه سزاوار است ای مولی
دوستان راز لطف و احسان بخش | دوز محترم ابا بیان بخش

[illegible]

نوشته کردی تو چونکه جام اجل | عین عرفان شد بهر علم و عمل
ای بعمان این حقوق محتوم | نوشته جان کن تو رحوش و مست
عمر [illegible] از نماد ابوشت | شاد بکذر [illegible] هوشت

مسلک مدحتم این مختوم | کن معطر مشام ای مخدوم
تا چه بن بنده کی بجا آرم | خوبنبن بر ابر از نوا سازم
بشنواز نی حکایت دیکر | از جدایی شکایت دیکر
ادر الکاس ایها الساقی | واجبر وحدت الباقی
ازل الحزن والهمومات | وصل القرب بالمقامات
یاد عهد قدیم یاران کن | داستان مراکلستان کن
سینه از داغ غم چراغان کن | هرچه خواهد بکار جان آن کن
باز کو از دیار و از یادم | از نکاری که بود او خادم
عندلیب ای ندیم گلشن راد | ای نوایت مرا زهر او آز
بکومان شور در چمن افکن | یا شیرین لبست و غنچه دهن
ای کیت قلم قدم بر باد | در صف مدح حیدر کرار
مطلع تازه بکم انشا | ضب این آفتاب اوج علا

یا علی الولی و الاولی
یا وصی النبی فی الاعمال

مضمون حدیث [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امام [illegible]
گر خداوند قادر دانا [illegible]
[illegible]

بر صفحه بود که [illegible] نویس
خطی و بیاد کار دیگذار
حرفی که از کتاب باشد
[illegible] علی و آل اطهار
ان باطل است [illegible]
[illegible]
انداه سر جا [illegible] کردید
[illegible]
[illegible]

[illegible] ل

هذه مخمس الجلي المسمى كوكب دري في مناقب امير المؤمنين علي [illegible]

الوفي من كلام [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

يا علي الولي يا الاولي … يا وصي النبي في الاعلى

حبك الذخر للمحب غدا … كيف يمحو بغضك الاعدا

يا شفيع الورى بامام هدى

انت لله والرسول حبيب … حبك اللازم لكل لبيب

جنة ازلفت لكل اريب … واللظى سعرت لكل مريب

انت يوم القضاء قاسمها

يا علي انت كاشف الكربات … يا علي انت كاشف الغربات

انت ميزان قسط يوم ثبات … انت للناس سفن النجاة

نجنا من عقاب عقباتنا

حزت كل العلوم بالتوريث … طاهر المولد اليك حديث

لا ابوالك يا ولي خبيث … ليس ذا القول فيهما بحديث

قاله المصطفى من الاعلى

فيحل المستقيم حين نهج … لمحل المستبين غير عوج

انت بالنص صرت يوم الحج … بعد خير الورى ولي [illegible]

انما [illegible] قل كفى [illegible]

يا نسيم الصبا اليك نروح … قل لمحبوبنا السلام صباح

لحبيك [illegible] … وانمك السامي له مفتاح

فاتح الباب [illegible] كاشف البلوى

قد نبوا [illegible] ولا اشياخ … انها صيرت للفراخ فخاخ

رب طير [illegible] … هل ارضنا من الاوساخ

وامتلا الدهر منه [illegible]

يا علي انت معدن الجود … وملجاء لكل موجود

انت نوح سفينة جودي … وقعت واستوت على الجودي

قد نجى في البلاء راكبها

يا الهي الى الولي الوذ … انت [illegible] الشعر كل [illegible]

من اعادي متابعة اعوذ … نابذ الذكر ناقص [illegible]

ناصب الحق من [illegible]

يا علي امام كل بشر … ماحي الكفر داحي الأثر
ساقي الحوض شافع المحشر … ادركني ادركني عبدك المضطر

انما ونحن في [illegible]

من تولاك بالفلاح يفوز … كل خير من الصلاح يحوز
ماءك العذب من سقاه يفوز … من اليم العذاب فامحروز

يا ليتنا من سعادة حاز

يا حبيب النفوس ذا التعيين … حال احبابكم الى التحيس
مالاعدائنا الى التلبيس … [illegible] الى السدين

[illegible] القيامة الصغرى

ماصفى بعدك لنا عيش … ما وفانا البعد طيش
ليت يا رب تظهر [illegible] … [illegible] الارض تخسف الجيش

والسماء ارسلن مدرارا

ذلك اليوم كان يوم مناص … ما الاهل لشقاهنالك خلاص
قيل فيه ولات حين مناص … تقتلوا المشركين الاخلاص

ايها المؤمنون بالامناء

يعرف الحق والهدى مرتاضا … ليس في قلبه من الامراض
كل ما كان في الجنان رياضا … للمحبين اعدت اعواض

فاذا ما بهم مولانا غنا

عترة المصطفى هم الغبط … بينهم بيت رفعة ومحط
علمهم علم نافع اضبط … نمط اوسط بغير شطط

فرقة حقة يتابعها

مال قوم الى غليظ فظ … محض كفر محضنة لا وفظ
خذلوا قربا الذي حافظ … [illegible] اغل لا عب بلظ

رجع الكل فهمي [illegible]

اشجع القوم اعلم اورع … علم النور علمه يلمع
سيد الكل ثاني [illegible] … نوره الاول الذي شعشع

مرتضى المصطفى من [illegible]

صبغة الله خلقه صبغ … قدرة الله خلقه ابلغ

نعمة الله [illegible] اسبغ
آية الله في الورى دمع

[illegible] ذكر ام منكر

بلد ما منتهى كل شرف
شرفت مكة وارض نجف
قد قرأت علوم كل صحف
ودريت الفنون ما يعرف

علم آبائنا وعلم [illegible]

عالم علم ما يكون بحق
علم ما كان عنده مطلق
حكم فارق لكل فرق
كل من زاغ ما اعتنقه مرق

نحو الجود من [illegible]

في بروج السماء كل ملك
وبحار الورى وكل سمك
خاضع خاشع لراهم لك
ناطقون بفضلك المنك

هات العالي [illegible]

يا وصي النبي فيك نزل
آية الله كلها اكمل
حجة الخلق لم يكن من ضل
عصم الله كلكم من زل

من فداء الرسول [illegible]

لنتم العلم وانكم لاخم
لنتم الحلم صبركم احكم
انتم البحر للسخاء اتم
انتم البر في بني آدم

بل الله [illegible] ذكر الاحياء

نحن اشياعكم بدار محن
مبتلون بمحنة الادون
نحن بالهجر طبنا الحزن
نجنا ربنا من الحزن

انك القادر الرؤف بنا

كل ذكر بغير ذكرك لغو
كل فكر بغير فكرك سهو
قلبي الواله اليك لصحو
جسمي الناحل نحو المحو

روحنا [illegible] اليك فداء

يا حبيب الاله من اعطاه
واصطفاه لنوره وحباه
وارتضاه لسره واراه
[illegible] عن عادل الاشباه

[illegible] البيس بالاهم

لبس لو لو كلو لو الا لا
لا [illegible] كيف قيلا
كافيلوا وقائل لو لا
هل اتى مثل لا فو الا

... كله لاك يا علي ...

ربنا ربنا بحق نبي	عربي مكرم مكي
وولي مقدم وعلي	وبولد مطهر مهدي

استجب ادعونا ...

فلو كان البحر مداد الكلمات ...

ولو ان الاشجار كلها اقلام ... وكانت ...

وكانت ... وكان جميع الانس والجن يكتبوا وكان مداد القلم ...

لكلت ايديهم ... العشر من فضل ...

ان يكن ... لو دام ... ولا ... الاسعاد

من ... وطر وعاد

در دبستان علمی نو ادیب
سیرت ... ماه ... کرد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

سرم باد افدای چار سرور

ابوبکر و عمر عثمان و حیدر

باد ... [illegible] خانه برکت قول و فعلش حق و ... بود

این چه نور است ... [illegible] خدا

که باو داده ... [illegible]

... فاطمه ... [illegible] ... ابوطالب ...

... [illegible] ... احمد

... [illegible] ... احد

... [illegible] ... و ... بد

... [illegible] ... صمد

این چه نور است ... [illegible]

که باو داده حسین ... [illegible]

... عالم توحید ... [illegible]

... [illegible] ... کردید

... [illegible] ... بدید ... [illegible] ... شدید

... [illegible] ... کشت ... [illegible]

چون علی ... [illegible]

کشت ... [illegible]

... [illegible] ... کرد

... [illegible] ... کرد

... [illegible] ...

... [illegible] ...

ساقیا جام ساقی کوثر

نوش کن نوش ... [illegible]

... [illegible] ...

همه با او [illegible] درخشید — [illegible] جاوید

این چه نور است خدا نام خدا
که باو داده حسینی ره‌ها

جانشین نبی پیغمبر — زوج زهرای مکین اطهر

والد ماجد شبیر و شبر — فاتح مشکل و باب خیبر

قاتل حبتر و عمرو و عنتر — ساقی شیعه بحوض کوثر

شافع واقعه روز محشر — دافع همه و غم و ضرر

نادره اندرون دیر او زوق — مظهر لطف خدای اکبر

این چه نور است خدا نام خدا
که باو داده حسینی ره‌ها

[illegible] محمد او [illegible] عجیب — [illegible] من کل [illegible]

[illegible] — [illegible]

والله ان [illegible] — [illegible]

چه [illegible] — [illegible]

بیشنماهاش عجب [illegible] — [illegible] بود و

این چه نور است خدا نام خدا
که باو داده حسینی ره‌ها

خوش نهاده لقب ناطق قرآن — حجة خلق خداوند جهان

[illegible] — حجت واصل بی پایان

حاجز [illegible] کفر و ایمان — قاسم جنت و نار نیران

معدن [illegible] — سر همه [illegible]

لنگر [illegible] — واسطه [illegible] کون و مکان

این چه نور است خدا نام خدا
که باو داده چنین ره‌ها

قاسم [illegible] — فاتح لشکر کفار عنود

[illegible] — غزوانش شده مشهور

کلماتش [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — حاکم [illegible] شکور

ارجمند ولیست حیدر نام احمد
که او را داده چندین مرتبه ها

باب او است که فرموده عظیم | المصطفی امد و صدیق التوبیم

نی از نقل [illegible] تعلیم | حسنه و مرده [illegible]

اهرمن نیز از زد او دیم | زد [illegible] شمشیر بدو جسیم

کشتی نوح از آن گشت سلیم | او مراد است [illegible] سلطان کلیم

چه علیم است و حلیم است و کریم | چه نبیل است و جلیل است و عظیم

ارجمند ولیست حیدر نام احمد
که او را داده چندین مرتبه ها

عجب آن [illegible] و [illegible] سلام | شمس و [illegible] بود با [illegible] کلام

[illegible] شد از [illegible] | بود دایم بصیام و [illegible]

خاتم او داد [illegible] انعام | پای بر دوش نبی شد [illegible] مقام

کرد معراج [illegible] | [illegible] اصنام

باسیران [illegible] طعام | با مساکین بود او [illegible] کرام

ارجمند ولیست حیدر نام احمد

این مقاله [illegible] و [illegible] [illegible] و اهلها

بسم الله الرحمن الرحیم

ای [illegible] عصیان [illegible] / افتاده [illegible] جحیم عصیان [illegible]

ای [illegible] عصیان [illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] عصیان تو [illegible] جان تو / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

از [illegible] جان [illegible] کرده [illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

ای [illegible] / دودی [illegible] آتش [illegible] جحیم عصیان [illegible]

عصیان [illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

این آتش [illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

عصیان [illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / از [illegible] افتاده در جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / دارد [illegible] عذاب [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

عصیان [illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / آن [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / از [illegible] آتش [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

[illegible] / [illegible] جحیم عصیان [illegible]

چون شنیدی خوردن [illegible] کفت [illegible]
حیف از تو ای [illegible] حرص عصیان مکش

خود را مکن [illegible] بد بود [illegible] / که خلق [illegible] حرص عصیان مکش
ای نفس ای شیطان [illegible] / دایم چه [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
از آب [illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
از [illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] / لیکن [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] / تا کی [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
تا کی [illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
چون [illegible] / خود را [illegible] حرص عصیان مکش
دست [illegible] / خود را [illegible] حرص عصیان مکش
این [illegible] / حاصل [illegible] حرص عصیان مکش

[illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] / خواب [illegible] حرص عصیان مکش
دندان [illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش

[illegible] از حکمت و عقل [illegible]
ای [illegible] حرص عصیان مکش

[illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
آدم [illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
در مجلس [illegible] / ای [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
مردان حق [illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] / بس [illegible] حرص عصیان مکش
هر صاحب طبع [illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] بلبل [illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش
[illegible] / [illegible] حرص عصیان مکش

مدرکی از دعوی [illegible] پیدا شود | ای [illegible] زبود است [illegible] بحر عمان
[illegible] که دفع [illegible] | ای مرد حق [illegible] بحر عمان را
پس [illegible] طرب [illegible] | دایم [illegible] بحر عمان
این صورتی که [illegible] | در معنی [illegible] بحر عمان
در [illegible] دل [illegible] | در خانقاه و مدرسه بحر عمان را

اخباری [illegible] گفته [illegible]
یا قوم [illegible] عجب بحر عمان را

[illegible] | والله هذا من جنون بحر عمان را
[illegible] | از مجلس [illegible] بحر عمان را
[illegible] | گفتم مکن [illegible] بحر عمان را
باشد [illegible] | باعث شود [illegible] بحر عمان را
گویی که من [illegible] | من این [illegible] بحر عمان را
تو اهل [illegible] | در [illegible] بحر عمان را
خود [illegible] | به عادت [illegible] بحر عمان را
گو [illegible] | از ترک عادت [illegible] بحر عمان را

[illegible] | [illegible] بحر عمان را
[illegible] | معلوم [illegible] بحر عمان را
[illegible] | آتش [illegible] بحر عمان را

ای [illegible] بار گران [illegible]
[illegible] بحر عمان را

بسیار [illegible] | این [illegible] بحر عمان را
[illegible] | این [illegible] بحر عمان را
[illegible] | با [illegible] بحر عمان را
[illegible] | [illegible] بحر عمان را
که [illegible] | [illegible] بحر عمان را
[illegible] | نه [illegible] بحر عمان را

[illegible]
[illegible] بحر عمان را

[illegible] | چه [illegible] بحر عمان را

عطشان همه آن قفس [illegible] / بنه از برای القفس نشسته بر حصر عطشان [illegible]

عطشان [illegible] / خود [illegible] سوز چو [illegible] بر حصر عطشان را

دایم نوای زارها دارند [illegible] / ای [illegible] بار بر حصر عطشان [illegible]

خوش [illegible] / یعنی ازاینها در گذر بر حصر عطشان [illegible]

عطشان اسباب ضلالت [illegible] / ای [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

عطشان گشت و جاه [illegible] / یعنی [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

عطشان [illegible] / بود و نبود [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

[illegible]

[illegible] بر حصر عطشان [illegible]

گفتا که [illegible] / [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

هر [illegible] / [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

ای [illegible] / [illegible] تو تن بر حصر عطشان [illegible]

[illegible]

چون [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

گفت این [illegible] / ورنه [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

صحبت [illegible] / بر [illegible] را [illegible]

از [illegible] / هر [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

عطشان [illegible] / هر [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

خود [illegible] / آتش [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

بند [illegible] گفته ام [illegible] / تو [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

آزاد [illegible] / تا [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

[illegible] / تن [illegible] بر حصر عطشان [illegible]

[illegible] ساقی [illegible]
[illegible] بر حصر عطشان [illegible]

[illegible]

[illegible] / ساقی [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

یا الهی سبحی الرب الجلیل
قاضی الحاجات للعبد الذلیل

حق پاکان حق خاصان درت — حق پیغمبر رسول بهترت
مصطفی اول سرور دنیا و دین — مجتبی او رحمة للعالمین
محرم خلوت سرای کبریا — خاتم و ختم پیغمبر اصطفا
خواجه مظهر الطاف حق — درگذر او ما بلطف از ما سبق
ای شفیع عاصیان روسیاه — ای رفیع الشان بدرگاه اله

صد سلام و صد ثنا از روی ما
بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وری
رو بپاسوی تو باشد سروری

[illegible]

یا امیر المؤمنین بعد رسول — والد سبطین هم زوج بتول
حجة خلق زمین و آسمان — والحق پیشوای مومنان
سید و هم سرور دنیا و دین — اوستاد حضرت روح الامین

جانشین حق احمد مرتضی — در ره دین پای مرد مرتضی
شاه مردان شیر یزدان بو الحسن — عمرو کش عنتر فکن خیبر شکن
لا فتی از مصطفی حق ولی — شهسوار لا فتی الا علی
صد سلام و صد ثنا از روی ما — بر روان تو ثنا ای رهنما

ای وسیله هر حاجات وری
رو بپاسوی تو باشد سروری

[illegible]

فاطمه عذرا ای حورا لقب — زوج طاق مرتضی زهرا لقب
بضعه پاک نبی مصطفا — بدر برج عصمت با اصطفا
مادر سبطین نور مشرقین — بنت احمد پادشاه مشرقین
مادرت حوران و رضوان خادمت — ظاهرت حسن و صفا در باطنت
غضب حقت کرده قوم پر فضول — غضب الله علیهم والرسول
عصمتت ناموس اکبر گشته است — ذات تو مهد لطف در گشته است
صد سلام و صد ثنا از روی ما — بر روان تو ثنا ای رهنما

ای وسیله هر حاجات وری
رو بپاسوی تو باشد سروری

[illegible]

ای امام مجتبی مؤتمن — شاه با خلق حسن خلق حسن

سید جمله جوانان جنان — در طریقت رهبر راه سالکان
نور چشم مصطفی و مرتضی — میوه باغ دل خیر النسا
ای شهید زهر الماس جفا — باد جان ما بجانهات فدا
معدن علم و سخا کان کرم — منبع حلم و حیا ماه حرم
حسن خوبت بود همچون گل — زرد با دشمن از آن رو سال و کل
صد سلام و صد ثنا از دت ما — بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله همه حاجات ودی
روی ما سوی تو باشد سرورا
ای تو فردوس نوازان بیوده ای
تو شفیع و حاجت ما را ابدا

ای حسین تشنه لب در کربلا — کشته مظلوم قوم پر جفا
امت بهر نجاه امتان — داده او سر واریان امتان
پاره جان نبی و مرتضی — راحت و آرام خیر النسا
ای شهید بی کس مظلوم زاد — جانها بادا فدات صد هزار
کاش می بودیم ما در کربلا — خاک می گشتیم در پای شما
ای چشم ما نثار تربتت — توتیای چشم ما در تربتت
صد سلام و صد ثنا از دت ما — بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله همه حاجات ودی
رو بما سوی تو باشد سرورا

ای تو فخر و گوهر زان پروردگار
تو شفیع و حاجت ما را ابد

ای امام عابدین زین عبا — قبله ارباب دین ای مقتدا
ای امیر سالکان بر الم — دستگیر و غمخوار ای صنم
محنت ایام هجران بیان — حسرت روز اوقات کردیان
جسم پر خون بهر داد دین او — با اسیران در سفر دین او
محرم اهل زمان ذو الجلال — همدم اسیران او و بال
باب ای عطا بحرمت ای امام — گوهر بهاب و توده یتیم
صد سلام و صد ثنا از دت ما — بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله حاجات ودی
رو بما سوی تو باشد سرورا
ای تو فخر و گوهر زان بروردگار
تو شفیع و حاجت ما را ابدا

باقر با هدار الاصفیا — بحر علم انبیا و اوصیا
ای علومت مقتبس از نور حق — وی حضورت مقتبس ابنه فلق
ذات او از فیض دولت کائنات — سلسله همراه صبح حق
آسمان معدلت را آفتاب — بحر عرفان را تو در خوشاب
در رهت چون آسمان با سکون — در به هر عرش عیان با سکون
ای مطیع خضر دار السلام — حد تو سوی فرستاده سلام
صد سلام و صد ثنا از دت ما — بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله حاجات وری
رو بما سوی تو باشد سرورا

ای نکو رو نزد ان پروردگار
تو شفیع و حاجت ما را برآر

ای علیم حبر صادق باوفا | وز نسب تخم صادق با صفا
از علومت استقامت یافت شرع | وز فیوضت یافت اصل و فرع
ملت و مذهب گرفت از تو رواج | ... معدلت ... داد ج
مهر تو صبح سعادت را ضیا | قهر تو صبح شقاوت را فنا
دشمنانت را بنا نیلوفری | ... جعفری
ای امام راستان پاک رای | پادشاهان ... عبد گدا
صد سلام و صد ثنا و صد ثنا از ما | بر روان تو ثنا ای رهنما

ای وسیله هر حاجات ورا
رو نهیا سوی تو باشد بر ورا
ای نکو رو نزد ان پروردگار
تو شفیع و حاجت ما را برآر

موسی کاظم امام الصابر | شمع جمع صفوت اهل یقین
... طریف | دستگیر بینوایان ضعیف
دشمنانت ... الحمیر | دوستانت در جنان فی ...
جنت از لطف عمیمت شمه | دوزخ از قهر عظیمت لمعه
دین و دنیا از تو دارد انتظام | انت شمس انت نور فی الظلام
موسی عمران ید بیضای تست | عیسی ... مسیح پای تست

صد سلام و صد ثنا از ما | بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات قریش | رو نهیا سوی تو باشد بر ورا

ای نکو رو نزد ان پروردگار
تو شفیع و حاجت ما را برآر

ای حبیب ای طبیب هر نفوس | کاس جام بزم گردون شمس طوس
زینت هر شب ... | ... زمین
مبتلا هفتم شه هشتم امام | ... انتقام
مصطفی کشته مصطفی و مرتضی | ناطق و خلق از تو خشنود و رضا
زائر روضت طرف گلشن نوبهار | طوف کویت حج و عمره صد هزار
ای امام ابن الامام ای ماه تام | کام یابان در جنت هر خاص و عام
صد سلام و صد ثنا از ما | بر روان تو ثنا ای رهنما

ای وسیله هر حاجات ورا
رو نهیا سوی تو باشد بر ورا
ای نکو رو نزد ان پروردگار
تو شفیع و حاجت ما را برآر

ای تقی کان کرامات و کرم | معدن حلم و حیا کان حرم
بحر و بر از فیض جودت یافت بر | نسخه امکان ز ذاتت معتبر
المجد ای در ... مصطفی | سرو بستان بقا مرتضی
عندلیب خوش نوای گلستان | وی معانی فصاحت را بیان
ای تمام منتهات بدیع | وی ... فضل تو منیع

پیشوای اتقیا اهل سداد — حق ترا از فضل داد انعام و داد
صد سلام و صد ثنا از دعای ما — بر روان تو ثنا از ذنب ما
ای وسیله هر حاجات وری — رو نهیا سوی تو شرو را
ای نکو رو نزد ان پروردگار
شو شفیع و حاجت ما را برار
ای نقیب پاک دینان ای نقی — ای ادیب هر سعید و هر شقی
ای طبیب دردمند — وی لبیب رحمند دلپسند
وی اشارات شفا از نه ما — وی عبارات دوای دردها
دردمندانیم حیران امین — بر در تو امید درمان امین
وا دهان ما را درد و جها — ای طبیب ماهر در مهربان
حب او حسن و حب تو شد با صفا — نام از ان کردند شه هادی
صد سلام و صد ثنا از دعا — بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وری — رو نهیا سوی تو باشد سروا
ای نکو رو نزد ان پروردگار — شو شفیع و حاجت ما را برار
عسکری ای عسکرت خیل ملک — مقصد زایندو و عدل تو فلک
جنة المأوی فضای نزهتت — سدره و طوبی لوای رفعتت
حور و غلمان در هوای چاکرت — خانه ات پر زهره از خادمان
قعر نیران ان دشمنهای تست — جاه زندان سیاه تهای تست
تو امامی شافع یوم القیام — حبک فرض علی کل الانام

ای شه ممتاز از کار زمن — حسن خلقت صح با خلق حسن
صد سلام و صد ثنا از دعا — بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وری — رو نهیا سوی تو باشد سروا
ای نکو رو نزد ان پروردگار — شو شفیع و حاجت ما را برار
ای مظفر از خدا با دین و فر — مهدی هادی امام منتظر
شیر حق شمشیر قهر انتقام — رونق و روز حشر و قیام
ای ظهور و غیبت چون آفتاب — صاحب عصری و رفتای انجا
ای شهنشاه عرش شان سدره جا — قاب قوسین آستانت دلنشا
ای شه مسند نشین کبریا — سبط دو پیغمبر با اصطفا
هر که از مهر تو رو گردان بود — سرنگون در ظلمت نیران بود
صد سلام و صد ثنا از دعا — بر روان تو ثنا ای رهنما
ای وسیله هر حاجات وری — رو نهیا سوی تو باشد سروا
ای نکو رو نزد ان پروردگار — شو شفیع و حاجت ما را برار
خاتم اینست ای شاه زمان — ختم حمد بر خاتم پیغمبران
ختم کار ما به نیکویی نما — دین ایمان ما را بر در حق با شما
حشر ما را با شما سازد کرم — مطلب ما جمله اینست ای
ساقی کوثر دور از حضرت — وان لب تر ز دل جان

چشمش از مادرین روی شما | تار کردید است ای شمس سما

ای ز نور وقت با صفا کور فکنان | یک نظر از عین رحمت کن بر آن

صد سلام و صد ثنا از ربنا | بر روان تو نثار ای رهنما

ای وسیله هر حاجات و شفا | رو به سوی تو باشد هر دوا

ای نکورو نزد ان پروردگار

شو شفیع و چاره ساز

بسم الله الرحمن الرحیم

ایا معروف تو [illegible] که [illegible] | تو که منکر با [illegible] چه خواهی کرد

در [illegible] که بود [illegible] باشد [illegible] | ز آن [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] علت [illegible] | چنین [illegible]

[illegible] | چگونه رهنما باشد [illegible]

امام است آنکه [illegible] | [illegible] کند [illegible]

اگر داند این خلقان [illegible] | [illegible]

تو گر انصاف [illegible] | وگر [illegible]

نظر کن [illegible] | با [illegible]

امام است [illegible] | [illegible] باشد [illegible]

[illegible] | چنین [illegible]

[illegible] | کناره کرده [illegible]

تو [illegible] | [illegible]

[illegible] | تو گر [illegible]

جهان از ظلم [illegible] | [illegible]

غلام [illegible] | [illegible] غلام [illegible]

چه [illegible] | [illegible]

[illegible] | مسلمان [illegible]

[illegible] | [illegible]

خلیفه [illegible] باشد [illegible] | معاذ الله [illegible] باشد [illegible]

[illegible] | [illegible]

تو [illegible] | پیمبر [illegible]

چرا [illegible] مردم را | چه اجماعست [illegible]

ز جماعت [illegible] | چرا [illegible]

[illegible] | همه گویند [illegible]

[illegible] | چه ظلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

خداوند [illegible] | [illegible]

یا ساقی [illegible] | تو که داری [illegible]

[illegible] | چه [illegible]

الهی در دین ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

چو دیدم صبح صادق ... [illegible]

[illegible]

بجان بوجان کن ز جهر پلید تا چه شیطان نشوی تو پلید هر که از عین پاکی تنفس

او ز شیطان هم بدانست مرید

محمد یا علی چشم عالم

برعم رنده ... نعت ... آب ... نعت ... نعت
بر ... سلام ...

بکعبه میروم و در دست کفن دارم | چه مرغ قبله نما شوق و صد شعف دارم
علت صحبت ان خانه خدا ... است | بافی عمر است که زان صحبت ... دارم

سوی کعبه بروست قبا ... | که چرخ همتو با خاتم علی ...
اگرچه نیست مطلوب میسر ... خدا | رسیده است که خیر ... مرور

مطوف کعبه نبی میروم ... | ... دو ... سنگوی
بماند پروم حرم با چگونه بگذارم | که خفته ان دو سلک قند از ... انگوی

رو بطوف حریم رسول با تمکین | ندید از دو سلک فتنه از شوق غمگین
ز دید زمزم شاد و خرم ... | که کشته اند که سلک ... صاحب ...

ادعتی ان دو ... جب ان شاه | کی مومن آزان تقلب ... براه
ان گنج شفاعت است و گنج رحمت | حاجی ... گنج ... مار سیاه

[illegible]

بر نکوان چندانا بهترین انام ... یا رب بحق مصطفی صفا ... ساقی حوض است ...

نبی احمد رسول عالی امام همام ... بیمار دلی یار و طبیب ...

بفاطمه و بحسن و حسین شاه شهید ... نور حسین ... ای تو ...

بعابدین و باقر و جعفر امام ... زین العابدین ...

بموسی و برضا و تقی و نقی ... ای ...

بعسکری و مهدی ... علی ...

که ... [illegible]

نجات ده ... ای ...

خصوص ... امام ...

کرده ... [illegible]

بعد ... [illegible]

محافظت ... [illegible]

الهی ... [illegible]

[illegible]

از کان ... [illegible] ... تا ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قال النبی ... [illegible]

[illegible] ... الکرم

قال النبی ... [illegible]

[illegible] ... صلی الله علیه و ... [illegible]

خورشید ... [illegible] ... از هم ... [illegible] ... لوح و ... قلم

[illegible]

شاه ... [illegible] ... اعلم ... [illegible]

حمد الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ثابت قدم

[illegible]

[illegible] ... صد ... قدم

[illegible]

[illegible]

احمد و عالمان امت او | حاضر آیند بهر نوبت نیکو
وحی آید بمحسن بی عیب | کاندر شهر بغداد برین
اندر سول اکرم مشهور | بر نشیند بعد منبر نور
علما و تمام امت او | از عجب و دانست و ره مجبور و
دیوم و دو دانست بر خود | مضمون او بندر نشین او را
بعد از ان حاکم علی الاطلاق | گوید این راز فضل و هم اشفاق
کای رسول علیم والی اعلا | حکم این مسئلت کنید ادا
حیث فی و شرع حکم این مسئول | باز گو سید تا شود معمول
بکر صبی است ما لکی دارد | تخم بنهاد است تا دهان کارد
بو الفضول بود غضب او را | تخم بر کاشت اذن و اجرا
حکم این جب حاضر شود | چون بمجلس رسید جمع نمود
بعد از ان مصطفی بفرماید | که بحکم تو اینچنین باید
زرع للزارع است اثنا | ارض را مالکش شود صاحب
اجرة المثل بستر بستاند | چون با تفاق شرع بر ساند

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد حکیم عالم حمید | صلوات و درود بر احمد
خاصه بر آل او که اسباند | بلکه فیض وجود انسانند
فضل و احسان او بپایان | خاصه بر اهل بیت او دایان
از کفایت اشارتی دارم | طاهر بنشین بردار دارم
مومنان بشنوید این مرده | ...
در حدیث آمده که روز قیام | چون شوند حشر بندگان تمام
حق تعالی حساب خلقان را | چون کند او ز بند شیطان را
از برای رضای حق و بشر | که کشند از رحیم و الستر
خلق محشر باضطراب شدند | همه از بیم آن شتابانند
از لعین گوید از کجی بنهاد | که خدا او بعدل بینه و داد
تا بعالم بر فتن کرد آن | وعد ابو بکر بجنس کردان
عرض خود از عسر چو بگذارد | سخن ملک در میان آرد
این خطاب آید آنزمان که هر دو سرا | که کلاست از تمتع هر دو سرا

چون بفرماید ز بحر احمد | این خطاب آید ز خلاق صمد
کای رسول اکرم [illegible] | جرم [illegible] عفو [illegible] دانی
ادعی دلهای بندگان مرا | کرده بودم بعرصهٔ دنیا
که شود عالم و هم عامل حاصل | در عوض [illegible] دهم کامل
کرده ابلیس [illegible] ایمان | [illegible] کاشته در آن
حاصل آورده معصیت بسیار | کرده [illegible] شرار
همچنین ظلم کرده آن ملعون | بر من و بندگان ز دل پر خون
خواهم از عدل این ستم مردود | عدل امروز انتقام بود
محتجب بی که ما را او گشت شهرد | ما را او کرده [illegible]
ملک خالص مجرد ابر اعیان | [illegible]
ابرة المثل سعی [illegible] من | [illegible] ذو المنن
بعد از حکم مهتر مردود | از فساد [illegible] دود
[illegible] بالملک [illegible] هست | [illegible] از زبان ملائک باشد
کشند از غضب [illegible] | دیو مردود را سوی آتش

با ملاحظها کند فریاد | عدل [illegible] داد
دیو شد [illegible] | [illegible] اکبر
وضع سازند جواز [illegible] | [illegible] عقاب
اول از لطف [illegible] حساب آرند | [illegible] رسول احمد
فرقهٔ حقه تا [illegible] | جمله [illegible]
از مخالف [illegible] | همه کرده [illegible]
جمله شیعیان [illegible] تباه | حشر کردند جمله نامه سیاه
حکم سازند [illegible] | که گناهان شیعیان را هم
بار دوش مخالفان سازند | بر سر [illegible]
عملهای جمله اهل خلاف | [illegible] بدل ز الطاف
هست مضمون [illegible] آیات | مبدل سیئاتهم حسنات
آن حضرت [illegible] | جمله چند [illegible]
رفعت [illegible] | [illegible] سوال کنند
این خطاب آید ز خدای جهان | کای جفا پیشگان [illegible] ایمان
مطلع بوده [illegible] | که چه کرده [illegible] دنیا

عقبت حق را منکر دید   حلکی رو با هر هر کردید
دین حق گشت از دلیل شما   بدعت روای بد دلیل شما
دوستان مرا جفا کردید   انتقام کشید از جرا کردید
همه در بند فسق و فتنه بود   محو گویند اهل فتنه شان اجر
مرد [illegible] دوست و ناصب   کرد آنچه خوش در امنیت
عمل نیک از خیر دانستید   اجر کردید می توانستید
لیک الله دوستان هر دو صد   از جفای شما شدند در هم صد
محرم شرع و دین بودند   دشمنان از در کین بودند
با چنین حال از بلا کیشان   طالب حق بدند و تابع ان
کم بودند نیک و طاعت   جون نبود از برایشان [illegible]
اجر کردند معصیت [illegible]   هم از شومی شما بود ان
سطبر بود کر برای امام   تا همان نیک [illegible] تمام
مانع عصیان ز شما کشتید   حال نو [illegible] چشم کردید
بر کنه ما الکان عذاب   که تمام کرو با اصحاب
را برانید سوی نار جحیم   تا بعان لیم دیو رجیم

پس چنین صنف بد باش باقی   [illegible] حق را و شهدا او [illegible]
[illegible] حمد دا مند اند   در جهنم که تا ابد بودند
دشمن اهل بیت یار دنیا   [illegible] شان [illegible]
پس [illegible] کرد از شعلان   [illegible] خود برای [illegible]
[illegible]   فاحمد انبیا الامین
بعد از آن [illegible]   شاد [illegible] جرم و خلاص شوند
جمله [illegible] کردند   داخل روضه جنان کردند
شکر عدل و فضل قدر را   که شدند هم ترین بهر دو سرا
لطف او که بود شامل حال   وای بر ما و حال از اعمال
ساقی ای مست [illegible]   [illegible] جرم خود [illegible]
که تو [illegible]   [illegible] در بهایت
ابا الطاف فضل و انعامت   که درهاند زنده ما نوا رحمت

بنمایی چه ذم خاصان
داخل اند با صاحب امن و امان

نور چشم بهر سلطنت

السلطان المعصوم

السلطان المظلوم

اگر زلفت ... درمانم ... گرفتم درمانم

چون طالب ... من ... برهست ... هنوز ... خیمه

گدای ... شاه خوبان

... راه خوبان

هدیه ... العفو العفو

... پادشاه خوبان

گفتم کجه واضع اصل ابرو ... ما

ایا که ... علی ... صدا

[illegible]

ای صاحب غار باوفا الحق صدیق
ای یار نبی تا ابد الحق صدیق
یا در بحفظ او چو بودی در غار
نوشت کشت [illegible] یار ای صدیق

ای از [illegible] کامل [illegible] ای فاروق
ای [illegible] پناه [illegible] ای فاروق
ای [illegible] ای فاروق
ای [illegible]

ای صاحب [illegible] ذوالنورین
ای کاتب وحی [illegible] ذوالنورین
چون اهل کتاب بود [illegible]
در پای کتاب شد [illegible] ذوالنورین

ای [illegible] مصطفی [illegible]
ای [illegible]
چند [illegible]

از [illegible] ذات او بی برد
این [illegible]
[illegible]
[illegible]

از هر دو جهان [illegible]
این هر دو [illegible]
از نور محمد [illegible] نور علی

من وصف محمد و علی [illegible] الکرم
جز وصف [illegible] ای کرم
از واحد [illegible] قدم
[illegible]

[illegible] ناب
[illegible] زلفک [illegible]
[illegible] که [illegible] علی
[illegible] علم
[illegible]

اعتقادی [illegible] باد ان | [illegible] مشهور ایمان
[illegible] | [illegible] دشمن خانگاه
دشمنی با [illegible] | [illegible] رسول [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] آدم
[illegible] معتقد [illegible] عالی | [illegible] علی
[illegible] امر [illegible] | دشمنی با [illegible]
اهل اسلام [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] نعل
[illegible] صلوات | [illegible] از آن باب
اهل اسلام کافر [illegible] | [illegible] دانسته
[illegible] عالم | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | منکر [illegible]

[illegible] در [illegible] گویم که [illegible] دنیا
کشته [illegible] [illegible]

گفت شخصی [illegible] کلاه [illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible] بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

[illegible] بر محمد و آل او صلوات

[illegible] بر محمد و آل او صلوات

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

[illegible] علی و احمد

نقاب [illegible] سید [illegible]

[illegible] که [illegible]

چو خداوند [illegible] در [illegible]

که [illegible] بنده [illegible]

چو [illegible] شنید [illegible]

[illegible] که خدا [illegible]

[illegible] فرما

[illegible] بر حبه بود [illegible]

جبینی [illegible] علی

علو [illegible] افراط [illegible] تفریط

خدا [illegible] ولی علی ولی

[illegible] حق [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جلوه [illegible]

[illegible] خدا

که دل [illegible]

[illegible] حق [illegible]

[illegible] ولا

[illegible] اعلا

[illegible]

[illegible] قدم [illegible]

[illegible]

قطعه قطع تاریخ

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

بر محمد و آل او صلوات

[illegible]

حساب آتش دل از حسرت ... گرفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

مستعیذم بالله بو رجیم
ذکر بسم الله الرحمن الرحیم

مطلع دیباچهٔ ام الکتاب / مجمع علم و عمل باب الصواب

نیست اندر نظم و نثر و هر مرام / هم نظام افتتاح و اختتام

بعد حمد و بعد نعت مصطفی / مرتضی و آل او سید با وفا

خالص و مخلص همه دین شاه بدند / معدن علم و عمل اینها بدند

اندرو صحو کس [illegible] بود / پهلوان بالک الخانان بود

عندنا این [illegible] خوار / باب احباب است باشد یادگار

با خبر از حال خود شو ای پسر / بشنو از جانان حدیث معتبر

تا شنوی و لقت نو بر احوال خود / آنکه داری تکیه بر اعمال خود

حضرت سبحان از آن جمع کرد به / گفت روزی در مناجات کلیم

کای خدا محترم از بهر ما / هیچ کاری کرده خالص بما

گفت ای دانای هر راز و نیاز / من بجا آورده ام طاعت نماز

گفت کردی بهر خود تا با نشاط / بگذری آنجا زبت از صراط

گفت ای ذات بری از عیبها / روزه بگرفتم برایت روزها

گفت از آن هم بهر تو باشد سپر / از شرار محشر و از شور و شر

گفت بهر ثنای خداوند جلیل / کرده ام تهلیل و تسبیح از دلیل

کی کشادم بهر تو در حضرت — باعث قربت است و رفع منزلت
مصطفی چون از نماز شب کلیم — عرض کرد یا بار الها ای رحیم
چه عمل خالص بود از بهر تو — تا بجا آرم من از جان بهر تو
رهنمایی کن یا این بنده را — وحی آمد کای نبی باوفا
درد مند تشنه را از کرم — داده‌ای یکر یا انکه هم
بکرسنه نیم نانی داده — یا برهنه را ز خود پوشانده
عالمی را کرده اکرام تو — یا غمی را شاد کرد انعام تو
نصرتی یا کرده مظلوم را — ای کلیم ای یا کلیم بی ریا
این عملها خالص آمد بهر من — بعد کر باند تو از بهر من
موسی آمد در خروش از این خطاب — از سر او رفت هوش از این عتاب
زاهد امروز در طاعات مشو — بهر عبرت این حکایت را شنو
واقفی کامل که مرد کار بود — نام او منصور بن عمار بود
سالها وعظ و نصیحت کرده بود — در شریعت در معنی سفته بود
آخر عمرش اجل آمد بسر — کرد از این دنیای بی‌حاصل گذر
از وفات شیخ یکماهی رسید — یک مریدی شیخ را در خواب دید
گفت چندین با عنایت ارشاد — حق تعالی اجر تو آیا چه داد
گفت کرد از من خدای من سوال — صرف عمر تو چه شد هفتاد سال
گفتم از بهر تو چل حج کرده‌ام — شرط آن یک یک بجا آورده‌ام
گفت من رد کردم آن حجهای تو — خام بوده است پختن سودای تو

گفتم ای حق چند بیم ذو المنن — آنچه رد کرده حجهای من
گفت از تو نشنیدم جواب — ساعتی کردی توقف در جواب
زان توقف خاطرم گشته ملول — زان سبب عبث نکردم من قبول
گفتم از بهر تو کردم سی غزا — گفت مجروحی در این کار جزا
اسب در کشتی چو دیدی یا نشد — لاجرم مجروح و اجر ماند
گفتم ای سبحان ولی عالی نژاد — شب همه شب بوده‌ام اندر نماز
گفت این طاعات تو ای هیچ هیچ — در قبول من نیامد هیچ هیچ
زانکه کتیب بقصد تو بر خواستی — خود پی الضر نماز راستی
سالها در مسجد ختم بود — ترک نام و ننگ کلی گفته بود
از صدای پای تو بیدار شد — در بهر وقت تو دیار کار شد
تا بگویند کو مرید زاهد آمد — کاندرین وقتش هوای مسجد است
گفتم ای حق قیلم کرد کار — ختم قرآن کرده‌ام چندین هزار
گفت از خوت آن نشنیده‌ام — لیک از تو من گناهی دیده‌ام
گفت روزی بیش مصحف آن — باز کردی به بطار تو عجب
چون رسیدم منقطع شد — آمد انخالو خطاب مستطاب
کی ملایک من بد الجند ام — از عملهایش بکی بر زده‌ام
دفع این بنده مصلحتی ببرید — مژده وصلش بجو بعین دهید
گفتم این طاعات من رد کرده — آنچه رد بهر خاصه خود کرده
گفت روزی تو به بهر لا بقین — نیم نانی داده آن بهر دین

ما از خاک ره برداشتیم | قصه‌ها از نعمت [illegible] داشتیم
سالها بی معنی و طاعات عشو | این علامات [illegible] نیم جو
نیم نان کردی در راه او | ای خوشا حالت [illegible]
[illegible] گندم که [illegible] نیم آن | [illegible] آن [illegible]
ناتوانی [illegible] انعام کن | ناتوانی را [illegible] کرام کن
دستگیر [illegible] افتاده | راستی [illegible] ساده
طاعت [illegible] و طاعات من | این [illegible] طاعات من
ما کجا و طاعت [illegible] کار | ما کجا [illegible] کرده کار
هیچ کار ما [illegible] معصیت | وین عبادتها [illegible] معذرت
معذرت هم معصیت [illegible] | کارها شد [illegible]
ای خداوند کریم بی نیاز | کارهای بنده اندر خود بساز
کردنا [illegible] ولی من | وای من مولای من مولای من
سوی لطفت [illegible] | [illegible] کناه آورده ایم
کار ما تقصیر و جرم و معصیت | کار تو لطف است و بخشش مغفرت

ساقی [illegible] را دلشاد کن
[illegible] را آزاد کن

ای که دایم در سرت [illegible] | [illegible]
هست منظور [illegible] | [illegible]
ساده بود [illegible]

مضمون کلام [illegible] الانام

عتاب کرده بدنیا امام دین عباد | که ای سلیطه مکان غدا چند عناد
بخال مبین فتادی و خاکسار شدی | تمام نسل علی هم تراب ال عباد
غرض چه بهر چه این کینهای پنهانی | که اشکار نمودی باو و هم اولاد
جواب داد که ای نور چشم خیر نسا | مرا چکار و جنوبت برامد و چه مراد
مرا نخواسته از دشمنی کرداشت بمن | سه طلاق بخاطر [illegible]
بانتقام همین هم ابهر خواست بطر | باو و سادتم مالش حادثات دیاد
بجد تو پدر باب [illegible] کرد سید | ابن است که چنان [illegible]
چو پس پس [illegible] ازاده ابو طالب | [illegible] جا بجا برکرد
[illegible] ادات اگر [illegible] کنیم | مرا نخواهد چو بر نام و بحث داد بباد
بو هم [illegible] سلوکم همین سنبل بتول | خدا لیبان [illegible] حکم شد بعاد

بکوی [illegible] تو قع بود [illegible] ساقی
که غدیر [illegible] وفا و وفا

علی که شیع راه بود | چه [illegible] کرد [illegible]
کرده [illegible] روا | کرده [illegible] تو نقصان
کر بیو [illegible] خود را | یک [illegible] دوباره از [illegible]
[illegible] درد عشق و درد [illegible]

از دفتر لقمان جانانت | که جیره [illegible] کشته ادعوان که بعد که [illegible]
همکی [illegible] جانان

الهی الهی پناهی مرا | گدایم در [illegible] شاهی مرا
تو [illegible] کریمی که [illegible] | [illegible] مرا
نه [illegible] | که [illegible] گناهی مرا
خدا [illegible] | نا [illegible] مرا
که در [illegible] | بود [illegible] پادشاهی مرا
چو لطف [illegible] | [illegible] مرا
[illegible] پادشاه | [illegible] گواهی مرا
[illegible] اگر از [illegible] | ز لغزش [illegible] مرا
[illegible] | بیاندازد [illegible] مرا
پناه از تو خواهم [illegible] | نا [illegible] مرا
از [illegible] | کند [illegible] شاهی مرا
تعجب [illegible] | نکوی [illegible] سیاهی مرا
[illegible] | بو [illegible] گناهی مرا
فشان [illegible] | [illegible]
[illegible] که این کناهان من | ببخش [illegible] گناهی مرا

حدیث هدایا

سزا است عود آن رب فاطر السماء — که آگه است و کریم و حکیم و دانا
بروح پاک خیر الوری حضرت او — هزار تحفه نثار و هدیه بگو
عزیز من شنیدان حدیث تحفه جان — که از طراوت سلامتش شود دلان
نه تنها جسم رسل انتفاع یابد ز حب — همی برد کین غم ز دل اصحاب
رسول الله گفتم از روی مرد گسب — اگر که از زهره ان بود دهاد لحناد
بگفت ای مرد عاقل دانا — نعمی که حاصل سعید زرگ انف
ولیکن این زجوف لوح دراز — بس بهتر بباید جهاز بهر جواب
اگر تو از کسی این راه داری از تقوی — رسد ترا که کس از روی اشتری
و در دل تو به هر نشر کافی ز تقوی سعادتی — ضرور کسره تقدیر بهره ریگنی
به هر یک الهیت و خیر روح تنبیر — هر آنچه ملک نسر آن زهد خوانی گیر
هدیه بهتر حبیب و رب جلیل — بآن بار یک این جا بر نکن تعقل
هدیه نیک آمدست از رهای حق — قضا رحمه و آن بر رضای اصحاب
تشوق تلقین صدای سخا — برای حبیب نجیب و جمع غم مهمانی
زبهر خیر هدیه نزد نگو — جز احتراز زر و بی و تا بسته هم زر

دگر در ادب است تمام از کتب — هدیه بهتر بی نیاز جا ادب
هر که سعید و صدقت ان و تملق — تا آنکه نکند بی کس جان خاطر حق
به آن بهر میران که نظم عطا سان — دگر که در آن حدیث کتب
خوش تر ز حکمت قسمی دگر — تداعی تر سوی منظران کا حضر
هدیه بهتر از طاعت جلیل تقلا — زیاده کرد از عطا به نوره احتمال ارا
چهار دی بود اعتدد جفت عقل — برای ما الفتح زبیله با شدن
که حروف اصدقه هم کسر — هر که تصدیق و آلدن سخن بدر
همه خاطر ز صواحبه و شکر — که بر حکمت و عطا سخن مکید
و حفظ امانت دکر کمال عفت — هر با یک حرف تا معروف جا
هدیه بهتر هم ملازم حکمت او — تا اهل صبر و فرشته او
بدانی عاطفت از زبان تکلفت — دگر بعد حاصل ایزد مطلوب
گر تو نی وجوب کلام دانا — مدام حمد تو دارد حصر
هدیه بهتر خداوند خالق الیس — شنیده است آن معروف و بهار
بعزت اسلام در حق هر کس — هدیه نام نسب کف انفس

[illegible marginal notes]

[illegible]

لدوا للموت وابنوا للخراب

لدوا للموت وابنوا للخراب

لدوا للموت وابنوا للخراب

لدوا للموت وابنوا للخراب

لدوا للموت وابنوا للخراب

لدوا للموت وابنوا للخراب

برای حبیب ... [illegible]

برای اجرت ... [illegible]

[illegible]

نفعه ... [illegible]

وصال ... [illegible]

لطف ... [illegible]

[illegible]

حدیث میشود از مهر بست محمود | ایا از زبور اگر [illegible]
سر عطیه حق را به سند عاقب | که به تو [illegible] شود کی وصف
[illegible] قدر و مکن بنایع [illegible] | [illegible] نعمت [illegible]
به معصیت [illegible] | تا شکر [illegible] نکو [illegible]
ثنای حضرت داود [illegible] | [illegible] کرده [illegible] شاه [illegible] وجود
از آنکه ملک [illegible] نه باشد | [illegible] نام تو [illegible]
رسید و حسن کان [illegible] | هر [illegible] العظم از [illegible]
وسیع تر بود از [illegible] | از آن [illegible] هم بود د [illegible] خوش
چو [illegible] بود [illegible] ملکوت | بر [illegible] بود [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] علو مکان | [illegible] آسمان از [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] | خاطر [illegible] در عالم
سحاب [illegible] و عقل [illegible] | در [illegible] بود [illegible]
[illegible] مکان [illegible] | [illegible] و دیگر [illegible]
که چار [illegible] | [illegible] شکر باقی ان

[illegible] | که [illegible] ناصر [illegible] داود
چنانم او است [illegible] | [illegible] کار [illegible] عادل
[illegible] کرد [illegible] | [illegible] ساقی کوثر [illegible] کرد
چو [illegible] شاه [illegible] | [illegible] علیین
[illegible] احابت [illegible]
[illegible] دل [illegible]

دیدم شبی ای دل دعا داد اهل بیت | هم از زبان [illegible] داد اهل بیت
گر تو خواهی دو سفید [illegible] آید | نقد کن [illegible] سواد اهل بیت
انقلاب اهل دنیا را عجب | بیت معمور آنچه [illegible] اهل بیت
روز و شب [illegible] دعا خویش را | هر که باشد بر مراد اهل بیت
اهل فضل و اهل [illegible] شوند | اهل بیت [illegible] داد اهل بیت
[illegible] | از خدا [illegible] داد اهل بیت
پای [illegible] آنکو داد دنیا | جای در [illegible] داد اهل بیت
روز محشر شاد هم [illegible] | آنکه در دنیا [illegible] اهل بیت
[illegible] | [illegible] داد اهل بیت
آه از آن روزی که [illegible] آه | آه حسرت از خدا با اهل بیت
ظلم از این دنیا [illegible] | [illegible] داد اهل بیت
روز محشر [illegible] | میرسد [illegible] داد اهل بیت
لعن حق [illegible] | [illegible] اهل بیت
آب [illegible] | آتش [illegible] اهل بیت
[illegible] | خاک شد [illegible] اهل بیت
از [illegible] و ظلم تو | چون [illegible] اهل بیت
[illegible] بود آنکه | طالب [illegible] اهل بیت
ساقی [illegible] | ای ساقی بیاد اهل بیت

[illegible] السلام

ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] ارباب [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] سلطان [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای [illegible] | [illegible] سلام
ای صاحب [illegible] مقام [illegible] | [illegible] سلام
[illegible] | [illegible] سلام

هر دم [illegible] جان شود شیدا
از دم [illegible] شود رسوا

[illegible] نام یا علی
اسم اعظم [illegible] کار فان

[illegible] خیر از [illegible]
[illegible] یا علی [illegible]

ایکه [illegible]
[illegible] دهان

نام حق هست [illegible]
[illegible] و [illegible] ضلع [illegible]

از حلقه [illegible]
نام حدت ذکر ملائک و حور [illegible]

هر [illegible]
آن [illegible]

ساقی بکو یا علی و از [illegible]
دوکن تشویش [illegible] خود [illegible] جان

سید قربان است قربان [illegible]
همچو اسمعیل [illegible] خدا

صرف [illegible] کرد [illegible]
از [illegible] و [illegible]

دامن [illegible] برگیر
طوف [illegible] تمام

[illegible]
از [illegible] رسید

[illegible] تا
گر تمام [illegible] ارزد

کار مردان [illegible]
از [illegible] راه خدا

[illegible] قربان [illegible] کرد
[illegible] کرد

اگر [illegible] جام [illegible] کرد

خدا را حمد کان رب قدیر است … علیم است و سمیع است و بصیر است

درود بی‌نهایت بر رسولان … که ایشان را بشیر است و نذیر است

محمد و آل او را صد هزاران … سلام از حق بر ایشان دلپذیر است

الا یا ایها الاحباب … مبارک شیعیان عید غدیر است

چه خوش روزی است … میان عیدها این بی‌نظیر است

… که او امروز … است

… دلش در بحر … است

هزاران شکر این نعمت بباید … که ما را از غنی و از فقیر است

نبی مصطفی … اکبر … وداع خلق میکرد و شهیر است

… بالا … مرا … که از خم غدیر است

بگفتا … مرا روح الامین ایندم سفیر است

… الا یا ایها الناس … است

هر آنکس را که من مولاش … علی مولای او بی‌دار و گیر است

وصی … امام هر صغیر است و کبیر است

الا یا اهل … علی … امیر است

خدایا … یار او را … عدو را خاک … الحصیر است

الا ای حاضران … که دانا و بصیر است

همه بیعت … امیر المؤمنین … است

هر آنکس تابع … باشد … یقین دان کاین … است

… که … است

… ثنای او … است

… که … کبیر است

… که مولای … است

هر آنکس … ز دشمن … است

ز دشمن با ایشان … که او … است

… امام … است

قدح پر کن … ساقی بیاور … بهار و فصل … است

بیا … کن … که … است

بیا ای … خوش … در این … صغیر است

بصوت … است

که وصل … عمر … است … بهار و فصل … است

شراب ساقی کوثر طهور است   خوش آن کس که از وی تشنه سیر است

برای شکر این نعمت در این روز   به کل احسان [illegible] کرم [illegible] است

حساب روز محشر اگر انسان
که مسکن [illegible] غیر است

کیست با حق نشسته الاعلی | کعب ابجد و صبا الا علی
قد بندی سر خدا گو ... | کیست والی و لا الا علی
نیست لایق تواند ... | در سماع ... الا علی
در سماء خلافت و ... | کیست ماه انما الا علی
بر سریر ولایت ... | کیست شاه بل اتی الا علی
... خلاق علیم | کو به او لا فتی الا علی
کیست آن صدر و علم مطلق | زابتدا و انتها الا علی
شهر علم و حکمت ... | کیست شخص با بها الا علی
سر آن در و فخر ... | قاسم نور و لطف الا علی
در ... خلق ... نظیر | بعد احمد لا یری الا علی
کیست ... دانای اسرار ... | در زمین و در سما الا علی
... کعب ... | لا فتی فی العلی الا علی
... کبریا | محرم خلوت سرا الا علی
... | تا ابد ... الا علی
از ... معراج او | کس نماند با خدا الا علی
کس ... | از جمیع ماسوا الا علی

اقدم او را و اصل از شکر
از هدا جهد احلم است علی

روشن نور جز هان بار گشت میران | تا لب بام ... از تو کلم ... الاتش
از ... الاتش | گل در عرق ... در غنچه ... الاتش

هنگامه ... گرم ... | ... سر گرم ... گلفت
دل ... ایران ... الاتش | ... الاتش

یدالله با سطوت علی ابن ابیطالب | ... ضرب ... علی ابن ابیطالب
پاینده دین اسلامی از ... | رواج مذهب ملت علی ابن ابیطالب
... معاون بود و یاور حضرت علی ابن ابیطالب
... علی ابن ابیطالب
... علی ابن ابیطالب
... علی ابن ابیطالب

بسم الله

ز دل که نام خوش ... [illegible] ... است

دلم ز هجر ... نایافت

جهان که ... [illegible]

جو مطلب ... احمد ... [illegible]

ز آب ... [illegible] ... است

بیا شیخ ز خوش ... [illegible]

جو زلف ... [illegible]

سر قلم جو ... نداریم

چراکه ... [illegible]

خوش ... [illegible] ... عشق ...

بیا ببین ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... بیکسی

دل عشق ... [illegible]

... [illegible]

بد عشق ... [illegible]

... [illegible]

ای آنکه حسن صورت تو در کمالست | من محو انجام تو حیران حیات

حوری تو یا که نور رخ تو است | اسباب دلم از همه بسته است

عالم که شد مبرا از لعلش دعا

مکن خاطر ما هست اسیر خوش تو | از صد بهار شگفته گل کنه ایمن تو

عالم شده منور از نور طلعت | ماه که گرد ما هست آنجا نیمه تو

یار و زیبا ست ای در حریم ماه دهات

قربان تو ای حالت ای شیر و ام | دانی که این یک به در ره چه خوام

هر چه در کس نیست ام | ستاره کمان ستیزه جو رد کمانم

از غم و نازت علاوه غم نالد

تا از تو گرچه صورت جانم رخ نیست | از مهر حضرت قوا و سیب کرحو

در ادعای عشق کردم جهان | از آن هر یک تو بروا قیس عاشق

گر اشهر کراست غم او حلات

در جلس ملوس سر نفس زخوبان | هم خسرو جهان سر و سبز بن ترنم بال

نزد شب ترنج ای جان جانا | قربان رحمت ای حیران غم

محروم گرد نات رستا ز ملالت

جنت که رنب دلبهر از صفای جنت | هر خشته دار زند و بهار جنت

از منتها دستداری ترتر لولی | هر خورشید و ما هم و ز ز جلوه ای جنت

یکذره با هم نمای آن است

در ادعای فقر چو تو در حال آن بروز | از نقش نامه قول تو ز رز

در گل تو بود حسن عالم شکل بهار | دارد بهار حسن ما بهانه دارد

چون عمر گذشت او هم ز زبان رس | دارد مدام شیئی دارد جعفر آرد

که از غم فراق تو کاو هر ده صاحب

[illegible]

اویاد کار از دم وقت نو باغ وداع | حاجت کار در کو هست حاجب باغ وداع

ستاند باد حیرت نسبت زبن رسید | هر لحظه صد حام لب لب باد باغ

تا صورت حاصل بود کن لبیسا | خواهش صوت نداغ و کلاه است و بالاغ

ساده از هر ایام صبح وصال خویش | کانما است حالت ما منیه فراغ

دل داغ فراق غم نو انذ یا | بنگر غنچه است جهان غنیمت داغ

بوی وصال عشقم یاد آمد هم جلد | عاشق گنج دلبستان شاه ز دماغ

تا قدمان از دل تو که کنید حله

از ظلمت داد او جو چو نزد استراغ

[illegible]

حسن با عشق دارد ربط   گلستان گشته از بهار روی
حسن نقلی شود از آن   نار فکر بکر شود عشق
عشق جانان عشق بی درد   سازد تسلیم و صبر باشد
دهر از غم هر که کرده   عقل را داده تا به عشق
صوت بلبل سماع [illegible]   چشم او شمع در داغ هم صبح
که نخاست ز [illegible]   ساز از لب باد قدح
[illegible] اهل [illegible] کست   اهل باغ و بخار دل [illegible]
هر که دارد [illegible]   که شود از صراط [illegible]
می ساقی که [illegible] باید   نه [illegible] بحر [illegible]
وای [illegible] صلب [illegible]   که عمارت بنده [illegible]
[illegible] باب [illegible]   آتش [illegible] و آب [illegible]
[illegible] رقص و ماه [illegible]   صورت صنع [illegible]
خانه [illegible] رفتار [illegible]   تا ز فنا کرده قصد [illegible]
دار دنیاست [illegible]   آخرت [illegible]
سیل [illegible] بیان [illegible]   در [illegible] ثانی و ثالث
و دیگری [illegible]   هم [illegible] باید [illegible]
کر تو قانع [illegible]   هم یاقوت [illegible]

در بر اهل معرفت ای جان   از دنیا [illegible]
تو [illegible] خامه [illegible]   [illegible]
[illegible] دنیا   و صبر [illegible]
[illegible] کند و اصل [illegible]   [illegible] باغ کی [illegible]
[illegible]   [illegible] از [illegible]
[illegible] نام تو [illegible]   [illegible]
لذت [illegible] عبادت [illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

ساقیا [illegible]
[illegible] فی [illegible]

ساقی [illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

[illegible]

هو العلی الاعلی

ای سما را سکه روز شرافت کنگ | [illegible] زنگ ستوران درگ

ای که [illegible] کام دل منی | نام تو نوشته [illegible]

شیر خدا تو [illegible] | وجه [illegible]

صعب [illegible] | ای [illegible] نهد [illegible]

[illegible] سلیمان و صاحب او حرم | [illegible]

شاه ولایت [illegible]

معجزه [illegible] | مهر و مه [illegible]

خاک شد [illegible] | جن و پری [illegible]

فخر [illegible] | [illegible]

عاصی [illegible] | او [illegible]

منکر [illegible] | [illegible]

بر [illegible] | کیف [illegible]

مغرب [illegible] | تا [illegible]

کی [illegible] | قائم [illegible]

[illegible] صفت | کشتی [illegible]

ای [illegible] | طرف [illegible]

رو [illegible] | جان [illegible]

[illegible]

خم عشق ذکر الهی است

الهی بالنبی وسبطیه ووصیه
وشبلیه والسجاد ذی العبرات
باقر علم الانبیا وجعفر
هم الحق والصدق ذی البرکات
وموسی والرضا الکریم من
علم العلم هادم الشبهات
محمد التقی نعماء الذی
نقی سلم السلم ذی الصفات
والحسن الهادی والقائم الذی
یقوم بدفع الظلم والظلمات
الهی اعطنا سائر نعیم بحسنات
وهب لنا العلم
واسکننا الجنان بقرب مقامهم
بامن من الآفات فی العرصات
[illegible]

هر که فقیه جوهرش لطف است فهم تحسین است — قرب حق نظر دل احق بمال زین است
دوری تو از غیرش از حدود دین است — جاده ثروت بیا جاده فقر و مسکین است
هر که رست از این بر خور سخا رضای اوست

باغ و راغ در سایش ... است — کار الحق ... است
... حاصل بهره ... است — ... است
عشکم ... قرة العین است

رخنه شد چو در دندان ... — ...
کشته ... موزون — ...
...

... — ...
... — ...
...

این متاع در دنیا جز زبان بار و بار — ...
... — ...
...

ساقیا ... — ...
...
...

[illegible]

[illegible]

از کرم صاحب تو باشد | دایم بعبادت تو باشد
سرگرم محبت تو باید | السباده کوشت تو باشد
شاه شهر تمام عالم | در ربقهٔ طاعت تو باشد
آماده رحمت و ولایت | شایسته رحمت تو باشد
ما قبضه کرامت [illegible] | در قبضهٔ قدرت تو باشد
خیر [illegible] | بر وفق الحقت تو باشد
از طاعت حضرتی | شایسته حضرت تو باشد
[illegible] رضوان و [illegible] | مائل بولایت تو باشد
گر گشته ام و گناه [illegible] | تا مایهٔ رحمت تو باشد
ای که کردست [illegible] عالم | در [illegible] ساعت تو باشد
[illegible] | در [illegible] تو باشد

سلام علی السید المجتبی | حبیب طبیب شفیع الامم
سلام علی المصطفی [illegible] | امیر امین [illegible] الجرم
سلام علی [illegible] الباهر | [illegible] اعد و احو النعم
سلام علی السبط [illegible] | سعید شهید [illegible] النعم
سلام علی من هدی نفسه | [illegible] و الظلم
سلام علی الزاهد العابد | حلیل علیل [illegible] الالم
سلام علی الباقر الماهر | و [illegible] العلم علم
سلام علی الصادق العالم | کشمس الضحی [illegible] الظلم
سلام علی الکاظم [illegible] | حلیم علیم و عالی الهمم
سلام علی من علا بالعلی | رضا [illegible] الهدی [illegible]
سلام علی جده [illegible] | تقی ولی [illegible] النعم
سلام علی [illegible] طاهر | نقی حقی ولی الکرم
سلام علی العسکری الزکی | امام همام هدی محترم
سلام علی خیر [illegible] | به [illegible] العدل [illegible]
[illegible] الکفر | سبط [illegible]
الهی و [illegible] | ما [illegible] حرم
سلام علی الانبیا [illegible] | [illegible] النما [illegible]

[illegible]

السلام ای شه سریر وفا — مصطفی اصفیا حبیب خدا
السلام ای امین خلوت خاص — محرم راز قاب او ادنی
السلام ای وکیل و نایب حق — علی مرتضی شه [illegible]
حافظی کز جهان بسیمه — کعبه او را فدای همتا
السلام ای بتول صفیه پاک — ماه اوج سعادت کبری
السلام ای سبط [illegible] شهید — از دم [illegible] تیغ جفا
ای حسن مبتلای طوس — [illegible] زهر شفا
السلام ای امام [illegible] — [illegible] دین آشنا
السلام ای [illegible] باقر — [illegible] علوم را دریا
السلام ای [illegible] — صبح صادق صفا [illegible]
السلام ای [illegible] کاظم — موسی طور راز صفا عیسی
السلام ای [illegible] — [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] — حاکم [illegible] رضا
السلام ای تقی [illegible] — السلام ای یکی [illegible]
السلام ای امام [illegible] — [illegible]
السلام ای [illegible] — سلطان [illegible]
کعبه کی کند [illegible] — شام ما را [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] — روز [illegible]
السلام ای [illegible] — عارفان عالمان [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

باد سلام و ثنا بر صف اهل صفا — خاصه حبیب خدا سید [illegible] مصطفی
تا [illegible] سلام [illegible] کلام — شیر خدا [illegible] جان فدا
[illegible] رسول — باد سلام [illegible] الفا
بر حسن [illegible] — [illegible] باد سلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible] کل انام — [illegible] اهل سلام [illegible]
[illegible] سلام ای [illegible] — [illegible] اهل وفا
جعفر [illegible] — [illegible] باد سلام
شاه خراسان رضا [illegible] — [illegible] مصطفی [illegible] سلام
[illegible] شاهان [illegible] عسکری — باد سلام [illegible]
[illegible] امام [illegible] — [illegible] سلام ای [illegible] وفا
[illegible] — [illegible] سلام و دعا
[illegible] — [illegible] باد [illegible]
یا رب [illegible] — [illegible] عفو [illegible]

ساقی [illegible] — [illegible]
جام [illegible] — [illegible]

هشتم ... حسین [illegible] ... از شرق ... [illegible]

... [illegible]

السلام علیک ... [illegible]

[illegible]

ای شه انوار السلام علیک | لطف را مظهر السلام علیک

مصطفی مهتر رسول انام | شافع محشر السلام علیک

[illegible] | حیدر صفدر السلام علیک

[illegible] | ... السلام علیک

[illegible] | جان ... السلام علیک

[illegible] | ای شهید ... السلام علیک

فاطمه ای ... [illegible] | کشته ... السلام علیک

حسن ... [illegible] | در ... السلام علیک

عابد ای ... [illegible] | صدف گوهر السلام علیک

باقر ای ... علوم | موسی ... السلام علیک

جعفر ای صبح صادق ... | ای رضا رهبر السلام علیک

[illegible] | نور ... السلام علیک

[illegible] | ... عسکر السلام علیک

ای امام ... [illegible] | از تو شد انور السلام علیک

[illegible] | ای شه ... السلام علیک

[illegible] | ... السلام علیک

[illegible] | ... السلام علیک

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] منسوقا [illegible] شد از عشق [illegible]

سلام علی الساجد الزاهد
وحامی الحمی قبلة العابد
سلام علی الصائم [illegible]
وصیح [illegible] المهذب
سلام علی الباقر العالم
علوم [illegible]
سلام علی الکاظم [illegible]
امام الاواه والصابر
سلام علی بضعة المصطفی
سلام علی سید [illegible] لاهل الزمان [illegible]
بنی [illegible] سلام علی [illegible]
سلام علی سید [illegible]
علی ولی هدی المؤمنین سلام علی [illegible]
سلام علی [illegible]
[illegible] سلام علی العسکری حسن
[illegible]
سلام علی المجتبی حسن
[illegible] سلام علی [illegible]
[illegible]
سلام علی من [illegible] محمد
[illegible]

ای رسول خدا مصطفی سلام علیک
امینی راه خدا باب [illegible] سلام علیک
حضرت [illegible] پروردگار ز مسعودت
طبیب حاذق دار الشفا سلام علیک
وصی [illegible]
علی [illegible] المرتضی سلام علیک
حبیب [illegible] ز نور [illegible]
بتول فاطمه [illegible] سلام علیک
دو گوشوار [illegible]
حسن حسین دو نور [illegible] سلام علیک
چو شیر مسجد و محراب [illegible] عباد
اسیر [illegible] کرب و بلا سلام علیک
امام باقر [illegible] علم نبی
سفینه راه نما [illegible] سلام علیک
سلام [illegible]
چراغ صادق [illegible] سلام علیک
حلیم موسی کاظم [illegible] اعظم
[illegible] سلام علیک
امام [illegible]
[illegible] سلام علیک
تقی جواد [illegible]
[illegible] سلام علیک
[illegible]
[illegible] سلام علیک
ابا امام مظفر که غایبی ز نظر
پناه وجه خلق [illegible] سلام علیک
[illegible]
[illegible] سلام علیک
[illegible]
[illegible] سلام علیک
[illegible]
هزار رحمت بی منتها سلام علیک
[illegible]
بیا [illegible] سلام علیک

مصباح الصلاة فی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بنام انکه او داناى غیب است　　برى از شک و سهو و نقص و عیب است

زباده بر زیاده رحمت اوست　　ز حد و حصر بیرون نعمت اوست

توانائیست محمود الفعال او　　وهم یکتاى معدوم المثال او

نموده فرض بر بندگان اطاعت　　بقدر طاقت انها جو و وسعت

مطیع او فرشته سهو و شک را　　بعزت خادمش کرده ملک را

چراغ محفل ایمان محمد　　برو و آل او صلوات و تحمید

ز نعت حمد و مدح ای طالب دین　　یقین دانی که در شرع و آیین

نماز است بهر حق گر میگذاری　　ز شک و سهو کی باشی تو عاری

نماز [illegible] مومن چونکه [illegible] است　　یقین کو خالی از شک و سهو است

نماز آمد چو ان معراج مومن　　شکسته گر بود آن نیست ایمن

ستون دین تو چون این نماز است　　دران با حق ترا راز و نیاز است

بود افضل عبادت هست بیجا　　پس ان را از همه [illegible]

که استخفاف بران کفر است و رد　　کسی [illegible] بکفرست ای برادر

مسائلهای شک و سهو و مبتلا　　ببین این مختصر از روی ایقان

ز شک و سهو دل چون میشود تار　　چراغ است این بیا هست در کار

کتاده سوی حکم ان برد دل　　شود ان راه روشن بهر جاهل

با این منظوم هر کس رو نماید　　یقین کاه چراغ از او بر اید

مسمی [illegible] این نظم روشن　　از انکه دیده این صحن گلشن

عجب نی چونکه [illegible] الشکوک است　　در احکامات سهو و هم شکوک است

شمار نظم با مصباح ای شاب　　موافق اتفاق افتاد در باب

اگر تاریخ سال [illegible] خواهی　　نظر کن بر چراغ ای مرد ساهی

همیشه باد روشن این چراغم　　خود مرا از حسن ظن خود چراغم

چو اغلاط از لطف حق یافت زایل
کلیات این سان بود دلخواه

کنم ختم این نظم اکنون ابتدا من
بتوفیقات و تأییدات ذی المن

الهی با زدا از شک و هموم
بجود و الرضا و ساز محموم

عزیزان تفهیم اکنون فتنا
نما خود را خلاص از شر وسواس

اقسام خللهای نماز

خللهای نمازت را بسنج
که حاصل بود اقسام وی پنج

در نوع عمد و جهل و سهو و هم شک
و یا ظن بر تر بدین بیت منفک

اگر عمداً خلل به واجب آید
اعاده مطلقاً باید نماید

و گر از روی جهل از گشت صادر
چو عمد آمد بحکم ای مرد ماهر

مگر در جهر و اخفا گشت معذور
دگر اتمام در قصر است مشهور

به هر فعلی که ظن حاصل نمائی
مکن شک بو همت اعتنائی

بیا ظن کن عمل ای مرد ولا
خلافی نیست در این اصل اصلا

احکام سهو

و گر سهو است و او را هست تفصیل
دو قسم است از برای این تحصیل

اگر سهو از رکن بود
اعاده میکند گر وقت باشد

و گر خارج شد از ظهر قضا است
و لیکن در طهارت احتیاط است

اگر از سهو از اجزاست و ارکان
مراعات است تفصیلی چنین دان

حکم سهو در رکعت

اگر رکعت شود سهوا زیاده
رکوعی است از یاد اعاده

و گر قبل از رکوع است از تمام
دو سجده سهو از بعد السلام است

حکم سهو ...

اگر نقصان رکعت گشته حاصل
بلا فعل المنافی نیست باطل

و گر بعد از منافی روی داده
بود لحوط در این صورت اعاده

کند اتمام و از بهر زیادات
سجود سهو بگذارد بعادات

احکام سهو در افعال

شقوق سهو در افعال آید
بود بسیار اصلی هست در کار

بگویم تا شود بر حفظ آسان — رجوع لفظ ایشان هم بدان سان

نه با ارکان نمازت باشد عالم — در اوّل تا شوی از عیب سالم

قیام و نیت و تکبیر احرام — رکوع و هر دو سجده باقی تمام

زیاد و کم بود زانها به عمدا — به عمد و سهو مبطل دان ادا را

همی اندر قیام ار یاد کردی — که در رکن دگر داخل نگردی

چنانچه سجده کز تو فوت افتاد — که ان پیش از رکوع آید بیاد

ببایستی ادا کن سجده بار — بیا باز و قرائت ساز آغاز

دو سجده از برای سهو باید — سپارد بعد از نماز او را نماید

وگر سهو از تشهد هم چنین شد — تلافی راه همین نحو تعیین شد

تشهد آخری یا از سلامش — بلا فعل المنافی کن تمامش

فانا تعد با نیت اعاده — بود از احتیاط مرد ساده

اگر داخل به رکنی گشته باشی
که ترک رکن کرد از تو ناشی

نمازت گشت باطل بی محابا — که عمد و سهو یکسان است اینجا

اگر ترک غیر رکنی شد به تفصیل — تشهد باشد و یک سجده تعطیل

چو آن بعد از رکوع و یاد آنها — بیاد آری که کردی سهو آنها

نمازت را تمام سازی ثانی — قضا بر چون ادا نیکو بخوانی

سجود سهو اینجا نیز باید — دران این ذکر را باید بخواند

وگر شک ولی غیر این دو باشد — بر اتمام چیزی در تو شود شد

زیاده و نقیصه رو داده — نه هر یک لوط دو سجده

خطا در نیت ار کردی تو دانا — عدول آن توان کردن در اثنا

اگر بعد از سلام و عذر وقیا / اعاده کردن فرض احتیاط آ

احکام شك در نماز

کند هر کس که شك اندر نمازش / تدارك میکند بر قسم بازش

اگر در فعل هر جا شك نماید / اگر محلش بگو تا بیاید

بنا بر صحت آن میگذارد / شکستی بر بنای آن نیارد

وگر هر دو طرف باشد مساوی / ولی بوده رکعت محل ناوی

بجا آرد اگر باقیست جایش / و الا هیچ نبود اعتنایش

مکان آن بیعنی شکوک منکر / بود بیش از دو حول د دیگر

ولی یکبار باشد یا دو یکبار / ندارد کرده اورا باد کرده

نکرده تا قرائت باز گردد / بجا آرد که جایش هست مستند

وگر بعد از تشهد باشد این شك / بیا خبر نبرد از ذی ملا شك

اگر شك تو باشد در تشهد / مثال بعد سیدار در تعبد

احکام شك

اگر شك اندر شمار رکعت آید / بود انسان برایش وسعت آمد

بنا را بر اقل گر میگذاری / بقول بعض اکثر اجر داری

ولی مشهور آن باشد بتفصیل / با بن ترتیب خوش بر وجه تسهیل

اگر شك در ثلاثی یا ثنائیست / بود باطل نماز بی بنائیست

ولی شك در رباعی گر نماید / دو رکعت تا نبوده باطل آید

چنین است اندر اولین دو رکعت / که آیا کرده باشی چند رکعت

میان دو و سه یا دو و چار / چو بعد از سجده باطل شمارش

وگر بعد از دو سجده شك نمایی / بنا بر سه و یا چارم گذاری

یکی رکعت و یا دو آخر کار / برای احتیاط اتیان بکند

اگر خواهی برای رکعت فرد — نشسته میتوان دو رکعتی کرد

اگر شک در میان سه و چهار — بنا زن مطلقا بر چار بگذار

دو رکعت یا یکی را بعد اتمام — نشسته یا ستاده باید انجام

وگر از شک بود در عین حیرت — میان دو سه و چهار رکعت

چو باشد از بعد بین از هست باطل — وگر بعد بین بود اینست حاصل

بنا بر اصل بعد چار رکعت — بکن اتمام ای خواهان رفعت

دو رکعت ایستاده دو نشسته — بجا آور بآیین خجسته

میان چار و پنج از شک مشکل — سه صورت شد تمامش هست حاصل

اگر پیش از رکوع است تو بنشین — نماز سه کن تمام از روی تعیین

به چهار حکمش راجع آید — وگر بعد از دو سجده شک نماید

بجا آرد دو سجده بعد اتمام — چنین فرمود استادان اعلام

سوای این دو صورت اختلاف است — چنین اگر کرده باید کافی است

نماز خود را تمام و پس دو سجده — بجا آورد هم او اعاده

که تا زان پس آسوده گردی — نماند بر دلت زین لکه گردی

دگر بشنو از این مذکور دیگر — دهانی حکم شکها از پیچ

چنین شک گر هم روی داده — میان نقص و اتمام و زیاده

اگر از شک بود بین از دو سجده — شود باطل نمازش چونکه بوده

در آن پای دو و پای سه باشد — صحیح است و نشد محو نماید

وگر این شک بعد سجده است — صحیح است مطلقا اتمام دین

دو رکعت ایستاده یا نشسته بجا می آورد از بهر گسسته

دو سجده سهو هم واجب بجا آر همه وجهش بود ظاهر هویدا

جایی که شک میان [illegible]

ولی این عمل احوط اعادت و گر در شک نقصان و زیاده

الاحوط دو رکعت هست اقوی بنا بر نقص و بر اتمام آن را

دو سجده سهو هم باید معین بجا آور با وجه مبین

جایی که [illegible]

میان نقص و اتمام و دگر شک میان زاید و اتمام در شک

[illegible]

در این حکم هر دو بی تعلل ز مذکورات سابق با تأمل

اقسام چهار [illegible]

اگر این چار شک باشد در افعال چنین کن حفظ این تفصیل [illegible]

اگر در نقص و صحت کند این نیز با این تفصیل شد مذکور غابر

مگر که جاش باشد مسکلا این [illegible] و گر گردیده شک [illegible] اعادت

میان صحت و زاید بناء بصحت نه بود هیچ زیاده جا

میان نقص و زاید با تفصیل بود از اسمای این تحصیل

که گر این شک بود در جای مشکوک بنا بر نقص و جای او در تو متروک

بجاو آن بعمل هست لکن بود بشرط آنکه شک هر دو کس نبود

صحیح آن فرض ولیکن بعد باید دو سجده سهو محتاط آن کناد

و گر در هر کی باشد این شک اظهر بود باطل نماز هر کس [illegible]

چرا آن که این مشکوک حاصل مردد گشته در بین دو باطل

میان صحت و ناقص و زاید بود اظهر بحکم آنکه حاجت

بحکم فرض او اگر در این شک دگر صید آنکه گردد چنین شک

[illegible]

برای احتمال آن زیاده نباشد بر تو واجب هم اعاده

اگر بعد از نماز است شک یا این بهر حالت ندارد اعتبار این

حکم کثیر الشک

کثیر الشک نباشد هر دو این سان — که او ورده بجا شکوک زان آن

که تا مردود گردد دیو ناشک — نباشد هر دو گر او دا با شک

سجدهٔ سهو

دو محل سهو قایل هر دارد

سوای آنچه شد مذکور بود

یکی در هر نقیصه هر زیاده — سلام و قوت حرف بجا با افاده

دگر در هر قعودی و قیامی — که بجا شد زید آنها تمامی

اما هم صورت شد مرد بجا — اگر در بجا از بیت افراط

خاتمه

مسائلهای شد بسیار باشد — که احفظ از همه دشوار باشد

ادینها میتواند هر که دانا — در آرد حکم کل سهو و شک را

بعون الله که این منظوم بکر — مفید و مختصر گردید مختصر

باسانی توان حفظش نمودن — ز نظم هم از نه محو خوندن

خداوندا بحق که دان تو مالی — رغب و نقص و شد در دار دنیا

محمد الله که ختم از نبوتم — نبی و آل او هم ستودم

عبادت در عبادتها خضوعی — که تا دارم بنا بدین و قصوری

سر از آنو در باب نعیم — تمام آنکه با آنیان نشینم

ز شر دیو این نفسم نگهدار — بحق احمد و هم آل اطهار

ز خرس ظن عیوب بند بوشان — شراب شوق خود او دا بنوشان

ایا ساقی لقد اهدیت نورا

سقاک ربک شرابا طهورا

السلام ای آیة العالمین — سایه ات بر سر مؤمنین

مصطفی محمود احمد مجتبی — قاب قوسین ملکوت [illegible]

السلام ای کعبه ارکان محترم — یا علی امیر المؤمنین

ضوء ضوء المصطفی المرتضی — من علیه الشمس ردت للقضا

السلام ای نور چشم مصطفی — فاطمه زهرا [illegible]

ذات نور فی السماء [illegible] — انت فی یوم الجزاء شافعه

السلام ای سرو گلزار حسن — ای حسن [illegible]

انت مظلوم [illegible] — یا انت معصوم ولا ابتلاء

السلام ای کشته [illegible] — یا حسین یا ملاذ المذنبین

لیتنا کنا معک [illegible] — فقعوهم [illegible]

السلام ای ستاره [illegible] — همراه [illegible]

قبلة العباد قطب الاولیا — مطلع الانوار شمس الاقتدا

السلام ای باقر بحر علوم — [illegible]

قد علوت فی سماء الاقتدار — ادرک [illegible] المختار

السلام ای [illegible] — یا رضا سلطان ای [illegible]

یا معین الاوصیاء [illegible] — زائر [illegible] حاجت [illegible]

السلام ای [illegible] — یا تقی [illegible]

مقتدی آل الاولیا [illegible] — انت شفیع العاصین فی یوم الجزا

السلام ای [illegible] — یا نقی [illegible] اعلی [illegible]

یا [illegible] — نجم اهل الحال [illegible]

السلام ای [illegible] — علیک [illegible] حیدر [illegible]

یا معین [illegible] — کیف [illegible]

السلام ای مهدی [illegible] — حمد الله علی [illegible] اجمعین

یا مجیر القوم [illegible] — دفع الاعداء یا والی الولی

ای شاه عالی [illegible] — [illegible]

ادرکنا ای شاه [illegible] — الغیاث [illegible]

یا صاحب [illegible] — [illegible]

[illegible] — نظر [illegible] لطف [illegible]

نصرة من [illegible] الوجه [illegible] — نصرة [illegible]

مقدمات نماز و شروطش بدان | چهار [illegible]

ازاله نجس از بدن و جامه است نخست هم | مکان مباح [illegible]

شناس وقت و دگر قبله و لباس و مکان | بمقدمات همین است حفظ [illegible]

مقارنات نماز است هشت ای عزیز بدان | نیت و تکبیر و هم قرآن [illegible]

رکوع و سجده و دیگر تشهد است و سلام | نماز میشود از حفظ این تمام تمام

منافیات بود بیست و پنج ای عاقل
نماز را بنما از محافظت کامل

هر آنچه ناقض و مبطل بود طهارت را | کلام و قهقهه و گریه بهر دنیا

نماز پشت به قبله زیاد و کم کردن | برکعه بعد منافی بیاد آوردن

زیاد کردن و نقصان رکن مطلق | نماز کردن پیش از زمان وقت آخر

مکان غصبی و جامه نجس که داشت بدن | [illegible] و دگر اختیار ادا کردن

زیاده کردن رکن [illegible] | بعمد ترک نمودن ز جهل [illegible]

دو [illegible] | تمام کردن مقصود [illegible]

[illegible] | رخ [illegible]

با کل [illegible] | سکوت طول و فعل کثیر ای دانا

چو شک [illegible] فرض صبح و شام کند | در آن دو رکعت اول چهار [illegible]

هر آن نماز که مخصوص دو رکعتش بود | ویا دو رکعت اول بمحافظت نشود

[illegible] | که با مطالبه قرض فرض [illegible]

[illegible] | چه [illegible]

منافیات تماما چو گشت مذکورات
بیان کنم برای تو نیز مکروهات

اسباب این جهان ناچیز از کس نمان — گوینده من [illegible] کان آن
رفت حلبه ازان برآنم آهم جوانان — بار [illegible] آن
ای یار دانه [illegible] اصلاح [illegible] خاست — چون [illegible] در آن چراغان
غافل چون نشین نشینی تا کی جگر تزبینی — آید [illegible] ناتوانی
تحصیل کن تو زادی از بهر روز شادی — [illegible]
تقوی است [illegible] روکن [illegible] برکاه — با سوز و ناله و آه از ضعف ناتوانی
[illegible] ای جان [illegible] غمش وال — [illegible]
صرف [illegible] کن روز [illegible] — تغییر عادتش کن تا [illegible] کامران
[illegible] خلاق [illegible] — [illegible] ترک جهان [illegible]
ترک [illegible] کن [illegible] — رو سوی [illegible] از خلوص جان
[illegible] — شرک است [illegible] چراغانی
ای آدم عمر [illegible] کاهی [illegible] باد — اندام [illegible]
روز و روزت [illegible] — [illegible]
صحبت [illegible] اخیار [illegible] — دل ای [illegible] دارمانی
مانی [illegible] دانا — اندر سپهر [illegible] دانی
گوری [illegible] — [illegible] زعفرانی

گر ز درحمت تو [illegible] — با ناتوان [illegible]
[illegible] کار [illegible] — با دل [illegible] نار [illegible]
دادا [illegible] — گل عندلیب نالان [illegible] آشیانی
[illegible] — دانا [illegible] دینی
[illegible] — عیسی ره بیابان [illegible]
[illegible] رو حید [illegible] گردد — ای [illegible] در [illegible]
[illegible] — یعنی [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] — انها [illegible]
عادت [illegible] — [illegible] کانی
[illegible] کردن راز کردن — [illegible]
از قبر [illegible] فردا — [illegible]
سوز و گداز [illegible] — صرب [illegible]
[illegible] — آتش [illegible]
یا رب [illegible] — یا [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — احمد و آل [illegible]
[illegible] فی الملک — [illegible]
[illegible] — [illegible] الا [illegible]

نوای نغمهٔ مستان طرب فزای او
ببین با تو چه کرد [illegible] لطف قضا
[illegible]

بیا همراه [illegible] وفا خوش بروی
[illegible]

تو از احوال [illegible] کر [illegible] هست
بیا داری [illegible] کر [illegible] هست

[illegible]

برآر آواز تو اقبالی [illegible]
چه صبح ابتدا [illegible]

[illegible]

ز [illegible] شیطان [illegible]
[illegible]

[illegible] الشیطان [illegible]

بگو ای [illegible] شیطان [illegible]
[illegible]

[illegible]

کرم [illegible] کریم [illegible]

[illegible]

بازم ... [illegible]

کهن نامهٔ [illegible] ای یا تحی استنبد بد شطان شکایت [illegible]
نبد شام [illegible] بکوشیم جان [illegible] وعکری برای [illegible]

[illegible] کره اتیما الفصل [illegible] در ازدم [illegible]
بوش از دست [illegible] بکوشیم جان [illegible] کرامجاد روضه دا السلام

[illegible]

الله اعلم بالصواب

[illegible]

وله

ذکر مرگ [illegible] تا هستی [illegible]
آه [illegible] هر بار [illegible] زیارو دیار
[illegible] جان [illegible]
[illegible] باد صورت کردار
[illegible] باز [illegible] استرار
[illegible] نه قرار اندرانی نه جان قرار
[illegible] عقبات [illegible] هزار
[illegible] هم [illegible] رو شمار
[illegible] نزان عاقد [illegible] کردار
[illegible]
[illegible] جان [illegible] کردار

ای جهان جای قرار ای بی ادب | بزم عیش و دنیا جای [illegible]

دار محنت عبرت آمد ای رها | عبرت را خبر زین اعتبار است

حال را بشمار دانی چون گذشت | عبرت را احوال آن چون رفت است

عیش چون مهر نشین و زود رفت | راحتش جز سایه دیوار نیست

ذره مهر و وفا در آن مجوی | مار بر خط است خال از زیر نیست

چون بلعل کوکب دایم در کمین | آنچه بر بالش و فرش در کار نیست

چون از این منزل به بیرون کوچ کرد | بار بر دوش خطر هموار نیست

زاد را آن به که بسی تیمار باش | زاد این گنجینه و انبار نیست

زاد تقوی است تا آن نوا | عمل به بهر تو [illegible]

زینت دنیا علم است بس | آب رود در جنبه و دستار نیست

هم اندر دست زاید ز ربا | آن بجز رنگ ستار از نار نیست

[illegible] | آنچه لطف است اند زنار نیست

حسب دنیا [illegible] | مستقل از شرب دینار نیست

درهم و دینار در ره کوزه است | کار و بار شکر آن طیار نیست

[illegible] | در عقب حاصل بجز ادبار نیست

علم حق علیم از این عالم مدد | منکه اینجا منتظر هشیار نیست

روزگار بخت من بینم کنون | هیچ کس بر عهد و بر اقرار نیست

گل مرد آن ابلیس خار است | با وفا یک گل درین گلزار نیست

هست بسیار [illegible] | یک جار تمام در بازار نیست

واعظ بسیار در گفتار [illegible] | زین چه حاصل چون هم کردار نیست

[illegible] | با سنگ گفتار رد و هم کار نیست

اگر در جای [illegible] | جانشین آن است بار غار نیست

یار بسیار است لیکن [illegible] | چون نبی و حیدر کرار نیست

[illegible] | چون ز ذکر [illegible] به قرار نیست

[illegible] | با [illegible] به کار نیست

[illegible] | خارج کس داخل آن نار نیست

[illegible] | کس بغیر از عترت اطهار نیست

[illegible] | روی او هرگز سوی اغیار نیست

[illegible] | غیر حق از خلق [illegible] نیست

[illegible] | بار او [illegible] جار نیست

[illegible]

پند چندی بشنو تا نه جوان | چونکه بشنو باید کوش بر آن

این نصیحت هماز روی یقین | باشد اکسیر سعادت بهر دین

کوش دار تو دمی بر چشم | سخنی بر وفق امدم از تیر

رهبری دارد اخبار عدول | این چنین کفتند با ارباب عقول

که مشرف شدم از فیض حسین | خدمت سید سجاد حزین

سبب حزن ترا استفساد | کرده من شکوه نمودم بسیار

کفت ای سرو من دین صیاد | داد و فریاد در دست حساد

در زبان و محبتان زمان | جان این کوی شما از احسان

این چو بشنید بر اشفت بناد | پس چنین کفت و مرا پند براد

که چه حالت ترا ای بهری | هستی از عیب تو کوباکه بری

دو مکن ز در زبان را از خود | حفظ کن حفظ زبان را از خود

عقل ابعد ترا ای مفتون | می شدی که تو اینها محزون

هر که را عقل نکردید دلیل | هلاکت بت البته ذلیل

مرز دانده و براه دنیا | منجر دم بهر ... دا | نا

مرد و اهره بنده باری بر ین | هر عقبی تو چنین باش همین

کر تو در فکر هار دار شوی | در لهو و هم هشیار شوی

این بدانای بهری نادان | خلعی از غیب کنی برا سا ن

جمله کار تو منتظم کردد | حزن جاذوه تو هم کردد

باش از آن مبغاه دادبی | دور کردید زملت فلت دین

انچه بشنیدی و بنشیدها | هر خود حاله برای دکران

ای خوش انا که بر انصاف شوی | تو با حوال همه کهاف شوی

چه شود ای بهری کر زنها | جمله کردند بر بیت یکسان

همکی جوز بی حمیت باشد | نعوذ الله بعض برسند

انکه دشمن بود اکبر اد تو | چون بیر بجان شود سراز تو

هم ازنداچه مراد بدانی | با خودت با رعیا بردانی

کو حیکار زبان دکر ای بارقطر | همچو مرد نه عزیز بت سکر

چو بدستان اهم انبشد ای | که باشا زبر ساتی خدای

کسب خلعها زاهانات ضرر | بر ملاد بپیر با که بید د

همچنین دشمنکار کرده تو | آن زمان کفت تو از مردی تو

جمله بیجان شوند در دام تو — در جهان ماند ازان نام تو

پند دیگر بهشت ای پسری همی تا که بیابی ثمری

ار توخواهی که بیفتی بنظر — سوی خلقان زبحقارت منگر

همه کس را تو ز خود بهتر دان — گرتو ابتر باشی و سیدان

عیب دیدار کند خوار و ذلیل — عیب پوشی ز عقلاست دلیل

اعمش سر خود نشده تو قرار — فضل اداری و هستی هشیار

کم از اکس که ازین بیشتر است — او به اسلام و دین پیشتر است

اگمکه کرد بین دین که جلد تو — کشته گشتی که بشر این بهتر

دگران با من اگر افزانند — از بعضی آگه از نجو باشند

هست شکوک که من مقبولم — پاکر نبود ندارد سودم

بیقین هر چه بداده دست — کر نشد روی ندارد بخت

حال خود را چو رساندی پایان — صحو کشتی و شکر از خود محو

شود از عجب و صبیا نبود — ملکی گردی و با جود و قصود

انضار جشم... باشی — که تو با جمله موافق باشی

بند دیگر تو بهر انسان — گر تو خواهی که شوی فخر جهان

بنیا ز خلق و جیه تو تعظیم — احسن ای پسر ازان که نهی

بخوت کوی بازار طرد حسن — کین فضیلت بود باز او ز من

خوشها از خویشان شده پیدا — وزنه مستوجبان زمرد کجا

و ببینی که ازار و مکر — کوی او فرق تو الستر ردی

این سزای که نیست خواهد بود — لب این شکوه نباید کردنش

توبه کن از گنه و مشو نادم — تا شود باعث و قربت آدم

چون سلوک تو با من جد پدید — صرفته فی الرشد ملکنا کالسد

وعیب الحلق السلیم سرنبا — صار کل لنا اتا و ابا

دوستان تو عزاوان کردند — دشمنان رام و لیمان کردند

خوشی حیش شود و تو فرق — زان سبب هیچ نکردی مجروف

نه دو صلح اکر نشان دار کیف — انکه مشغول از ان باشند و لیست

بلکه هم چیز رساند بانان — تا ببندد همه کردد احسان

این چنین صحبت به کردمین ببین — بعد این کفته او باب هنین

کشته معشوقه اهل دنیا — مال و خوف و خطرای دانا

دست بردار از بیت المال — سر از ان کش که کردی پامال

و تطاول ابن الحسنه را — دور کن دور تو این پاشه را

تا توانی مکن این بار تو یاد | صحبتش هست بنیت بر صاد
خوش بود سال از این عمر [illegible] | تا که همه شاد شوند اهل زمان
ختم کردید نصیحت [illegible] | نظم شد نظم همه در [illegible]
هر سخن [illegible] صحابت نکو | لایق آمد که نویسید بزر
گر کسی اهل سخن شد در دین | داند این نوع نصیحت بیقین
هست اینکه [illegible] کرام | که کلام الملوک ملوک الکلام
مرحبا ساقی [illegible] | [illegible] این سخن [illegible]
تا [illegible] کرده جامم | [illegible] کاسم
تا اینکام [illegible] | [illegible] تا که رضای [illegible]
دیر زمان باده [illegible] | تا از ذوق شوم عیش [illegible]

نبی سلام بر صبح و شام در همه حال | بروح پاک نبی مظهر جمال کمال
بروح پاک نبی از حق علی ولی الله | که وصف او نکند غیر قادر متعال
شهی که [illegible] | جماعتی شده [illegible] عالی [illegible] فعال
گشت [illegible] | هزار صبح [illegible] جلال
سلام ما در حق [illegible] | [illegible] عقال
سلام بر [illegible] حسن الحسین | [illegible] تبع فعال
سلام [illegible] | [illegible] ضلال
بروح باقر علم نبی سلام [illegible] | که [illegible] ضلال [illegible] زلال
سلام هادی [illegible] | که صبح صادق [illegible] ضلال
بروح [illegible] اصحاب | که [illegible] حال
سلام [illegible] اهل ارض و سما | که [illegible] متعال
شهی که [illegible] | [illegible] استقبال
بروح پاک نقی [illegible] | [illegible] جلال
سلام [illegible] عسکری [illegible] | [illegible] اهل ارض و سما [illegible]
سلام [illegible] | [illegible] الکتاب [illegible] مقال

[illegible]

سلام حضرت حق بر نبی ختم رسل · محمد عربی هادی نجات سبل
سلام حضرت باری بر آن بزرگ ولی · علی ولی خدا شیر بیشه هیجا
سلام حضرت حق بر بتول بضعه پاک · حزینه فاطمه با درد و دیده نمناک
سلام حضرت باری بصبر و صبر حسن · شهید سم جفا با وفا و خلق حسن
سلام حضرت باری بر آن گل احمر · شهید کربلا و ملا غرق خون حسین
سلام حضرت حق بر علی زین عباد · اسیر و خسته ظلم بنا دعوم عناد
سلام حضرت باری بر آن مقصود معصوم · چه جد امجد خود باقر علوم و رسوم
سلام حضرت باری بصبح صادق ما · که بود عین هدایت بنام [illegible]
سلام حضرت حق بر کلیم کون و وفا · که موسی است و ولی بهر [illegible] عیسی
سلام حضرت حق بر ولی با صفوت · که ارض طوس از آن گشته گلشن جنت
سلام حضرت حق بر تقی و آل تقی · سحاب مکرمت و بحر جود و [illegible]
سلام حضرت باری عباد [illegible] · که دهر [illegible] و نقوت [illegible]
سلام حضرت باری بشاه دین پرور · که جن و انس و ملائک غلام عسکر
سلام حضرت حق بر امام [illegible] · بعلم و عدل مظفر ولی چه مهر جلی
ظهور نور خوش [illegible] · که از جهان شود از ظلم [illegible]
سلام بر همه [illegible] · ملائکه [illegible]

124

والدین بوح جمیع شهدا سلام · فرشته رحمت و بس روح های مذکور
همیشه منظر لطف ساقی محمود
امیدوار شفیعان است و [illegible]

سلام حق شما خانواده عصمت · سلام حق شما با بهای آن رحمت
سلام حق شما [illegible] · سلام حق شما با دیان دین خدا
سلام حق شما ذات [illegible] · سلام حق شما مظهر جمال و کمال
سلام حق شما با معالم احکام · سلام حق شما مهتران کل انام
سلام حق شما [illegible] · سلام حق شما [illegible] الدین
سلام حق شما والیان نعمت حق · سلام حق شما با عیان رحمت حق
سلام حق شما که [illegible] شما · محل وحی و نزول ملائک است شما
سلام حق شما [illegible] · سلام حق شما [illegible]
سلام حق شما معدن [illegible] و کرم · سلام حق شما منبع علوم و حکم
سلام حق شما قطب [illegible] · سلام حق شما مهر و ماه عالمیان
سلام حق شما محرمان سر اله · سلام حق شما عترت رسول اله
سلام حق شما گر وفا [illegible] · [illegible] فدا جان [illegible]
[illegible] باک شما [illegible] · سلام و مدح و [illegible] و اکرام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العلي العظيم ذي الاحسان الكريم الرحيم ذي الامتنان الرحمن علم
القرآن خلق الانسان علمه البيان هو محمد المصطفى سيد الانس والجان
فاذكروا آلاء الله ايها الثقلان فبأي آلاء ربكما تكذبان مرج البحرين
يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان علي المرتضى وفاطمة الزهراء الطاهران
معدن الحسن والاحسان فبأي آلاء ربكما تكذبان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنان فبأي آلاء ربكما تكذبان والنجم و
الشجر يسجدان شيعتهما ومواليهما يؤمنان ويجاهدان فبأي آلاء
ربكما تكذبان الشمس والقمر بحسبان علي بن الحسين زين العابدين ومحمد
بن علي الباقر نور عالم الامكان فبأي آلاء ربكما تكذبان والسماء رفعها
ووضع الميزان ألا تطغوا في الميزان جعفر بن محمد الصادق محقق الحقائق
ومبين الفرقان فبأي آلاء ربكما تكذبان والارض وضعها للانام فيها
فاكهة والنخل ذات الاكمام والحب ذو العصف والريحان موسى
بن جعفر الكاظم الحليم لاهل الجور والطغيان فبأي آلاء ربكما تكذبان
تبارك اسم ربك ذي الجلال والاكرام علي الرضا عالم العلم الهدى
والبرهان فبأي آلاء ربكما تكذبان وله الجوار المنشآت في البحر كالاعلام
محمد التقي وعلي النقي والحسن العسكري هداة اهل الايمان الى النور و

الايمان فبأي آلاء ربكما تكذبان يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ با
لنواصي والاقدام التيمي والعدوي والاموي اللئام وكل ظالم آل محمد
من الانس والجان فبأي آلاء ربكما تكذبان هذه جهنم التي يكذب بها
المجرمون يطوفون بينها وبين حميم آن سوى الثلثة الكفرة الفجرة الجهال
من اهل مذاهب الاربعة وآل مروان وآل ابي سفيان فبأي آلاء ربكما تكذبان
ولمن خاف مقام ربه جنتان شيعة آل محمد ملوك الجنان متكئين
على رفرف خضر وعبقري حسان فبأي آلاء ربكما تكذبان لهم حور
مقصورات في الخيام قاصرات الطرف خيرات حسان فبأي آلاء
ربكما تكذبان هل جزاء الاحسان الا الاحسان انهم بالولاء اهل
الغفران والرضوان فبأي آلاء ربكما تكذبان ولاهم الائمة ونعمه
المذكوران في القرآن فبأي آلاء ربكما تكذبان كل من عليها فان
ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام المهدي المظفر صاحب
العصر والزمان عليه وعليهم الصلوة والسلام من الله
الملك المنان ه

ای آنکه [illegible] / عقل [illegible]

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] / [illegible] گمراه

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

کاهی [illegible] / کاهی [illegible]

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] / [illegible]

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] سیاه / در خانه [illegible]

در [illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] / از [illegible] گناه

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] / [illegible] سیاه

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] سیاه / [illegible]

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] / [illegible] گناه

[illegible] / [illegible]

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] سیاه / [illegible]

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

ایام تمام عمر [illegible] / [illegible]

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] / [illegible]

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] / [illegible] گناه

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] / [illegible]

[illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

[illegible] / [illegible]

در پیری [illegible] / لا حول و لا قوة الا بالله

اگر که هستی آخر بعهد الا | هست اظهار است وهم اجلا
نقطه از وجود دنکر نیست | عالم سفل وعالم بالا
قطره از بحار وجود توست | ان دریاض بغیر عرش علا
انکلالست بود فرد بد | با صفا تو دلولولا لا
در ثنات جوهر اشیا | لنثر انشا ونظم ونثر املا
نیست لا وجود در وجودت | داده بر وحدت شهادت لا
مدرکی نیست کنه وصفت | ذات تو درک نا شد اصلا
عجز ادراک ساحت جلال | ما ولا اعتراف اهل ولا
ذکرها الا الله هو است | وحده لا شریک له با لا
هست اول بعد نعت نبی | مدح مولای والی و الا
انکه امد بنای [illegible] | ادخل جلت [illegible] دولا
ای صدف [illegible] لولو ها | تو کجا و ثنای او لا لا
[illegible] | [illegible]
ان نصیب [illegible] | عاشقان است [illegible] جام بلا

ساقیا [illegible]
[illegible]

ای انکه ذکر نعت نامه از نام تو عنوانها | سر لوح حمد و مدح تو با نام [illegible]
وصف حالت چون کنم دم از کلک حیرانیم | حیرانیم کردی [illegible]
امام جان ما بود یاد تو بنیاد دم کی درد | ای درد ما را یاد تو هم از دوام [illegible]
گلزار عشق تو [illegible] | [illegible]
پروانه کردی ام شمع جمالت [illegible] | پروانه ادم از عدم باشد [illegible]
ای صد هزار [illegible] | سایند در صبح و ساعد [illegible]

ساقی که هست [illegible] افتاده در دام بلا
کی میتواند از کسی حمد و ثنایت را ادا

میلم بهر صفحه [illegible] | سطور [illegible] خط و خال دوست
از سیر [illegible] | مقصود [illegible] دوست
سوی کنشت و دیر و کعبه [illegible] | در سر [illegible] کوی دوست
[illegible] | [illegible]

اشعار ساقی [illegible]
سودای خیال [illegible]

ای نگار [illegible] | [illegible]

سنبل همه بند عنبر او رهی · ای عزیزان تو با اندلف صو حن امدی
امدم عمری برای دیدنت اراه دور · عاشق غمدیده خود را نکو خوش امدی
ای صبا پیغام یار از نظر آورده · خیر مقدم مرحبا یا باب درد خوش امدی

ساقی صحان جو ابر هکار بحر
سان نثار مقدم مستانهای همچو صبحدمی

ای نام تو سب نامها · وی حمد تو سر هر نامها
اسرار مصیب حی · ظاهر شده از نبی نهانها
در وصف جلال کمالت · حیران خرد است هم کالها
فضلی بکمال قدر رفعت · از فضل تو حار ده ابن خرانها
با ایت حکمت و صنعت · از کون مکار رقم نمانها
یکبقصه دخامه ات چو کرده · بر کار تو کشت اسمانها
یکسان شده در فضای عزت · محو نقار تو همه عیانها
از لطف تو منبسط عنبد · کی تر شدی ارشنای جانها
تا عشق تو جلوه کرده دیده · از قصه ما برون نشانها

شبنم گل می کشم مهتاب تا خوش باشد · که آید عاشقی در صبح گاهی خوش باشد
برزان عشق اشک ارغوانی زرد روی · که بر او نشسته زر با قوت تا حی که باشد
چه لطف اید ز رز گند و نی جو عرق · نمی از شبنم ارزش کامان خاک که باشد
سر خوشی عیش زبان الفت نست · تواضع از غنی صبر از گدایان خوش باشد
نبارد و سبزه ابر در الگار گلو در حسن · که ان سر لوح زبان زار خوش که باشد
نوای مطرب و مستی بکوش یار در پهلو · کنار نهر و گل صوت از الحان خوش که باشد

اگر ستی نشینند با علی و آل او به حسنت
مقدم که جز بستن از آن خوش که

ای غلام آنکه طول امل
غافل از آن خطهٔ غول اجل

خیز از جا جوان غفلت تا کی
مانی اندر بته غفلت تا کی

هر آن رفته و هر به تند
رخت بتعجیل ازین ویران سرا

راه پر خوف است و منزل پر خطر
زاد می‌باید بسی زنگ ببر

نان و حلوا زاد این ره بسته
زاد نفعش سوده راه سرد

شب روی باید که دم سحر
تا رسیده در منزل رسی

ای جوانمردی که چیزی نیم شب
السته در خدمت باب

نازکی به چشم اندر نماز
راز گریه ما صدای بی نیاز

از گناهان جمله بالا آورد
با تأسف دم از کردار

ای جوان دل بگیر رحمی نما
تا بکاری وصل [illegible]

ای جوانی بلاغت هشیار
حال و کار رستاخیز [illegible]

بر چون کشتی جملگی آید ز تو
تا توانی بیشتر آید

بکعبه رفتن [illegible] کوخ نشینه
مرد کعبه [illegible] دل مینید

سجده خاص کردی بر ریا
هر که کردی برای او کیا

روز و شب در فکر دنیا دونی
مرد دنیای [illegible] زنی

خلق گوید این خدا دانه ابر
هر خدمت کردی [illegible]

هر چه سرایی [illegible]
مجبرای کمتر از اسب [illegible]

ستهٔ اگر دار خوشتر از صاحب است
روز روشن به کار چه در ما [illegible]

وای اگر فردا حسن و ادب
در پس ما دل دل [illegible]

که عنایت شامل کس نشود
و رداد [illegible] بر رسد

از خدا حسن لطف باد
[illegible]

زکار چو علم [illegible]

آه آه از هیبت و دهشت و داد | از تلهب آن لظی و آن شداد

گریه کن ای دل از این اهوالها | ناله کن آه از این احوالها

گریه تا کی ای دل اهرمن | شاه خوانی لعوانی دل

چشم در روز محشر گریان بسی | جمله گریند الا چار سیر

چشم گریان در شب از هول اله | چشم از نامحرم ار پوشیده‌اند

چشم در طاعت شب او را | در ره حق ریخ و جهان ...

چشم گریان از خشیت خدا | بر حسین و عترت خیر النسا

هست اندر حق حق دل آن | ای خوشا آن دیده وان مردمان

است بود اگر او شاد بود | حمد الله خوش ان الله سزد

ای خداوند ای خدای بندگان | در گذر از جرم ما بیچارگان

تا کی اوفتاد نار جحیم | مغفرت از ... ای رحیم

حرمت مصطفی و مرتضی | کی دارد ... سزا

حق جاه حرمت ... | دستگیر ما ... از ...

دستگیر ... | عفو از ... و ... ثبت

... از روی ضعف | ای کریم از روز ... الوف

ای کریم از لطف و از ... | گریه ... عرض ... دستور

دافع رنج و الم احوال آدم

ای دل از خوف الهی گریه کن | از گناهان روسیاهی گریه کن

گریه کن بهر عذاب آخرت | ناله کن از درد سوز آخرت

گریه بهشت دی به روز حسرت | باکی العینین محبوب خداست

قطره از چشمت در کنار | میکند خاموش در آبهای نار

گریه کن از بهر دل الاحد | خنده انداز دل اندر بد

گریه از خوف الهی خوش است | گریه عارف ز تقصیر او است

گریه عاشق ز شوق و حب ... | ای خوشا آن کز آب ...

گریه کن تا میتوانی گریه کن | ای جوان تا هست جوانی گریه کن

یاد کن آنم که خوانند ... | خانه ات شد خانه ماتم سرا

حوالی احباب و یارانت کنند | بر و پس در خاک پنهانت کنند

گریه از وحشت و نهیب | باز آورای عزیزا از غار ریب

آه اگر ... در عذاب | وای اگر عاجز مانی از جواب

ناله کن ... از هول نکیر | وای اگر قبرت شود مثل السعیر

گریه کن از هول حشر و عذاب | از صراط و از سؤال و از حساب

گریه کن از خوف ... خون | چون در آتش افکنند سرنگون

آه آه از ضرب گرز آتشی | آه آه از ناله مجرمان

آه آه از عذاب و از نکال | از غضبهای خدای ذوالجلال

آه آه از زهر زقوم جحیم | مار و عقربهای آن نار الیم

[illegible]

عمران ... ماه محرم

جهان را ... [illegible]

[illegible]

اصل
اصل

ای شیعه هیچ دانی در جان میرشود ... | این خود که در دل مات از مفصل ...

این سر چو شفق همه خون ... | از دیدن ملائک مشوق ماهتاب است

خورشید ... کرد ... | ... رسول است ...

مقبول راه ... | علی مسئول از شفاعت ... دین است

دوح الامین ... | محروم ... آل مصطفی است

هر کس ... | محبوب عالمین است ... است

قا

ساقی ... خیز ...
از ...

از آتش آه خواهر خود بیقرار شد | واگه چه آفتاب ... سوار شد

تیغ ز شور ... | ور تا ... گشت آب شد

از خاطرت ... | شد ... از غبار ... ان

یارب بحق ذات و صفات ... | حق ... و ... ات

یارب بحق ناله ... | یارب بسوز آه دل ...

... در صفحه ...
... با صفا

س

بجله

اینک کرمانی

علی

کربلا

ابراهیم

ای شه کربلا شهید جفا
کشته قربان عشق زنده وفا
نور چشم رسول و آل کسا
بس باغ لا فتی الا
بچه مخدوم جبرئیل امین
نازپرورده آغوش زهرا
بهترین جوانان بهشت
زینت دوش و گوشوار عرش خدا
جان فدا کرده ره حق
غرق خون تن [illegible]
[illegible] سر بریده
دشت [illegible] آل [illegible]
چشم [illegible]
پسر افتاده در کف صحرا
کودکانت اسیر غم گشته
[illegible] دستگیر قوم جفا

خواهر ار توی کتابت ز آتش — اب زر و زرخ تر عطر
قطره اشکی از تو حاصل — کند این قطره کار دریا ها
حزن و اندوه در عزای حسین — باعث [illegible] فی رعقبی
ای [illegible] که این [illegible] — هر دمی کرده [illegible] وفا
یا رب ای کردگار بنده نواز — [illegible] لطف [illegible] فرما
دوستان [illegible] — [illegible] حافظت [illegible]
خاصه این جمع زار و گریان [illegible] — زین عزا [illegible]
سوختی مجلس عزای حسین — دار [illegible]

مدفن آن حزین [illegible] گردد
در [illegible] یار [illegible] کرب و بلا

بازاین چه شورش است که در خلق عالم است
عرش [illegible] زمین [illegible]
گر خوانمش قیامت دنیا [illegible]
آن رستخیز عام که نامش محرم است
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شور [illegible]
روح الامین [illegible]
[illegible]
[illegible]
گردون [illegible]
[illegible]

حق علی [illegible]
[illegible]
خاک [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم

دلم ز مهر تو طیبا دیار رسول الله — تنم ز هجر تو افگار یا رسول الله

هزار بار ... [illegible] — ... نام تو یکبار یا رسول الله

[illegible] — سرم فدای تو سردار یا رسول الله

[illegible]

[illegible]

تاریخ شب چهارشنبه ... ساعت و نیم گذشته ...

از ماه مبارک ذی حجة الحرام سنه هزار و ... ١٠٩١

... مولود نور چشم ... [illegible]

[illegible]

باحسین

چون نگریم چون نالم آه ای عزیزان فاطمه
دید فرزند عزیزش را میان خاک و خون

غسل کردن بایدش در خون پیمبر را اگر بایست
عارض آن مه را از ضرب تیغ سرنگون

زینب و کلثوم را بازو به هم بسته دیده
خیمه‌شان را سوختند ای کاش می‌گریم چون

غرق خون عشاق اصغر دیده بر افتاده است
کشته‌ی شمشیر از تن جان ایشان بیرون

آه آه از آن زمان کز دست ظلم خاین
اکبرش را با آب آن... در غرقه‌ی خون

ناگهانش افتاده دست و پای او در خون حسین
نوعروسش آه حسرت میکشد از داغ فرزند

آه ای یاران فغان زان دم که آید فاطمه
جسم پرخون حسین را سینه افتاده گلگون

خیمه‌اش تاراج گشته دختران گاه فغان
ذوالجناحش خون حسین از پشت زین بشکسته زین

ز دست ظالم افغان کشان پای قلم
عابدین را بسته گشتند تا چون

کودکانش دختران بر شتران بی‌چادر
چون اسیران جمله عریان ناله‌ی شان زبون

این چه ظلم است ای جهان یا رب...
الامان آه از حرکت این ارض گردون بی‌سکون

ساقیا آه آخر روز آه فاطمه چون گرفته
در شعف خون شهیدان موج از ان گلگون

۱۳۷

ای آنکه باید است هر ما را مأوی
آن عزیز و رسول است رهبر آکبر

داور مطلق والا زین صفات
معجز و کرامت هم هم هم گواهی

این شرع و دین یزدان از نور رسول آمد
هم از فضائلش... دارد تمامی

در شوق وصل ایشان حق رفته
مجدش بر ملک حق... بلبل بر آیی

مشکل‌گشای عالم آدم زانیت هم
راحت رسان عالم از رحمت دو...

ای فاتح و عادل تا مثل حاصل
ام عطای کامل تو عماد بنائی

ذات تو ز خورشید و ماه مثل چون ماه
او را ندیم هر گز لایق... اساسی

وجه الله و هم عرش مثل جلوه‌ی سید
نایب به فخر احمد از عظم آشنایی

از مظهر الله یست طلوع ساطع
در بستر حق است اشعار داوری

خیبر شکن تو و در جنت ای فرزند
اسرار ز تو صفدر بحر سخایی

تو شاه علی فتح تو هم باب خیبر
در بدر و در حنین همه در زور کشایی

تو مصطفی آن شاه حق خلاصه
از نور مصطفی در عالم اکبر

از دل اسلام یست... هر حق است
... حق... [illegible]

میزان ایمان است عشق در... است
...[illegible]

مصروف شان تو بهای عالی
ذات تو ز والا مثل... بارش

... [illegible]
در وجود جهان گنج تو شاخ اعلایی

... [illegible]
مرده و جهان است... پیوند

... [illegible]
خاص نامه‌ها از جرم... ای

... [illegible]
دفتر ... [illegible]

چه شور رفت که کاین سلسله دو کونین | که هر غزل حسن باشد و غزل حسین

هزار پاره دلم شد برای حسن | کباب شد دلم از سوز آه های حسین

رسید زهر جفا هر دم چو تاب پاک حسن | بر من تیغ چو حلقوم جان فزای حسین

بگونه زهر هلاهل نمود مهر حسن | ز تیغ آب اجل داد از برای حسین

خراب گشت ز بنیاد جفا سرای حسن | بباد حادثه بر باد خیمه های حسین

جفا نمود لیلی حسن جهان خراب | وفا نکرد زمان کوفه ها برای حسین

شود دریزه الماس جگر [illegible] حسن | کشیده صبر سپاه در قفای حسین

بهر تیغ کینه جدا گرد سر طفل حسن | باز ستم فکند نخل پاک حسین

[illegible] آمده نعش پاک حسن | ز تیر نال برآورد عضوهای حسین

[illegible] ز نو نهال حسن | گرفت [illegible] کربلا غزای حسین

[illegible] دشمن حسن | [illegible] حسین

[illegible] گرد غزای حسن | [illegible] حسین

[illegible] حسن | حسن [illegible] سر کرد [illegible] حسین

حسن [illegible] حسن | [illegible] های حسین

[illegible] حسن و حسین [illegible] | اگر [illegible] حسن [illegible] حسین

محمد و [illegible] فاطمه حسن [illegible] | [illegible] ماجرای حسین

حسن رضا [illegible] عزیز اگر | [illegible] عزای حسین

[illegible] طفل حسن [illegible] داری | [illegible] داری از هوای حسین

اگر مقام حسن خواهی و [illegible] | برون مکن ز دولت یاد کرد حسین

همیشه [illegible] حسن عزادارش | [illegible] حسین

[illegible] حسن [illegible] | بر [illegible] حسین

[illegible] حسن | عراق چشم [illegible] حسین

[illegible] غزای حسن | [illegible] نوای حسین

[illegible] حسن [illegible] | شفیع [illegible] حسین

چو [illegible] حسن | [illegible] حسین

[illegible] حسن برادر من | بیا ببین [illegible] حسین

حسن [illegible] اعدا | [illegible] حسین

بر [illegible] طفل حسن [illegible] | [illegible] حسین

[illegible] حسن | [illegible] حسین

[illegible] حسن | [illegible] حسین

[illegible] حسن [illegible] | [illegible] حسین

[illegible] حسن [illegible] | [illegible] حسین

حسن [illegible] | [illegible] حسین

حسن حسن [illegible] | تمام [illegible] حسین

[illegible] حسن | [illegible] حسین

[illegible]

عجایب ... نامم

...

وز نیم ...

...

١٣٨

این کتاب مال

بسم الله الرحمن الرحیم

مسبب الاسباب ... الامور

۱۳۰۶

۱۲۲۵

الوداع الوداع والفراق

العراق ای ماه

السلام ای ماه

الوداع

بسم الله الرحمن الرحیم

... حیف که ماه رمضان | چه شتابان برود از طرف ما
... روزه‌دار نفس ما زنج آگه | شود ... روان
... با این ماه چه مهمان عزیز | کرد مهمانی و اکرام گران
... خوان الهی ... | رحمت و مغفرتش بود عیان
... چه قدر فیض رسیده بما | زان شب قدر ... القدر
... | ... ساز بران
... | جون ... از دم آن
... یا رحمت حق | ... ان
امروز ... ساز برما | آه از آن ... وصل آن
آه از فرقت این ماه عزیز | آه کاین حسرت ... ماند بان
میرود یار عزیز ... | میرود نور ... جهان
میرود آب ... | میکند آتش هجر ...
عزم ... | ما ندیم ... وداع ای یاران
... | الوداع از غم ای مونس جان
الوداع ای ... | الوداع ای ... جانان
الوداع ای ... | ناله زاری ...
الوداع ای ... | ... قرآن

[illegible]

[illegible]

مناجات

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

آن زمان سلام و صد ثنا بر سرور ... / محمود و احمد رسنا صلی علی سیدنا

بر ... [illegible] جعفر ... / منا السلام یا علی صلی علی سیدنا

بر ... [illegible] ... / منا السلام ... صلی علی سیدنا

بر ... [illegible] ... / منا السلام ... صلی علی سیدنا

بر عابد ... [illegible] ... / منا السلام ... صلی علی سیدنا

جعفر صادق ... [illegible] ... / منا السلام ... صلی علی سیدنا

بر ... [illegible] ... / منا السلام یا ... صلی علی سیدنا

بر ... [illegible] امام ... / منا السلام ذو ... صلی علی سیدنا

بر آن امام ... محمد / منا السلام یا احمد صلی علی سیدنا

بر ... عسکری ... / منا السلام ... صلی علی سیدنا

بر ... [illegible] ... / منا السلام ... صلی علی سیدنا

علی ... [illegible] ... / ... صلی علی سیدنا

... اگر خواهی ... [illegible] ...
... [illegible] ... صلی علی سیدنا

شه شهیدان صف کربلا ... سلام علیک / غریق ... سلام علیک

... [illegible] ... حضرت / ... سلام علیک

... [illegible] ... / گل ریاض علی مرتضی سلام علیک

... [illegible] ... / ضیاء دین ... سلام علیک

... [illegible] ... / ... حسن مجتبی سلام علیک

... [illegible] ... / ... سلام علیک

حسین ... مقتول ... / که غرق خون ... سلام علیک

... [illegible] ... / سر تو ... سلام علیک

جگر ز داغ تو خون ... / کجا ... سلام علیک

سکینه ... / برای که ... سلام علیک

... حضرت ... / ز شوق ... سلام علیک

... زینب ... / ... فدای تو ... سلام علیک

... [illegible] ... / ... رسول ... سلام علیک

... [illegible] ... / که ... سلام علیک

... [illegible] ... / ... سلام علیک

ز شوق ... ساقی ... / ... سلام علیک

... [illegible] ...
که ... بگوید ... سلام علیک

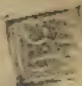
[illegible]

سر جونگه سلطان مرحوم ... بانوی ... مرحوم ... [illegible]

سر قدم ... [illegible] ... دست ... بسم الله الرحمن الرحیم

... بسم الله الرحمن الرحیم ...

[illegible]



سر بر [illegible] جز [illegible] بر داد — که حق [illegible] جانشین داد

امام مظهر لطف [illegible] — امام او است که [illegible]

سر [illegible] که [illegible] — [illegible] دشمنان [illegible]

ز انکه [illegible] — [illegible]

امام است که [illegible] داد — امام او است که [illegible] داد

امام او است [illegible] — ز انکه [illegible]

امام است که [illegible] — امام او است که [illegible]

امام است [illegible] — امام او است که [illegible] مردانه [illegible]

امام است که [illegible] — امام او است [illegible]

امام است [illegible] — امام او است که [illegible]

امام است که [illegible] — امام او است که [illegible]

امام است که [illegible] — امام او است که صلاح [illegible]

امام است که [illegible] باشد — امام او است که [illegible]

امام او است که [illegible] — ز انکه [illegible] داد

امام او است [illegible] — ز انکه [illegible]

امام او است [illegible] — ز انکه [illegible]

امام [illegible] — امام او است که [illegible] داد

امام [illegible] — امام او است که [illegible] داد

امام است که [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

امام او است [illegible] — [illegible] داد

مهر و ماه و انجم بسیار دو تاب کرده اند

کسب نور از شعاع این رواق با صفا

از صفو افضای صحن او خلد برین

منفعل شده [illegible] گر چمن آن لقا

طاق ایوان مصلای [illegible]

برده رفعتشا را [illegible]

[illegible]

جبین [illegible] از شرف [illegible]

[illegible] درگاه [illegible]

[illegible]

[illegible] اسکندر [illegible]

زان [illegible] اسکندر [illegible]

خضر [illegible]

عیسی [illegible]

[illegible]

در صف [illegible]

[illegible]

کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ فوت میرزا [illegible] اکرامه الله شأنه

[illegible] در جام ما [illegible] کس — زاهد [illegible] که مظهر رحمت [illegible] کس

افسوس [illegible] بود در مردن [illegible] کس — موصل [illegible] کس

[illegible] کس — واصل [illegible] کس

[illegible] کس — [illegible] کس

تاریخ [illegible] کس — مطلع طلاع آمد [illegible] کس

[illegible] داد و دم با قطع [illegible] کس

بس [illegible] واصل [illegible] کس

[illegible]

۱۲۱۶

[illegible]

نظم

[illegible]

دو دست ... طلب ... از ... که از بالا ...
... و ... و ... دستور ... برده ...
در ... از ان ... پادشاه ... از ان
... جو ... و ... د ... برد ...
کاران ... و از ان ...
... بانها ... و از ان ...
... تند و ... دیگر ...
ان ... حالی ... العلوم ...
والحمد لله رب العالمین

رخ و ... و اندادر دم
... خواند و منظوم ای فرد
... داد
... نظم را خواند

زادل ... داده ردم
... ای فرد
عشقت ادرده
در ... تشنع ... اورده
... ماه لالان ...

عل ... جمرات ... داد
... داده ...
... نظم ای ... را دانم
... ماه
دانکه ... از آن مایداشت
سیاه رو ... را خواهد داشت

[illegible]

[illegible]

کوید بسم الله الرحمن الرحیم تا شود مفتاح گنج عظیم

ذکر الحمد ... الحمد لله رب العالمین ... الرحمن الرحیم ...

مالک یوم الدین ... ایاک نعبد و ایاک نستعین

اهدنا الصراط المستقیم ... صراط الذین انعمت علیهم

غیر المغضوب علیهم ... و لا الضالین ...

[illegible]

۱۲۸۷

[illegible]

یا دلیل الخیر من خیر ملل — اقهر الاعدا یا ولی الولی

السلام ای راستان را رهنما — صبح صادق از دیانت با صفا

یا معین المعصوم اهل الیقین — اسقنا ذا الکاس من عین الیقین

السلام ای موسی کاظم الحلیم — طور عرفان را ز فضل او کلیم

یا امام الصابرین فی البلا — نج من اعدائک اهل الولا

السلام ای حاکم ملک رضا — قبله ارباب تسلیم و رضا

یا دلیل العقل یا روح النفوس — احفظن زوار این دار الحرمن

السلام ای محو جود ارتضا — دوستانت کل عذوبت فخر جار

یا امام الانبیا عون الامم — انت کهف فاغثنا من نقم

السلام ای شاه پاکان طریف — هادی راه دیانم ضعیف

یا نقی الباب الصفو الاصفیا — نجنا من هول یوم لا معین

السلام ای عسکری با وفا — گلشن جنت ز خلقت با صفا

یا سمی القدس من حرم العلی — وجهک الفردوس من حسن رای

السلام ای آخر بیهمتا — مهدیا غائب وانت هم عیان

هو الغنی الحمید

هر آنکه طالب دنیا و آخرت باشد — بگو مقیم شو البته مقبل [illegible]

وگر که طالب عقبی است ای خوشا حالش — رود بسوی نجف با سوی کربلا

هر آنکه طالب دنیا است ز همت — با صفهان رو دنیا و لا [illegible]

وگر نه هر دو دنیا و آخرت خواهد — هند جای کند همچو کیان [illegible]

بصحبت [illegible] راه

یادگار ما بگوش اهل وفا

حجة الله امام عصرنا | انت غوث للورى دو عصرنا
تا رسد این دور از جور و جفا | یا ذب الخورشید دالظاهرنا
تا شود گلشن نما این چمن | استجب هذا الدعا یا ذا المنن
ساقی مهجور ما را ز انتظار | دیده اش کرده سپید تا دل کرد کار
کن منور چشم او از نور آن | این جهان را هم پر از امن و امان

یا الهی استجب هذا الدعا
عجل الله نصر الاولیا

فاطمه بعد از پیغمبر رفت
گل برفت و غنچه هم از او برفت
مرتضی شد گل بهار آن چمن
گل گذشته سبزه ماند از چمن

چون سوم باب بنایش آید | شیر و شبیر خود او خواند
هر چه دانست نبی فرماید | در کمالات با وهم ماند
سید و سرور و سردار و سند | کل من انکره والله عنید
این چه بحر است که می افزاید | این چه مهر است که لؤلؤ دارد

این چه نور است خدا نام خدا
که باو داده چنین مرتبه ها

عین عین ما مهتر دین | کیست در رتبه با شاه قرین
او امین است و مکین است و متین | از کتاب الله و امام است و مبین
کرده شاکر دل او روح امین | قدر شأن اعظم بود از عرش برین
او سموات و سحابات و زمین | کرسی و لوح و قلم از تزیین
شرع و اسلام از و یافت تمکین | آفرین جان جهان است چنین

این چه نور است خدا نام خدا
که باو داده چنین مرتبه ها

شب معراج رخ مکنون | داد بر دست نبی معجون
گفت معراج مبارک میمون | دسته گل ز بغل کرد برون

دید سلمان و از ان شد مفتون | همه گفتند با تمام فنون
از نشان داد بطفلی محزون | این چه دعوات و چه اسرار و فنون
این چه بحر و بر و بحرات و عیون | من ز سودای همه هستم مجنون

از چه نور ذات خدا نام خدا
که باو داده چنین مرتبه‌ها

این چه نام است علی عالی | این امام است و ولی و والی
حکم آن است مقال عالی | نکتهٔ حال بما بر حالی
محمد است خداوند علی | سر این نکته خفی است و جلی
سر این سر داود و ملی | ای مولی تو بدست آر دلی
از چه من خار شد گلزار گلی | با من شعوف که از پی حللی

از چه نام است خدا نام خدا
که باو داده چنین مرتبه‌ها

سا قیا ختم سخن طی تحمل | شدم از گفته و کرد آن جهل
من کجا مدح علی کاملی | وصف او کرده خدای عاملی
بهر مدحش خدای عاقل | لیک تا سید من ابهر مدل

در نعتی

بهر نعتی بهر سوی گل آمد عیان | بسته‌ای بر مشک و انگبین
نعت و مدح گل است | بسته‌ای بسیار ازان نون
ان گل که بهر سر مصطر مبکند | از گل دوی این کشک جون سر زند
الحمد ز مهدی اعظم با صفات | کل بها بست ان ای الهی نجات
گلشن ز ظلها ا گو الگو ن ما | [illegible] بر نور و ضیا
خار است نیست بشد و بس | ای ضیاء ان جبین فرا بس
[illegible] آید وصل گل | روی بما یه با وصل گل
گل نیابد گل ان عالم حق است | جان عزیز ما مبتلا است
هر که گل را گفت ببلبل نو | عاشقی کی گل گشت می [illegible]
وا که [illegible] ما [illegible] | جیفه جو باشد بگل [illegible]
[illegible] صفات [illegible] | [illegible] در جیس
[illegible] است ان [illegible] | تا بیوم گل شوم گل از صفا
[illegible] | در گفتم فی بود ان نعم
[illegible] | دل [illegible] آب رو
[illegible] | [illegible] الصفایی

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر لله [illegible] اعلا | واهب النعمه ذو الآلاء علا
ربنا صل علی سیدنا | که نموده است خیل اصفیا
رهنما گشت [illegible] | پیر و شاه و ولی والا
کرده ما را نسل آن خیر خدا | شده هم مولد از مهر علا
صاحب خانه شد و قد بنا | نعلی بداده خدا نامش
از حبیب تو داشت خدا نام خود | که باو داد چنین مرتبها
نور او قدم و از نور نبی است | هر دو در عالم رسید یکی
اول ما خلق الله حق است | نور پیغمبر و هم نور علی است
سر العالم قدس صمد است | در تجلی احد نوری است
در گنجینه علم نبوی است | خلق و خلقش همه از غیب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ای مروق از حجابت [illegible] | وز حجابت شد با انوار [illegible]
مصطفی را شد و آن شم واخ | روح [illegible] آورد [illegible]
[illegible] بود پی [illegible] | در همه حضرت بود [illegible]
[illegible] | مصطفی خاتم نبوی [illegible]
هر که [illegible] داشته است | از جنابت [illegible]
[illegible] | خاصه از اهل [illegible]
میل [illegible] بود [illegible] | داور از [illegible]
[illegible] | دلدلت [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | داخل [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | از مقامی [illegible]
[illegible] | [illegible]

سلام سرمدی بروح احمد نور اعظم بعد القدم

[illegible] رسول الکریم

سلام اعلی لنا ولا [illegible] طوق

[illegible] آل عمران مصطفی [illegible]

سلام ازهر [illegible] بیان [illegible]

[illegible]

سلام احسن [illegible] البشر [illegible]

[illegible]

سلام اکرم لنا [illegible] دوران

[illegible]

سلام انور لنا [illegible] کل

[illegible]

سلام [illegible] لنا [illegible] آخر

دلیل [illegible]

سلام [illegible] ساده [illegible]

[illegible]

سلام [illegible] لنا عادل [illegible]

[illegible]

سلام [illegible] لنا شاها [illegible]

[illegible]

اگر [illegible] | [illegible] سرکرده سهت

از [illegible] | [illegible]

بو [illegible] العلی | جسم [illegible]

واکر [illegible] حق | کو [illegible]

[illegible] | والد [illegible]

[illegible] قل کو [illegible]

[illegible]

و [illegible] ان بو د | روز [illegible]

[illegible] | [illegible]

ارزوی [illegible] دلم | [illegible]

[illegible] | طالع [illegible]

ای [illegible] | افتادم [illegible]

جان [illegible] | طاقتم [illegible]

[illegible] | تا [illegible]

درست [illegible] | دست [illegible]

روز [illegible]

[illegible]

السلام ای نور اعظم مصطفی　　السلام ای عقل اقدم با صفا

یا نبی الله ختم المرسلین　　اشفعن رحمة للعالمین

السلام ای مقتدای اولیا　　جان بن حق و جان مصطفی

یا ولی الله یا زوج البتول　　ادرکن فردا لدی رب عقول

السلام ای فاطمه حور لقا　　ماه برج عصمت و کان حیا

یا بتول الطهر ام الطیبین　　اذ یعنینا هموم الشافعین

السلام ای مجتبی مؤتمن　　شاه با خلق و هم خلق حسن

یا قتیل السم من ظلم الطغات　　نجنا من شر آفات العصات

السلام ای شاه مظلوم یا حسین　　مصطفی و مرتضی را نور عین

یا قتیل الطف عطشانا غریب　　انج الباکی علیک من نحیب

السلام ای عابد زاهد حزین　　در علوم و فخر قوم العالمین

قبلة العباد یا کهف الوری　　اشفع العاصین فی یوم الجزا

السلام ای باقر علم رسول　　ناشر حکم فروع و هم اصول

دره سازی تاب سیاوردی بکل　　مردم گفته‌ای تا قابلی

قابل آن نیست تو هستی سائل　　جسم بد بود این کشمل

از چه نورست خدا نام محمد

که باو داده چنین مرتبه‌ها

قدم از با دگناهان چو حمید　　دل را رفته از یخ رسید

کال قسید بناگاه دمید　　سحری بود که از غیب شنید

این ندا وقت مناجات مجید　　کای گنه کار بنم از تو بعید

چون زعلی بشری دور و عبید　　چند از هست جو تو نومید

ملک نور ولایش از تا سید　　تو بلا نار تو خواهد کا عهد

از چه نورست خدا نام محمد

که باو داده چنین مرتبه‌ها

ای شها کون و مکان زاد تو　　واقف و سار و هم در تو

کاشف و سار و هر کند کند　　نیست از مرتها از تو عجب

العجل العجل یا بن رجب　　داد دم از دوری تو دل بعجب

ای آنکه خلق بهر سفینه نجات بس — ای برده گوی سبقت ز صفات تو هیچ کس

مانند کان ... — چون ... ال ... در قفس

[illegible]

یا رب بفضل خویش ...

[illegible]

روز دم از هجر تو کردی چه شب — اجرای شیر برادند رب

بدر تا این سال خود را بطلب — عرض بنما ای شهنشاه عرب

این چه نور است خدا نام خدا

که باو داده چنین مرتبه ها

[illegible]

[illegible] کل درجه حدود [illegible]

ان فی [illegible]

[illegible] ماه [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] برادر

[illegible] تو جناب [illegible]

[illegible]

[illegible]

